



زلزله‌ی تخار

...و «زلزله»ی مردم باید تا
جنایتکاران جهادی و طالبی را
به نیستی کشاند!

صفحه ۲

تجلیل نوروزلگدی برپوزهی طالبان!

صفحه ۲

بیرنگ کوهدامنی، شاعری مردمی یا
از وقیح‌ترین چاکران «فرهنگی» خاینان جهادی؟

صفحه ۵

عبدالملک، دستپاک جنایتکاران «ائتلاف شمال»

صفحه ۴

حتی زنان پرچمی و فاحشه‌ها نیز بر نبی مصداق‌ها
شرف دارند

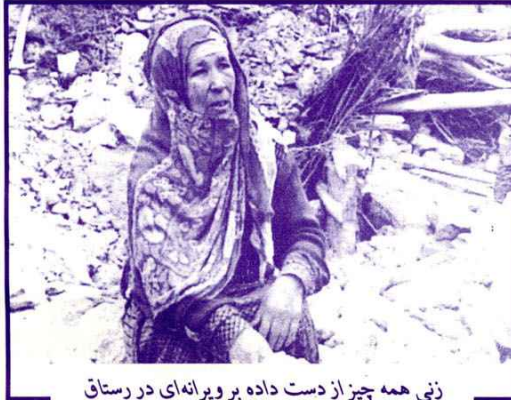
صفحه ۲۵

... و «زلزله»ی مردم باید تا جنایتکاران جهادی و طالبی را به نیستی کشاند!

جهان شدند تا با این تازه‌ترین بهانه جیب‌های شان را پرکنند؛ و همان روزها خبر از بمباران مناطق معین تحت حاکمیت «برادران جهادی» توسط طیاره‌ای «برادران طالب» و درگیری بین هردو طرف نیز بود.

فقط و فقط مادامیکه زمین مردم ما به لرزه درآید، دریای مردم ما خشک گیرد و مشت‌های مردم ما یکی شود تا بساط پلید جهادی و طالبی و شرکای شان را یکسره برچیده و افغانستان را از خود

ساخته و آباد کنند، آنگاه و تنها آنگاه است که دیگر قهر طبیعت هم نخواهد توانست اینچنین آسان و همیشه و هولناک قربانی گیرد. از اشک ریختن به خاطر سوگ‌های یکی پی دیگر چی فایده، باید به حاکمیت دژخیمان بنیادگرا پایان بخشید تا بتوان بر دردهای آفات طبیعی نیز فایق آمد. □



زنی همه چیز از دست داده بر ویرانه‌ای در رستاق

با آن که ۶ سال است که مردم تمام ولایات افغانستان مهلک‌ترین و فاجعه‌بارترین «زلزله»ها را از سوی جانوران جهادی و طالبی تجربه می‌کنند و دیگر هیچ آفتی خونبارتر از سلطه و سگ جنگی این خاینان، برای شان قابل تصویر نیست، در ۴ فبروری امسال طبیعت بیرحم هم دست در دست جنایتکاران جهادی و طالبی نهاد و با زلزله‌ای وحشتناک، حدود ۵۰۰۰ نفر از مردم فقیر، زحمتکش و ماتمزه‌ی تخار را در کام مرگش فرو برد و هزاران دیگر را درین سرمای سوزان زخمی و بی‌خانمان ساخت.

لاشخوران جهادی و طالبی طبعاً بجای آنکه نفرات، وسایل نقلیه و سایر امکانات عریض و طویل شان را بخاطر امداد به مصیبت رسیدگان به کار گیرند، فرصت را غنیمت شمرده بلافاصله خواستار دریافت کمک از

تجلیل نوروز لگدی بر پوزه‌ی طالبان!

اعلان کردند. از همین روست که تجلیل نوروز در شرایط کنونی برعکس دوران اشغال نمودی از مقاومت و مبارزه در برابر بنیادگرایان ددمنش محسوب می‌شود. با زیر پا کردن و به سخره گرفتن فرمان جنگیزی دشمن دایر بر منع برگزاری نوروز، باید به او فهماند که مردم، هرگز به سلطه و زورگویی جانورانی گردن نخواهند نهاد که می‌کوشند خوشی و لبخند و سرود و ترانه را از لبان شان بزدایند و تا آخر به ایستادگی و پیکار علیه شان ادامه خواهند داد.

آرزو می‌کنیم کلیه هموطنان ماتمدار و ضد خاینان جهادی و طالبی ما در هر سطح ممکن و با استفاده از هر امکان و روزنی به تجلیل از نوروز پرداخته و بدینصورت خشم و لعن و انزجار شائرا در برابر این غلامان حلقه به گوش بیگانه ابراز دارند.

در اوضاع کنونی این مقاومت هرچند کوچک در برابر دشمن تانک و طیاره دار و با تمام تاروپود وابسته به دولتهای دیگر، اهمیت فراوانی داشته و به سوسوی شورش‌ها و مقاومت‌های «امارت» براندازی خواهد افزود که از راه رسیدنیست. □

سالهاست که کشور ما در آتش جنگ خیانتکاران مذهبی می‌سوزد و جای نشاط و لبخند را ماتم و اشک گرفته است. مخصوصاً در ۶ سال گذشته آنچه بر مردم ما رفته در تاریخ افغانستان نظیر نداشته است. در طول این مدت مردم ما، در میان محرومیت‌های دیگر از آنچه هیچ نصیبی نبرده اند تجلیل نوروز باستانی بشمار می‌رود که از آن جز یاد‌هایی حسرت‌بار و پرحرمان چیزی در زوایای ذهن شان باقی نمانده است. خاینان جهادی به فرمان و به پاس پدر خود جنرال اختر عبدالرحمن نه تنها کابل را سوزاندند بلکه در سرتاسر افغانستان لوٹ هر نوع خیانت و تبهکاری و بی‌ناموسی خود را بجای گذاشته و بدیترتیب عملاً بزرگداشت نوروز را در ماتمسرای خونبار ما ناممکن ساختند.

اما سپس طالبان این تحفه‌های عصر عتیق را می‌بینیم که بر علاوه ضدیت وحشیانه و دیوانه وار شان با علم و فرهنگ و آزادی و زن و انسانیت از برادران جهادی شان نیز پیشی گرفته و در کنار سایر قیدوبندهای غیر انسانی جشن نوروز را نیز غیراسلامی و «حرام»

نوروز ۱۳۷۷ برهم میهنان آزادیخواه و خوانندگان عزیز ما مبارک باد!

بگذار به رغم صد و رفتوآمی فرعون و «حرام» اعلان کردنهای خودگامانی
طلبه‌ی ناگرام فاشیت، این روز باستانی و ارجمند را با غلبه بر غمها و سوکهای مان و با تجدید پیمان
به مبارزه ضد بنیادگرایی و شور و شادی دشمن سوزان برگزاک کنیم!

درین شماره:

- ۴..... عبدالملک، دستپاک جنایتکاران «اقتلاف شمال»
۵..... بیرنگ کوهدامنی، شاعری مردمی یا از وقیح‌ترین چاکران «فرهنگی» خاینان جهادی؟
۹..... آیا «پیام زن» به اسب‌های مرده لگد می‌زند؟
۱۱..... ... و دروغی دیگر از دروغستانی
۱۴..... د خانیو بنسپالو خشه هر ډول ملاتړ کول د سکیولاریزم او دموکراسی نفی ده
۱۵..... گزارش هایی از سرزمین اسیر سگ جنگی و دار و تحقیر
۲۲..... کربلایی داکتر موسوی، از انحطاط قومبازی تا ابتذال «عاصی» گری
۲۵..... حتی زنان پرچمی و فاحشه ها نیز بر نبی مصداق‌ها شرف دارند
۲۷..... د دینی توپیر جوله
۲۹..... «نوشته بر دیوار»
۳۰..... حمایت لاریجانی از طالبان
۳۱..... شیرنر نگارگر، شاگرد خوب پرچم و خلق و خاینان بنیادگرا
۳۲..... گلبدینی و طراحی بیسابقه طراری
۳۳..... محکمه: از دواج بدون رضایت والدین، معتبر می‌باشد
۳۴..... مردم ما، دزدان و کله‌خواران آثار تاریخی خود را نمی‌بخشند
۳۵..... پشت طالبان کیست؟
۳۵..... طالبان میراث خوار گلبدین
۳۶..... پیام زن و خوانندگان
۵۰..... خنجر ی بر حنجره‌ی دژخیمان
۵۴..... که گل بی‌بی بود در فغانستان... (شعر)
۹۸..... شرکت نماینده «راوا» در سیمینار «سوسیالیزم: گذشته، حال و آینده»
۹۸..... شرکت نماینده «راوا» در محفل «جهه آزادی بخش جمو و کشمیر»

آدرس مکاتباتی:

RAWA
P.O.BOX 374
QUETTA
PAKISTAN

حساب بانکی ما برای رویه پاکستانی:

MRS A. ZAFAR
A/C NO. 12416-12
HABIB BANK LTD.
JINNAH ROAD BRANCH
QUETTA, PAKISTAN

عبدالملک، دستپاک جنایتکاران «ائتلاف شمال»

پشک بودند و در پیتوی مشغول لیسیدن یکدیگر؟

ولی چرا نام صرفاً مزدورکی جوان مثل عبدالملک بزرگ شده رفت؟ زیرا که از «استاد» خاین گرفته تا همه‌ی ارکان «دولت» نام نهاد جنایتکارش، راضی بودند که «وزیر خارجه» را دستپاک سازند تا بتوانند

تمام نجاست و چتلی‌های شان را با آن پاک کنند و چنین کردند. متعاقباً «برادر قیادی» عبدالملک را با اهل و عیال و غنایم و نوکران و شاطرانش نزد «برادران ایرانی» فرستادند تا در امان بوده و امور «وزارت خارجه» اش را هم از همان دارالخلافه اداره کند. طبعاً برای این شرفباختگان بی‌نظیر دنیا هیچ مسئله‌ای نبود که وقتی دوستم جنایتکار «فاتحانه» برگشت، بلافاصله با او به حجله بروند.

خلاصه کشتار صدها طالب نه کوچکترین

همدردی مردم ما را با طالبان بر می‌انگیزد و نه بر تیره‌گی بالاتر از سیاه‌ماهیت خاینان جهادی افزوده می‌تواند. آنگونه اعمال از نتایج بسیار طبیعی دست یافتن باندهایی مزدور، اوباش و بیمار به اسلحه و پول و قدرت است. و تا وقتی که لکه‌های ننگ جهادی و طالبی از سرزمین ما زوده نشده، مردم دنیا همیشه تکاندهنده‌ترین اخبار حاکمی از توحش فاشیست‌های مذهبی را از افغانستان خواهند شنید. □

بخاطر کشتار دستجمعی حدود دوهزار طالب در شمال، واولیای کم‌سابقه‌ای راه افتاد، گویی از هشت ثور به اینسو انسانهایی نورمال در افغانستان به توپ و تفنگ رسیده اند، اولین واقعه‌ای غیر عادی و غیرانسانی است که توسط آنان رخ می‌دهد!

ولی حقیقت اینست که در ظرف ۵ سال که بدسیرتان پر عقده و خاین جهادی و طالبی برکشور ماحاکم شده اند، فراوان از یزگونه قتل‌عام‌ها انجام گرفته‌است. مگر تا چند روز قبل از کشتار دوهزار نفر، رسانه‌های جهان از سر به نیست کردن چند صد نفر در صفحات شمال توسط طالبان خبر ندادند؟

مگر کشتارهای طالبان در گرشک و هرات و پروان فراموش کسی می‌شود؟ مگر جنایات شورای نظار علیه مردم

هزاره و شیعه در کابل ایلغار چنگیزیان را زنده نکرد؟ مگر جنایات رهنزان و تجاوزکاران سیافی و خلیلی علیه مردم بیگناه هزاره و پشتون در کابل روی هلاکو خان را سفید نکرد؟

ما پیوسته گفته ایم که بنیادگرایان وطنی از هر جنس آن سنی یا شیعه و پشتون یا غیر پشتون، پلیدتر، بی‌ناموس‌تر، خون‌آشام‌تر، میهن‌فروش‌تر و محیل‌تر و جانور صفت‌تر از برادران ایرانی، الجزایری، سودانی، پاکستانی، مصری و... شان اند.

سردارهای تبهکار جهادی و طالبی در خیانتکاری و جنایت‌پیشگی یکی از دیگر پیشی می‌گیرند. از دهان ربانی، مسعود، خلیلی، اکبری و محسنی همه خون دو هزار طالب می‌چکد و مسئولیت را تنها به گردن عبدالملک انداختن از ریاکاری‌های خاص این خاینان است. خون‌آشامی در ذات و خمیر بنیادگرایان مزدور و شرکاء است. عبدالملک به اصطلاح «وزیر خارجه» «کابینه» خاینان یاد شده بود. زمانی که وی دو هزار طالب را در چاه‌ها منفجر می‌ساخت، آیا «رئیس صاحب جمهور» و «وزیر دفاع» و دیگر اعضای «دولت»



**اینهمه گرگ درندیش بجان وطنم
سوختند سوختند هیپات زمین و زمنم
بهر هر یک چو ز نیم چوبه‌ی دار فردا
گلبن شعری زند حلقه بدور دهنم**

بیرنگ کوهدامنی، شاعری مردمی

یا از وقیح ترین چاکران «فرهنگی» خاینان جهادی؟

- یاد داشتی بر نامه‌ی بیرنگ کوهدامنی در «نبرد خلق» شماره ۱۳۹

هشیار» باند ربانی افتخار می‌کند.

اگر او هر اندازه هم بیشتر از نگارگر و داکتر جاوید و غیره استادان، مدعی شود که یک «فرهنگی» صد فیصد است و به سیاست کاری ندارد، نمی‌تواند دم کلان سیاستش را که از زیر جل مندرس و چرکین ادعای کاذبش خود نمایی دارد بپوشاند.

البته او و نظایرش حق دارند به ظاهر سیاسی بودن شان را منکر شده و پدر و مادر آن را لعنت کنند زیرا دفاع علنی از میهن‌فروشان به بدنامی پرچمی‌ها و خلقی‌ها یا جنایتکاران بنیادگرا چندان آسان نیست. ولی شماری از این ریاکاران آنگاه که مصلحت‌های معین شخصی و سیاسی ایجاب کند، ماسک را کنار زده و سرشت شان را به مثابه هواخواه پوشالیان یا جنایتکاران بنیادگرا آفتابی می‌سازند. انکارگر پوقانه‌ی «مکدر بودن از سیاست»ش را با آستانبوسی خفتبار طالبان ترکاند و کوهدامنی با اعلام پیش‌رمانه‌ی دوستیش با «رهبران تنظیمهای مجاهدین».

آیا کوهدامنی با افشای روابطش با میهن‌فروشان و جنایت پیشگان اخوانی می‌خواهد خود را «فرهنگی» ای «وجیه‌المله» نشان دهد که هم محبوب میهن‌فروشان بود و هم نازدانه‌ی «رهبران تنظیمها» و برادر «فرمانده آگاه و هشیار» می‌باشد؟

شاید. ولی او باید بداند که به همین علت نزد مردم تنها می‌تواند قیمت یک شاعر خود فروخته و وقیح را کسب کند و نه بیش.

واصف باختری پوست پشک به رخ کشیده از «تعارض»ش با پوشالیان سخن می‌گوید، انگارگر رهایی‌اش را از زندان به ضمانت دستگیر پنجشیری، سلیمان لایق و بارق شفیع بکلی زیر می‌زند و به طور غیر مستقیم با نوشتن «معراج مومن» خود را زیرپای بنیادگرایان حلال می‌کند، و رهنورد زریاب با وصف دریافت نشان و جایزه‌ها از دست روسها، بیرک و نجیب، کیف‌کردن از سفرهای شوروی و ریاست دستگاههای پوشالی، به هرحال تقلای بندگی‌اش را به خرج می‌دهد که پوشالی «کارت‌دار» نبوده، اما چشم سفیدی بیرنگ کوهدامنی به وضوح باید خیلی بیشتر از افراد فوق‌الذکر باشد که از مناسبات خاینانه‌اش با هر دو قماش از جاسوسان جنایت پیشه، چنان بلبل وار صحبت می‌کند.

آقای کوهدامنی، اگر شما با خود سنجیده اید که عیان را چه حاجت به بیان، از تعلقات شما با میهن‌فروشان و تبهکاران بنیادگرا همه می‌دانند و نوعی «صدقت» خواهد بود اگر مثل نگارگر، رهنورد و ... در صد

همواره گفته ایم که ماسک «غیر سیاسی بودن» را اکثر شاعران و نویسندگان و دیگر خدمه «فرهنگی» رژیم دست نشانده، بهترین وسیله آرایش خود تشخیص داده اند به چند منظور: (۱) که بتوانند مدعی شوند علی‌الرغم عمری نان و نمک بودن با میهن‌فروشان پرچمی و خلقی، «حزبی» نبوده اند یا به قول رهنورد زریاب «کارت حزبی» نداشته‌اند و در نتیجه باید در قطار خاینان درجه یک قرار داده نشوند. (۲) کتمان روحیه موش مردمگی خود در مقابل بنیادگرایان زیر نام «غیر سیاسی» و «فرهنگی خالص» بودن تا نه تنها ترور و وحشت فاشیست‌های مذهبی را از خود دفع کرده باشند بلکه اعلان دهند که چشم براه اشاره‌ای اند تا برای نوکری به آنان، به سر روند. (۳) که سرو سرشان با دستگاههای جاسوسی غربی و رژیم‌های بنیادگرا مثل جمهوری اسلامی ایران، نباید «مشکوک» و «سیاسی» جلوه کند چرا که صرفاً و صرفاً با آنها در رابطه‌ای «فرهنگی» قرار دارند و اگر جاسوس هم تلقی می‌شوند «جاسوس فرهنگی» اند! (۴) ادعای «غیرسیاسی بودن» جواز بی‌نگینی و بی‌تفاوت بودن در برابر سیل خون و خیانت جاری در کشور است و بنابراین هر چیز هزینه‌ای می‌توان نوشت و هر «گفتنی نیست» را می‌توان گفت.

ولی قربان ساده دلی ناخودآگاه برخی ازین حقه‌بازان که با شوخی‌های «غیرسیاسی بودن»، کار را در پی بردن به ماهیت شان بسیار آسان می‌کنند. جریان اعلان «غیرسیاسی بودن» بیرنگ کوهدامنی نسبت به نگارگر هم بیشتر مضحک و در عین حال رقت انگیز می‌باشد.

او در نامه‌اش پس از تعارفات بلافاصله می‌نویسد: «من آدمی سیاسی نیستم و از این نمک کلامی ندارم (...). هرگز افتخار عضویت هیچ حزب و سازمانی را تا اکنون نداشتم».

آیا حقیقتاً شاعرک ما آنقدر رانده شده، بیمقدار، بی معرفت، احمق، بی اعتبار و دورانداختنی بوده که «کلامی از این نمک» نصیبش نشده است؟ ولی واقعیت حاکی از آنست که نه، آقای بیرنگ کوهدامنی بدتر و رسواتر از ا. نگارگر دروغ گفته و نظیر شرکایش کبکی عمل می‌نماید.

عیانترین وجه سیاسی بودن وی در مورد کلیه همکارانش صادق است: طی ۱۵ سال جنگ مقاومت، او در طرف روسها و نوکران افغانی شان ایستاده و از اعضای فعال مجالس انس و الفت و شعروترانه بازی در اتحادیه نویسندگان پوشالی به شمار می‌رفت. و به ابطال خود به مثابه شاعر برمی‌خیزد مادام که آشکارا به دوستی با برادر و فرمانده «آگاه و

بی خبری را گیر کرده اید. هر نشریه‌ای ایرانی یا افغانی آگاه و ضد سازشکاری، چاپ این نامه و شعرهای شما را توهین سختی به خود و خوانندگان مبارز شان پنداشته و از ارسال مجدد نامه‌هایی از آن قبیله به شما اخطار می‌کرد. اگر برای «نبرد خلق» هم احساس مسئولیت و همدردی نسبت به مردم افغانستان مطرح می‌بود باید شما را منحیت دوست کثیفترین خاینان جانی به سختی جواب داده افشاء می‌ساخت.

بهرحال، غیر از مطبوعات «جهادی پرور» چاپ ایران مثل «کلک» که در آن افرادی معلوم الحال چون دکتر جنگیزپهلوان سرجایتکاران غیر پشتون را قهرمانان بی‌بدیل مردم ما معرفی می‌دارد، و به استثنای نشریات حزب توده، چریکهای اکثریت و حزب کمونیست کارگری، تصور نمی‌کنیم هیچ نشریه‌ای جدی و رزمنده در خارج از ایران حاضر به چاپ نامه و شعر کسی شوند که بجای احساس سرافکنندگی ابدی هنوز هم ازدوستی با «اندیشه ورزان و پایه گذاران» پوشالی و اخوانی با بیشمری کم‌نظیری فخر می‌فروشد.

با آنکه در رد و پوچ بودن ادعای «غیرسیاسی» بودن پاره‌ای از نوکران پوشالیان و بنیادگرایان، فراوان سخن گفته ایم، مجبوریم به نکاتی از ادعاهای کوهدانی هم مشخصاً به اجمال برخورد کنیم.

از او باید پرسید، شما چه نوع موجودی هستید که با هر دو قماش از دشمنان پلید مردم ما دوست می‌توانید باشید؟ آیا پرچم و خلق و یا خاینان بنیادگرا به اعتبار بی‌مسلك و بی‌جبهه و خشن فرهنگی بودن تان به شما اهمیتی قابل نمی‌شدند و می‌دانستند که آدمی کاملاً رام، دست آموز و همیشه کمر بسته به خدمت هستید و در نتیجه شما را در یغل می‌گرفتند و می‌گیرند؟ اگر این را رد کرده و فقط به روی «سیاسی» نبودن به عنوان طلسم ایجاد دوستی با هر خاین و جنایتکار پافشاری کنید باید گفت که اگر شما «سیاسی» نبودید آن خاینان سیاسی بودند. صرفنظر از سایر دلایل شما با کوچکترین مخالفت محسوس با اشغالگران روسی و سگان شان، در صورتی که فرار مقدور نمی‌بود، به افتخار هم سلول شدن با شاعران و هنرمندان و مبارزان آزادیخواه در قتلگاه پلچرخ نایل می‌آمدید و نه به نویسنده‌ای در رادیوی پوشالی و نه مصاحبت با دون‌پایه‌ترین پادوان حزب دست نشانده چه رسد به «اندیشه ورزان» و «پایه گذاران» آن، و نه چاپ چندین کتاب و نه عشق و مستی «شاعرانه» با همدلان در اتحادیه‌های دست نشانده.

به همین گونه است خاینان بنیادگرا که اگر به ذره‌ای کینه (ولو کینه بخاطر از دست رفتن روزهای خوش و تلای نشست و برخاست با دستگیر پنجشیری، عبدالله نابیی و دیگر هم‌زمان اتحادیه) نسبت به جنایتها و رذالتهای خود در وجود شما پی می‌برند، حتی همان «فرمانده آگاه و هشیار» هم کوهدانی بازی را یکسو نهاده شما را به عنوان خاین به اسلام، قوم و دولت اسلامی اگر در پارک زرنگار به دار نمی‌آویخت لاقل در زندانهای پنجشیری می‌انداخت تا به تدریج پیوسید.

پس حالا که قصد دارید خود را دلدار هر دو دشمن مردم ثابت سازید، این هرگز نه بخاطر «کار نداشتن» شما با سیاست آنان بلکه بخاطر

«نبرد خلق» شماره ۱۳۹

دست اندرکاران گرانقدر نشریه‌ی «نبرد خلق»

به این وسیله گرم ترین سلامهای من را بپذیرید. برای شما دوستان تا اکنون ندیده، پیروزی‌های درخشان و روز افزون را خواهانم. از روی تصادف یک شماره از «نبرد خلق» در لندن به دستم رسید.

«نبرد خلق» را نشریه‌ای خواندنی و پربار یافتیم. البته باید خدمت آن دوستان پیش از پیش عرض کنم که من آدمی سیاسی نیستم و ازین نمد کلاهی ندارم. مختصر شرح حال من که در ماهنامه‌ی «کلک» چاپ تهران نشر شده خدمت فرستادم. باری هرگز افتخار عضویت هیچ حزب و سازمانی را تا اکنون نداشتم. با آنکه با بسیاری از اندیشه ورزان و پایه گذاران «حزب دموکراتیک خلق افغانستان» آشنایی و دوستی شخصی داشتم، در حزب نرفتم. بسیاری از رهبران تنظیمهای مجاهدین افغانستان را نیز می‌شناسم. هم اکنون برادر احمدشاه مسعود فرمانده آگاه و هشیار حزب جمعیت اسلامی افغانستان، احمد ولی در لندن سفیر افغانستان می‌باشد و از دوستانی نزدیک و شخصی من است. اما من با مسایل سیاسی شان کاری ندارم، اما این را هم باید بگویم که در برابر قضایا و احوال بیطرف و ناظر نیز نیستم. من سیاست را تا آنجایی که خادم فرهنگ و زبان فارسی باشد دوست دارم و هم‌چنان سیاستگران باخرد و با فرهنگ را. باری با وجود آن که بنده با هیچ روند سیاسی چه در ایران، چه در تاجیکستان و چه در افغانستان که من در هرسه تان این کشورها که وابسته به یک فرهنگ و زبان اند زیسته‌ام، مربوط نیستم. در شعرها و نوشته‌های خویش درد مردم را فریاد کرده‌ام. در کنار شان بوده‌ام و خواهم بود.

چند نمونه از شعرهای خود را برای تان فرستادم. در آینده نوشته‌هایی هم دارم که می‌فرستم. لطفاً پس از این نشریه نبرد خلق را به نشانی من بفرستید.

با ارادت - بیرنگ کوهدانی

لندن - ۱۸ نوامبر ۱۹۹۶

اصول زندگی

ندانستم اصولی زندگی را
نه راز مردن و پا بندگی را
بهشت اربا اطاعت باز بسته است
خداوند! نخواهم بندگی را

....

پوشانیدن این داغ در پیشانی تان نبرائید، اشتباه نکرده اید، لیکن کاش اینقدر درک می‌کردید که آنچه درباره پوند تان با «اندیشه ورزان» مینفروش و «رهبران» خاین «تنظیمها» بیان داشته اید، اعتراف به گذشته‌ای بس خیانتبار نیست بلکه شما به گونه حیرت آوری به آن «دوستی» های ننگین مباهات می‌کنید. تراژیدی ونیز وقاحت شما همین جاست. برای چاپ نامه و شعرهای تان هم عجب نشریه مناسب و بیچاره و

از «اشراق واژه‌ها» تا اسقاط شرف‌ها!

محمد عاقل بیرنگ کوهدامنی در کتابش بنام «در اشراق واژه‌ها»، بیاناتی دارد که بسان لگدهای سختی بر سر و کله خودش می‌خورد:

«شکایت فرخی سیستانی، عنصری و انوری همیشه از دیر رسیدن و نرسیدن معاش است، سخن را راج نمی‌گذارند، گاهی فرومایگان را ستایش می‌کنند»

ولی سگ آن فرومایگان که «دریوزگان شاعران» مذکور به ستایش شان می‌پرداختند، بر میهن‌فروشان و دژخیمان بنیادگرا شرف داشتند. اگر آنان «سخن را راج نمی‌گذارند»، شما آقای کوهدامنی با تفاخر به دوستی با آن خاینان، به آدمیت و شرف و وجدان و اخلاق و عاطفه انسانی راج نمی‌گذارید.

«شعر راستین و شاعر راستین هرگز اشاعه‌گر انحطاط نیست سر به آستان قدرت نمی‌ساید در کنار نیروهای مبارز و پیشرو قرار دارد... هرگز با ارباب قدرت آشتی نمی‌کند با نیروهای سیاه کنار نمی‌آید.»

و شما آقای کوهدامنی که به آستان خونبارترین، آلوده‌ترین و ضدانسانی‌ترین قدرت سر می‌سایید و از ادامه «دوستی نزدیک و شخصی» با جنایت‌پیشه‌ترین ارباب قدرت و نیروهای سیاه شرم ندارید، پس از شاعری ماعری تان تیر که شما با آن «دوستی»‌های «نزدیک و شخصی» با خبیث‌ترین جلادان مذهبی تاریخ ما، حتی انسان نورمال و راستین بودن تان را هم زیر سوال می‌برد.

هیزم آوری برای باندهای بنیادگرا به شمار می‌رود.

آیا «استاد»، «فرمانده آگاه و هشیار» و برادرش، و «استادان» خلیلی و مزاری را برای آن دوست دارید که سیاست شان «خادم فرهنگ و زبان فارسی» است و هم به تقلید از حکام ایرانی حرف می‌زنند؟ اعتراف جانانه‌ی شما را به دوستی با «اندیشه ورزان» و «رهبران» پوشالی و اخوانی دیدیم، مع‌الوصف حدس ما اینست که این مرز وقاحت را عبور نکرده و جرأت نخواهید نمود سیاست آن خاینان غیر پشتون را در «خدمت فرهنگ و زبان فارسی» بیان‌گارید. خاینان پوشالی و اخوانی بیشتر از آن غرق خون و خیانت و غارت و بی‌فرهنگی بودند و اند که بر مسایل موردپسند دوستان و چاکران ادیب مشرب شان توجیهی مبذول دارند. آیا سر تبهکارانی را که نام بردیم بخاطری دوست دارید که «سیاستگران با خرد و با فرهنگ» بودند و هستند؟ باز هم تصور می‌کنیم مرز وقاحت را نگهداشته و آن مزدوران بی‌ناموس، رهزن و کتاب سوز را «با خرد و با فرهنگ» نخواهید پنداشت.

پس چرا عشق «اندیشه ورزان» و «رهبران» در دل شما جوش می‌زنند؟ ساده، زیرا هم زیر سایه حکومت دست نشاندۀ آسوده خیال و راحت آرامیده و کتاب چاپ کردن تان رونق داشت و هم چون جلادان بنیادگرا شمالی‌وال و کوهدامنی را از خود و «برادر» می‌دانستند و در شما نیز وجدان مخالفت را نمی‌یافتند، بناءً نه اینکه از آنسو خطری شما را تهدید نمی‌کرد بلکه برعکس برای شان مورد استعمال داشته و استعمال شدیدی. اینست که طبق شعار من زنده جهان زنده، به خوارترین شکل ممکن دعاگوی سر آنان می‌باشید.

خلاصه آقای کوهدامنی که خدا کسی را خشتی فکر و بی‌مسلك یا به

ساختن و دمسازی شما با سیاست‌های آنان بوده است. این یگانه ضامن ادامه حیات عادی و خوش شما و همفکران زیر سلطه‌ی پوشالیان و دژخیمان اخوانی بوده است.

دروغ‌های کوهدامنی

پیش از رسیدگی به دروغ‌ها، روی یک حرف راست و انکار ناپذیر تان باید مکث کرد: «اما در برابر قضایا و احوال بی‌طرف و ناظر نیستیم».

سبحان‌الله!

اگر چه «بی‌طرف» ماندن نسبت به وقایع ۲۰ سال اخیر در افغانستان خود ارتجاع و خیانتی نابخشودنی است که عده‌ای خوش دارند مهر آن را بر خود بزنند، اما کی گفته که شما و همدستان اتحادیه‌ای تان «در برابر قضایا و احوال» بی‌طرف بوده اید؟ خیر. شما نه در برابر «قضایا و احوال» جنگ ضد روسی و ضد پوشالیان، و نه «در برابر قضایا و احوال» محشر خاینان بنیادگرا، لحظه‌ای هم «بی‌طرف» نه بلکه کاملاً و علناً و با تمام نیرو «با طرف» بوده اید. در جنگ ضد روسی تا سقوط خاین نجیب، جانب روس‌ها و توله‌های شان را گرفته بودید و بعد از آن هم تا امروز به «دوستی نزدیک» با سردهسته‌های خون آشام بنیادگرایان، می‌نازید. نازیدن

به رابطه‌ای خوار، مشکوک، خطرناک و خون‌بو که تنها وجود نشانه کوچکی از شرم و شرف ظاهری کافی بود که شما را از اشاره به آن باز دارد.

اولین دروغ شاخدار و خنده‌آور شما آقای کوهدامنی همان ادعای پوچ و عوام‌فریبانه‌ی «سیاسی نبودن» تان بود. **دومین** آن اینکه «با مسایل سیاسی شان کاری» ندارید که چنانچه دیدیم اگر با سیاست خاینان جور نمی‌آمدید و طبق آن حرکت نمی‌داشتید، حالا نامه پرانی و شعر پرانی شما را از لندن شاهد نمی‌بودیم و نام تان به عنوان شاعری شهید در یادها گرمی می‌ماند. راستی چگونه شد که سرو کله جنابعالی از دوشنبه به لندن شریف پیدا شد؟ شما که با «مسایل سیاسی شان کاری» ندارید چرا در یکی از امارت‌های برادران بسر نمی‌کنید که دیگر اینقدر به ناحق و دروغین از «غم غربت» آه و ناله بر زبان نیارید؟

سومین دروغ: «من سیاست را تا آن جایی که خادم فرهنگ و زبان فارسی باشد دوست دارم و هم چنان سیاستگران با خرد و با فرهنگ را».

به این می‌گویند نازک طبعی شاعرانه، مزاج شاعرانه و اخلاق شاعرانه! دهها استاد بیتاب و مهدی حمیدی و مهدی سهیلی و خلیل‌اله خلیلی و اسمعیل گوزوک و هیتلر و روح‌اله خمینی و فرانکو و علی‌مزاری - درینجا حبیب‌اله بچه سقو هم - که از گور بر می‌خیزند، به این عمق و لطافت و زیبایی سخن گفته نخواهند توانست!

اما در این وجیزه فناپذیر، شما به سبک چنگیز پهلوان، قومپرستی ضد پشتونی تان را عیان می‌سازید که مخصوصاً در شرایط جاری که جانوران بنیادگرا عمده‌تاً زیر علم پاره پاره‌ی قومپرستی اعمال خیانتکارانه‌ی شان را انجام می‌دهند، خاینانه‌ترین و کثیف‌ترین نوکری و

آقای کوهدامنی، باور کنید شما از «شیرنر» معروف (انگارگر)، «منورتر»، شبادتر، اوباشتر و چشم پاره‌تر شده نخواهید توانست که فکر کنید با یک اعلان نامه در نشریه‌ای ایرانی قادر خواهید بود رشته‌های تان را با هر «روندی سیاسی» بریده نشان دهید. عوامفریبی شما کمی ملانصرالدین‌وار هم است، از یکطرف آن ادعا و از طرف دیگر عشق به «اندیشه ورزان و پایه گذاران» حزب میهن‌روشان! شما و سایر مدعیان «نبودن از لحاظ سیاسی» با پوشالیان، برای روس‌ها و «اندیشه ورزان و پایه گذاران» همانقدر عزیز و قیمت‌دار بودید که مثلاً فریدمزدک، لیلاکاویان، سخی کاوون، لطیف پدرام و غیره بودند.

و در برابر **پنجمین دروغ** تان که «در شعرهای خویش درد مردم را فریاد کرده ام»، شاید سکوت بهتر از هر توضیحی باشد. چون دیگر برهمگان روشن است کسی که از دوستیش با سرکردگان میهن‌روش و جنایت‌پیشگان بنیادگرا خجالت نکشد و بلکه آن را تبلیغ نماید، چگونه ممکن است «درد مردم» را، مردمی که طی ۲۰ سال به دست «اندیشه ورزان و پایه گذاران» پوشالی و «رهبران» بد ذات خون آشام «تنظیم‌ها»، عمیق‌ترین زخم‌های روحی و جسمی بشری را خورده اند، حس کرده و به اصطلاح «فریاد» کند؟

«فریاد درد مردم» از شاعر و نویسنده‌ای شرافتمند و با وجدان ساخته است و شما با اعتراف به آن دوستی‌های جنایتکارانه، آخرین ذرات شرف و وجدان تان را هم باد هوا کرده اید. این را در شعر «اصول زندگی» نیز به زبان بی‌زبانی بیان می‌دارید: «ندانستم اصول زندگی را!» کسی که «اصول زندگی» نجیبانه در افغانستان اشغالی یا بنیادگرا زده و تفهمد، ادعاهای «فریاد درد مردم» و «در کنار مردم بودن» جز بازار تیزی‌هایی وقیحانه، بی‌ارزش و نفرت‌انگیز به حساب نخواهند رفت. شما در کنار احمد ولی‌ها بنشینید که با اصل و فکر شما می‌خواند لیکن جواب همتای تان داکتر عسکر موسوی را خود بدهید که سکوت قهارعاصی در مورد قتل عام افشار توسط «فرمانده آگاه و هشیار» را از «پاینتی»‌های شاعر می‌داند. و می‌آید این تفاخر کثیف شما به همدم بودن با برادر «فرمانده آگاه و هشیار» را هم از «پاینتی»‌های شما بر شمارد!

حرف آخر:

آقای کوهدامنی، اگر کارکنان «نبردخلق» از شما خواستند جهت غنای صفحاتش، مرثیه‌های تانرا برای «اندیشه ورزان» و «رهبران» مانند ببرک کارمل، نجیب، مزاری و رحیم غفورزی برایشان

بیرنگ کوهدامنی

«شاعر»ی که می‌تواند دلبر پوشالیان و دؤخیمان جهادی هر دو باشد

بفرستید، گپ شانرا که انشاالله به زمین نخواهید انداخت؟ □

عبارتی همان «غیر سیاسی» نسازد که به هر پستی تن می‌دهد و با صراحت خاینان جلد را فرشتگان می‌خواند و با آنان طرح «دوستی نزدیک و شخصی» می‌ریزد.

چهارمین دروغ: «با هیچ روند سیاسی چه در ایران، چه در تاجیکستان و چه در افغانستان (...) مربوط نیستم.» هرچند روشن شد که اگر با «روند سیاسی» خاینان پوشالی و بنیادگرا مربوط نمی‌بودید (البته بدون داشتن کارت حزبی!)، تا به حال سرتان زیر بال تان شده بود یا لاقل از اظهار دوستی با آن خاینان شرم می‌کردید. کتاب «در اشراق واژه‌ها» هم پیش روی ماست. در این تالیف کمتر از ۳۵۰ صفحه تقریباً یک چهارم آن اختصاص دارد به دو تن از رهبران حزب خاین توده یعنی احسان طبری و سیاوش کسرای. استاد شما داکتر اسداله حبیب خادی برای احسان طبری شعر تولید می‌کند و همزمان، شما برای «اندیشمند بزرگ زمانه و دوران ما» چند ده صفحه نثر حواله می‌فرمایید! آیا این ارتباط به «روندسیاسی» معینی را اثبات نمی‌کند؟ سرشت میهن‌روشانه و مزدور حزب احسان طبری و حزب داکتر اسداله حبیب هر دو موجب می‌شود که داکتر صاحب خادی برای وی شعر ساز کند اما چند ده صفحه نثر شما برای طبری باید با «هیچ روند سیاسی» مربوط دانسته نشود؟! و همچنین نوشتن تان در باره‌ی سیاوش کسرای شاعری وامانده که بار حقارت رابط بودن بین حزب خاین توده و پرچم را بدوش کشید-را هم نباید از «هیچ روند سیاسی» ناشی بدانیم!

آیا شما، داکتر جاوید، واصف باختری، رهنورد زریاب و... در ماورای افغانستان زیر اشغال تجاوزکاران روسی و در ماورای دستگاه‌های پوشالی آنان از جمله «اتحادیه نویسندگان» پسر می‌بردید؟ اگر نه، پس یاد تان باشد که روس‌ها و سگان «اندیشه ورز» آنان به ضرب چوب و کف پای و شکنجه هم که شده بود شما را اجازه نمی‌دادند که آزاد و بدون ارتباط به «هیچ روند سیاسی» قلمزنی فرمایید. لیکن یک سوگند شما و یاران می‌تواند قبول شود که بگویید «به تمام قلمزنی‌های هرزه و خیانت آمیز ما قسم که ما بی‌شعورتر از آن بودیم که بدانیم قلمزنی و سایر اعمال ما در خدمت روند سیاسی خاصی قرار دارد به ما مقامی می‌دادند و پولی می‌پرداختند و امکان سفرهایی به خارج فراهم می‌ساختمند و فقط از ما می‌خواستند که آن هنگامه‌ی جنگ مقاومت در افغانستان را نادیده و ناشنیده بپنداریم که طبعاً ما هم چنین می‌کردیم ولی خدا و راستی است که حسن نمی‌کردیم که به این ترتیب به یابوهای «فرهنگی» در دست رژیم بدل شده‌ایم که ما را هر روز با طنابی برگردن ما اینسو و آنسو می‌کشاند تا «فرهنگ» و «فرهنگیان» مترقی‌رانه‌نمایش گذارند! راستی بر اساس نوشته‌ی پشت جلد «در اشراق واژه‌ها»، جناب تان «گزینه‌ای از شعرهای احسان طبری» را هم زیر چاپ داشتید: آیا این کارروایی تان را نیز باید فعالیتی خشنی و بدون ارتباط با هر «روند سیاسی» تلقی کرد یا از روی لطف همایونی تان نسبت به «سیاستگران باخرد و بافرهنگ» که جایگاه احسان طبری با مخصوصاً «کژراهه»‌اش در پیشاپیش همه‌ی آن «سیاستگران باخرد و بافرهنگ» ایرانی و افغانی قرار دارد؟



آیا «پیام زن»

به اسب های مرده لگد می زند؟

ما به داکتر جاوید نوشته ایم که اگر فرضاً گذشته همکاری و همدلیش را با میهن فروشان گاو خورده قبول کنیم، حالا دیگر نباید به سقوط پست تر از گذشته تن داده و در برابر بنیادگرایان که همچون سگان دیوانه ای به جان مردم ما افتاده اند، بی اعتناء بماند؛^(۲)

وقتی داکتر عسکرموسوی، پویا فاریابی، ارغوان، سرور سخا و همایون سرخابی با وقاحت کم ماندند احساسات کثیف قوم پرستانه ای شان را به نمایش گذارده و از باندهای جنایتکار مزاری و دوستم به دفاع برخاستند، ما به آنان نوشتیم که آلت دست بی مقدار مزدوران خاکی شده اند که علاوه بر آن که از سرپای شان خون مردم می چکد، به غدارانه ترین وجه ممکن آتش جنگهای قومی را دامن می زنند؛^(۳)

ما ماسک داوود فارانی را دریده ایم که در ستایش عی آور «نابغه شرق» گلوپاره می کرد و به عنوان «بچه فیلم» مطبوعات و رادیو کابل، اراجیفی ماورای ارتجاعی در شأن شخصیت معلوم الحال خودش را، در عرصه فرهنگ به خورد مردم ما داده است و اکنون هم با لالایش (محمود فارانی) برای جنایتکاران بنیادگرا ترانه و سرود می سازد؛^(۴)

ما داکتر غفور روان فرهادی، عبدالرحیم غفورزی و امثال شان را افشاء نموده ایم که بمثابة روشنفکران شرفباخته ای در ازای مثنی دالر حاضر بوده اند با لیسیدن خون دژخیمان جهادی برای شان سنگ دوی کنند؛^(۵)

«پیام زن» نبی مصداق و همفکران پست او را فواحش واقعی خواند که پس از پابوسی طالبان خائنه اظهار داشته بود:

«ممکن یک تعداد زنان که فاحشه هستند یا در خادکار می کردند متأثر باشند لیکن دیگر تمام زنان افغانستان خوشحال اند.» («پیام زن»، شماره ۴۶) ما داکتر اسداله حبیب، ظاهر طنین، لطیف پدرام و سایر «ادبا»ی خادی را که با مالیدن سرخی و سفیدی جهادی به چهره می خواهند فعالیت های خائنه شان را ادامه دهند افشاء نموده ایم.^(۶)

ما به زنانی برخورد کرده ایم که مستقیم یا غیرمستقیم به جای محکوم ساختن خائنان جهادی و طالبی، زبونی را تا سطحی می رسانند که چادر خود را در برابر آن دشمنان پلید آزادی و زن پهن می کنند یا به شکلی

یک یادآوری و یا انتقاد بر «پیام زن» این بوده است که ما ضمن افشاگری های خود، به دریدن ماسک کسانی می پردازیم که در واقع از لحاظ سیاسی و اجتماعی مرده اند و یا آخرین نفس هایشان را می کشند و این شایسته نشریه ای به رزمندگی «پیام زن» نیست که به اسب مرده لگد بزند. آیا واقعاً چنین است؟ آیا واقعاً هنرمندان و سیاستمدارانی که داغ لعنت همدستی یا نوکری برای پوشالیان و خائنان بنیادگرا را در جبین دارند، به اسب های مرده می مانند؟

به نظر ما نه. بسیاری از عناصر مذکور که در دوران جنگ ضد روسی و حکومت های پوشالی منحنی سگهای زنجیری دشمن عمل می کردند و پس از سقوط نجیب، بی صاحب شدند، حتی آنقدر هم شرافت نداشتند که دیگر چنلی خواری را پس کرده و اگر با بنیادگرایان به مخالفت بر نمی خیزند لااقل به پستی همکاری با آنان تن نسپارند. لیکن چنانچه می بینیم شمار قابل توجهی از شاعران، نویسندگان و سیاستمداران و... پس از کم شدن سایه رژیم دست نشانده از سرشان، بی درنگ و مستان به سوی خائنان بنیادگرا رو آوردند یا لب فرو بستند یعنی به اصطلاح بی طرفی اختیار نمودند که به عقیده ما از بار خیانت شان سرمویی نمی کاهد زیرا «بی طرف» ماندن یک روشنفکر در مقابل باندهای بنیادگرا اگر از ساختار مغزی و بی شعوری نباشد، نامی جز خیانت نخواهد داشت.

بنابراین زنده بودن روشنفکران مزبور در فعالیت های شان به نفع بنیادگرایان تجسم می یابد. البته خوانندگان ما توجه دارند که بحث بر سر پرچمی ها و خلقی هایی که معمولاً وظایف جاسوسی و شکنجه گری در خاد را نیز به عهده داشتند نظیر سلیمان لایق، بارق شفیع، دستگیر پنجشیری، ظاهر طنین، لطیف پدرام، عبداله نایی، عنایت پژوهان و... نیست. بحث بیشتر بر سر انسانی است که به رغم بسر آوردن با پوشالیان از اول تا زوال شان، فریاد می کشند که با روسها و پوشالیان نبودند و حتی با آنان «مخالفت» می ورزیدند!

میهن فروشان شناخته شده به علت خیانت ها و جنایت های شان نه در عرصه سیاست و نه هنر و ادبیات دیگر قادر نخواهند بود به آسانی مردم را فریب دهند، اما گروه دوم که نمایندگان از آنان در «پیام زن» افشاء گردیده اند، با چرب زبانی و قیافه گیریهایی محیلاته هنوز استعداد آن را دارند که به چشم مردم خاک پاشیده و آنان را فریبند.

اجمالاً ببینیم «پیام زن» ماهیت کدام «فرهنگیان» را بر ملا نموده است: ما از فاروق فارانی و واصف باختری گپ می زنیم که در بحبوحه جنگ و جنایت جهادی های خاین و در اوج ضجه ها و دود مردم کابل، با جمعی از شاعران دیگر همتراز وجدان و شخصیت خودشان مجلس پرگویی های مبتذل راجع به شعر و شاعری برپا می کنند؛^(۱)

۱- رجوع شود به «پیام زن» شماره مسلسل ۳۹

۲- رجوع شود به «پیام زن» شماره مسلسل ۴۴

۳- رجوع شود به «پیام زن» شماره مسلسل ۴۰

۴- اشاره به مراسم «برافراشتن بیرق» که داوود فارانی بعنوان گوینده خاص دربار برای «نابغه شرق» تره کی و حفیظه الامین خاین، از صبح تا شام کف بردهان می آورد.

۵- رجوع شود به «پیام زن» شماره مسلسل ۴۷

۶- رجوع شود به ترتیب: به «پیام زن» شماره های مسلسل ۴۰ و ۴۲

گویی نه رشته‌ای با آب و خاکی بنام ایران دارند و نه حس و وجدانی که از آنچه فاشیزم دینی بر آن کشور آورده است، تکانی بخورند. در شرایطی که رژیم ایران خون گروه گروه از مبارزان در بند را به زمین می‌ریزد و دختران قبل از اجرای حکم اعدام مورد تجاوز قرار می‌گیرند، نشریات مذکور درعین حالیکه با بی‌شرمی عجیبی درباب اهمیت شعر «تاب» آسیا و قاره‌های دیگر می‌نویسند، شاعران و شعر انقلابی را به سخره می‌گیرند.

و «فرهنگیان» تسلیم طلب ما که قبلاً به «پرچم» و «خلق» سلامی می‌زدند و اکنون به خاینان بنیادگرا، به پیروی از نشریات فوق‌الذکر طوری می‌نویسند مثل اینکه از افغانستان نبوده بلکه از مادر و پدر میلیونر امریکایی پیدا شده و مسئله و خطاب شان به مردم سوگوار ما نه بلکه به مردمان دلشاد و سرزنده دیگر است که یکی از مشغولیت‌ها و سرگرمی‌های مفرح شان را هم ادبیات و هنر تشکیل می‌دهد! این «فرهنگیان» بزدل، فرصت طلب و بی‌وجدان می‌توانند دهها صفحه درباره ادبیات و هنر سیاه کنند بدون آنکه کوچکترین اشاره‌ای جدی به گذشته و بخصوص فاجعه جاری ناشی از وجود باندهای بنیادگرا بنمایند. گاهی از این هم پیشتر رفته و خاینان بنیادگرا را به «وحدت» فرا می‌خوانند تا مردم ما را بسوی «صلح و رستگاری» راهبر باشند! که چنانچه کراراً گفته‌ایم اوج مرحله‌ی نوین خیانت اینان نیز در همین نقطه است.

خلاصه «فرهنگیان» تسلیم‌شده‌ی مذکور غیر از ابتذال نامه‌های وطنی، پاره‌ای از نشریات ارتجاعی ایرانی را هم جولانگه قلم فروخته شده و ناپاک خود می‌سازند و بدینصورت از تصاعد بوی نادم نبودن از گذشته و لولیدن فعلی درپای جنایتکاران بنیادگرا بر مبنای نصب‌العین خود که «هرکس صاحب قدرت باشد ما غلام حلقه بگوشش هستیم» مردم ما را آزار می‌دهند. تا زمانی که به حیات سیاسی میهن‌روشان پرچمی و خلقی پایان داده نشده و دژخیمان بنیادگرا هم به استخدام روشنفکر نیاز دارند، این خودفروختگان نیز چون در بی‌شرمی و بی‌شخصیتی بی‌همتا اند، زیر نام «غیرسیاسی» از فعالیت باز نخواهند ماند. پس اینان اگر احیاناً اسب‌های مرده هم تصور شوند لازم است یکبار و برای همیشه دفن‌گردند و درغیر آن اگر جراثیمی فعال و خطرناک انگاشته شوند - که بنظر ما باید شوند - پس خطاست که به این یا آن بهانه در مورد آنان سکوت کرد؛ برعکس باید با آنان به عنوان چشم و گوش و زبان خاینان بنیادگرا و مالکان بین‌المللی شان، به مبارزه‌ای همه جانبه و بی‌گذشت پرداخت؛ باید آنان پی‌برند که دیگر دوران عشق و مستی با ادبیات و هنر پوشالی تحت سلطه رژیم پوشالی در «اتحادیه نویسندگان» و در دیار «همسایه بزرگ شمالی» و نیز دوران خردوانی با ملغمه‌ای از ادبیات و هنر پوشالی و فاشیزم دینی بسر آمده و دیگر مردم آنگونه هنر و ادبیات را با متولیان و متدانیاش پاره پاره کرده دور خواهند انداخت. □

سعی می‌کنند با جنایتکاران کنار بیایند؛^(۷) ما از ا. نگارگر (مضطرب باختری) سخن گفته ایم که اول با شعر و خطابه اش، خاک پای قصابان جهادی می‌شود و پس از «شیرتر» شدن و غریدن علیه «جمعیت انقلابی زنان افغانستان»، علناً سر به درگاه طالبان می‌ساید لیکن با وقاحت روسپی‌واری هیچ بروی خود نمی‌آرد، گویی آب از آب تکان نخورده؛^(۸)

پرده‌در عناصر و محافلی بوده ایم که با اشاره اربابان امپریالیست شان و تقلید بوزینه‌وار از سازمانها و نشریات معین ایرانی، از «جامعه مدنی» و «مدرنیته» و... حرف می‌زنند بدون موضعگیری و قصد مبارزه آشتی‌ناپذیر برضد بنیادگرایان و پرداختن به مسایل حاد افغانستان؛^(۹) مچ نویسندگانی را گرفته ایم که با وجود سالها خدمتگذاری صمیمانه به رژیم‌های دست‌نشانده و دریافت مدال و نشان از روس‌ها و سگان شان، جهت رد نوکری خود به میهن‌روشان، به طرزی باور نکردنی مسخره مدعی می‌شوند که «کارت حزبی» نداشته اند! و از آن زنده‌تر مانند کلیه همکاران شان، دعای سر بنیادگرایان را می‌کنند؛^(۱۰)

«پیام زن» مجبور شده به شاعر مفلوکی چون بیرنگ کوهدامنی پیردازد که از بس میدان را خالی و شغالی و جهادی دیده، چشم پارگی را در حدی می‌رساند که با افتخار و زبان دراز ارتباطش را با خاینان پوشالی و جهادی در نشریه‌ای ایرانی اعلان می‌نماید.

«پیام زن» به پوزه‌ی آن جیره خواران فرومایه‌ای لگد می‌زند که برای بنیادگرایان نشریات به زبان‌های خارجی انتشار می‌دهند و حتی صفحاتی در اینترنت تنظیم می‌کنند تا به آن خردجالان آخر قرن بیست سیمایی «متمدن» و «امروزی» و حتی «طرفدار دموکراسی» بتراشند؛

و...

پس می‌بینیم که تسلیم طلبان و مماشاتگرانی که «پیام زن» به آنان پرداخته چندان هم اسب‌های مرده به شمار نمی‌روند. از آنجایی که اینان نه بخاطر چاکری شان برای روس‌ها و سگان و نه جنایتکاران بنیادگرا، هیچگاه مورد افشاء و طرد شایسته‌ای قرار نگرفته اند، با اتکاء به دست نوازش پوشالیان و بنیادگرایان بر سر خود، با نوشتن در این و آن نشریه وطنی یا ایرانی، اظهار حیات می‌کنند. اینان می‌خواهند ثابت نمایند که روسپییانی پیر نشدنی اند و حالا که خدا نعمت خفتن در آغوش مهربان پرچمی‌ها و خلقی‌ها را از روی آنان گرفته، نزد تبه‌کاران بنیادگرا نیز خریدار دارند و در میدان و بی‌سرنوشت نخواهند ماند. یعنی می‌فهمانند که نحوه دمساز شدن با هر نوع رژیم جنایتکار و خوشخدمتی به آنها را به خوبی بلد اند؛ یعنی نشان می‌دهند که اگر دیروز با قبول زنجیر پوشالیان برگردن به مردم خنجر می‌زدند، امروز ذلیلانه‌تر از آن با تأیید آشکار یا حرامزاده‌وار بنیادگرایان، مرتکب نابخشودنی‌ترین خیانت دیگر به مردم و وطن می‌شوند؛ یعنی این غدارزادگان اظهار می‌دارند هنوز زنده اند و مستعد و مصمم به ادامه شغل ۲۰ ساله‌ی شان.

یکی دیگر از نحوه‌های زنده بودن این روشنفکران مزدور چنانچه گفتیم عبارتست از تقلیدی تهوع‌آور از نشریات معین ایرانی، نشریاتی که

۷- رجوع شود به ترتیب: به «پیام زن» شماره‌های مسلسل ۳۹، ۴۴ و ۴۶

۸- رجوع شود به ترتیب: «پیام زن» شماره‌های ۴۴، ۴۶ و ۴۷

۹- رجوع شود به نشریه «فریاد»

۱۰- رجوع شود به «پیام زن» شماره‌های ۴۷

بقیه از شماره قبلی

... و دروغی دیگر از دروغستانی

هوتل آریانا بروم. و رفتم. عصر روز بود. شماری از فرهنگیان - غالباً جوان - گرد آمده بودند و کادریهای بخش تبلیغ و فرهنگ حزب هم. و کسریای هم آمد که بر صدر مجلس جایش دارند. چشمهای درخشنده داشت. لیفندهایی نمکین و مقداری هم معجوبانه تهویل مان دار که خیلی بوش میآمد.

آقای رهنورد، اگر شما علی‌الرغم نداشتن کارت حزبی، در جیب کوچک روسها و سگان آنان تشریف نداشتید پس چگونه و چرا از شما برای دیدار با عامل حزب خاین توده دعوت به عمل می‌آید؟ اگر مهمانداران میهنفروش آن شاعر دلال شده، ذره‌ای بو می‌بردند که جناب شما با تجاوزکاران روسی، حزب دست‌نشانده یا حزب خاین توده، سر مویی مخالفت واقعی دارید به آن تالار دعوت تان می‌کردند؟

آن «شماری از فرهنگیان» کیها بودند؟ آنان هم شرف و وجدانی بهتر از شما نداشتند که اولاً از سوی روسها و سگان دعوت می‌شوند و بعد هم همگی شادی مرگگ شده و با افتخار در تالار حضور می‌یابند. اکثر این «فرهنگیان» همان‌هایی اند که اکنون خود را به بنیادگرایان می‌فروشند. شاید به این «دلیل» معمول ولی مسخره و پوچ متوسل شوید که اگر خود یا آن «فرهنگیان» در مجالسی از آن قبیل شرکت نمی‌جستید، کارتان به زندان و حتی اعدام می‌کشید. جان‌مطلب همین جاست. علت اینکه شما و شرکاء را متهم به رندی و دروغ‌گویی می‌کنیم همین است. اگر شما همانند مثلاً همدل تان پیرنگ‌کوه‌دانی صاف و پوست‌کنده می‌گفتید که به ننگ ابدی داشتن دوستی با «اندیشه ورزان و پایه‌گذاران حزب دموکراتیک خلق» و «رهبران جهادی» مفتخرید و از آن احساس ذلت و سرافکندگی نمی‌کنید، ما نیز شما را فقط مزدوران حقیر «فرهنگی» آن خانیان می‌خواندیم و نه مضافاً دروغ‌گویان و ریاکاران. ولی مسئله اینست که هیچکدام شما آقایان و خانمهایی که ۱۵ سال تمام در دامن روسها و سگان شان خفتید و مقام و مدال گرفتید و به جنگ مقاومت و به خون‌هزاران دلدادگی آزادیخواه این مرز و بوم با بی وجدانی غریبی پشت کردید، اکنون ناگهان خود را سمبل‌های «مقاومت

رهنورد زریاب در نوشته‌اش از سیاهش کسریای طوری یاد می‌کند که خواننده فقط باید از آنهمه خوبی‌ها و «لبخندهایی نمکین و مقداری هم معجوبانه» اش* زانوی غم در بغل گرفته و بخاطر رفتنش از این دنیا اشک بریزد.

آیا این تصادفی است؟ آیا نویسنده «غیر سیاسی» با انتشار سوگنامه‌اش سیاست و هدفی را دنبال نمی‌کند؟

چرا. به استثنای «فرهنگیانی» که در عرصه ادبیات و مطبوعات و تبلیغات جان سگ را برای روس‌ها و پوشالیان‌کنندگان و حالا هم در برابر خانیان بنیادگرا سر تسلیم فرود آورده اند، هیچ فرد آگاه و شرافتمندی فعالیت‌های آقایان و خانمهای «فرهنگی» را «غیر سیاسی» و «ناب فرهنگی» نمی‌پندارد.

به نظر ما، آقای رهنورد زریاب در اولین تلاش‌های بندگیش به منظور زیر زدن شخصیت و کارنامه‌ی ناپاکش، خواسته تا با ترسیم چهره‌ای معصوم از سیاهش کسریای از وی صابونی ساخته و با آن داغهای سیاه همدستی خودش با میهنفروشان پرچمی و خلقی را بشوید، غافل از آنکه «صابون» آلوده‌ای را بکار گرفته که کف نداشته و قادر نیست آنهمه چرک و لک‌های سالهای سال کله‌جنابان با میهنفروشان و مالکان روسی شان را بزداید. نویسنده‌ی ما فراموش می‌کند که حتی اگر خاطره‌هایی از دیدار با این و آن شاعر انقلابی را می‌نوشت که «خنده‌هایی نمکین و مقداری هم معجوبانه» بیشتری هم نسبت به کسریای می‌داشت، باز نمی‌شد زخم ناسور نوکر بودنش در رژیم پوشالی و نگونساری نشان و مدال گرفتن از روسها و سگان شان را بپوشاند چه رسد به نوشتن خاطره‌هایی از سیاهش کسریای که شاعر درجه یک حزب خاین توده بود؛ برای احزاب میهنفروش پرچم و خلق شعر گفت؛ در اوج سوختن میهن و مردم ما زیر پای تجاوز کاران روسی، برای المپیک مسکوش ساخت و حتی از ادای نقش رابطین میهنفروشان پرچمی و خلقی و حزب میهنفروش خودش ابانه ورزید. اکنون ببینیم نویسنده‌ی ساده دل بیچاره‌ی ما که فراوان قسم و قرآن می‌خورد که «کارت حزبی» نداشته و بناءً نباید در عداد پرچمی‌ها یا خلقی به حساب رود، چگونه با لحنی داغتر و وقیحتر از یک پرچمی سخن می‌گوید.

رهنوردها چرا گل‌سربد مجالس میهنفروشان بودند؟

سال ۶۲ تا ۶۳ بود - درست به خاطر ندارم - یک روز اطلاع یافتیم که برای دیدار با سیاهش کسریای به تالار

*این «خنده‌هایی نمکین و مقداری هم معجوبانه» کسریای آنقدر نویسنده زبردست‌مارا گرفته بود که بار بار نوشته‌اش را با آن آذین بسته که در نتیجه سوگنامه را هم «نمکین» ولی شدیداً «نامحجوب» ساخته است!

همکاران را بسیار ساده با این استدلال پشت میز محاکمه می‌نشانند که: فرق بین شما از یک طرف و مثلاً خاینانی چون کاوون توفانی، فریدمزدک و عبدالله نایی از طرف دیگر چه بود؟ کدام بیشتر برای میهن‌فروشان قلمک زد و بیشتر به ذلت دریافت جوایز مختلف گرفتار آمد؟ بیک کلام آقای «کارمند شایسته فرهنگ» که همانقدر که «لبخندهایی نمکین و مقداری هم محبوبانه»ی سیاوش کسرای «بهش» می‌آید، همانقدر هم «بهتان» می‌آید اگر سچ و صریح و به وکالت از جانب همه «فرهنگیان» تسلیم طلب عضو اتحادیه نویسندگان و غیره بگویند که: «ما از حزب بودیم و حزب از ما تا زمانی که دولت و رهبر مانع سقوط کرد. و آنگاه چون بی سرپرست ماندیم، لاجرم لبخند زدن و تعظیم در برابر برادران بنیادگرا و پیشه کردیم تا ما و قلم ما را بخرند!»



آقای ره‌نورد، آیا شما و شرکاء از نام تان بر پیشانی نشریات پوشالی با آن محتوای کثیف و خابانه، فقط «حسابی» کیف می‌کنید یا قدری هم احساس شرمساری؟

آیا سیمای میهن‌فروشان «نجیبانه» نیست؟

در باب وضع کسرای می‌نویسید:

بسیار سرفال معلوم می‌شد. با دل زنده گی و نشاط
گپ می‌زد. سیمای نجیبانه و جذابی داشت که بر بیننده
اثری نیک و مطبوع بر جای می‌گذاشت.

ببینید نویسنده‌ی «چیره دست»، سال ۱۳۶۱ یا ۱۳۶۲ است یعنی سالی که فاشیسم جمهوری اسلامی ایران چهره خونین و مخوفش را نمایانده؛ نشانی از آزادیهای اوایل انقلاب برجا نمانده، هزاران آزادیخواه در خیابانها یا در زندانهای تهران و سایر شهرهای ایران به شهادت رسیده اند؛ کلیه سازمانهای مخالف سرکوب شده به استثنای حزب توده و چریکهای اکثریت. آن دو کاملاً به رژیم تسلیم شده و به مثابه سگان شکاری رژیم در بگرویند آزادیخواهان انجام وظیفه می‌کردند.

بناءً کسی مثل سیاوش کسرای که به نمایندگی از حزب توده حزبی در حد حزب پرچم خاین و میهن‌فروش، در کابل سخنرایی کند، باید هم «بسیار سر حال» و «دل زنده» و «بانشاط» باشد چرا که توطئه حزبش در

درون مرزی* در صحنه ادبیات و هنر، و نه چاکران پوشالیان بلکه متعارضان با آنان می‌نماید! **

ولی واقعیت اینست آقای ره‌نورد که شما و همکاران نه به رغم علاقه تان بلکه با کمال میل در ضیافت‌های میهن‌فروشان حضور می‌یافتید و می‌بالیدید که هیچوقت نام تان از لیست «فرهنگیان»ی که باید سروکله شان در آن گونه مجالس پیدا باشد، حذف نمی‌شود یعنی می‌بالیدید که آدم‌های مهمی به حساب می‌رفتید! اگر از این وضع حظ نمی‌بردید ممکن نبود که از اول تا آخر کار میهن‌فروشان یعنی ۱۵ سال تمام این کثیفترین دست نشانندگان تاریخ را تحمل کرده، برای شان قلم بزنید، در مهمانی‌های شان بنوشید و بخورید و بخندید و با حقارت خاصی جایزه‌ها و نشان‌ها و مدالهای شان را بپذیرید و با آنها فخر بفروشید. شما بهترین و کارآمدترین مهره‌های «فرهنگی» رژیم به شمار می‌آمدید چون «کارت حزبی» نداشتید و این می‌توانست به عنوان فاکت غیر قابل انکار «نفوذ» و «جاذبه» حزب بین کلیه فرهنگیان کشور مورد استفاده قرار گیرد. پس شما که حساب «شماری از فرهنگیان» را از حساب «کادرهای بخش تبلیغ و فرهنگ» حزب جدا می‌سازید کار بی فایده‌ای انجام می‌دهید. تنها و تنها آن فرهنگیان شریف بودند که آزار و شکنجه و زندان و مرگ را استقبال می‌کردند. اما با روسها و غلامان شان لحظه‌ای هم نمی‌ساختند و مؤید و مبلغ فرهنگ ضد مردمی یعنی فرهنگ حاکم میهن‌فروشان نمی‌شدند.

یاد تان باشد آقای ره‌نورد که مردم ما از پس گردن تان گرفته و شما و

*رجوع شود به مقاله «داکتر جاوید، از قهار عاصی تا سمنک پزی از سمنک پزی تا کجا؟»، «پیام زن» شماره ۴۴
**خواصف باختری در شب نشینی‌ای که فاروق فارانی بر سر جنازه‌های مردم کابل برایش ترتیب داده بود وصیت رسوایی اش در همه جا پخش می‌گفت: «شما می‌دانید که همراه هیچکدام از اینها (بارک و لایق) من هیچگونه تعلق سیاسی ندارم و نداشت‌ام و برعکس تعارض سیاسی بسیار بوده و تعارض تکرری بسیار زیاد بوده!!»

شما اگر با تمام تار و پود وابسته به میهنفروشان نمی بودید، ممکن نبود که قلم تان برای یک شاعر پرچمی ایرانی تبار آلوده به خیانت، اینطور مستی کند. چرا ما باید بخود بقبولانیم که جناب تان در سیمای یکی از سران حزب خاین توده یعنی سیاوش کسرای «نجابت» را می بیند اما اگر گپ بر حبیب، دستگیر پنجشیری، سلیمان لایق، اسداله ظاهر طنین و وطنفروشان خرد و کلان دیگر ازین قبیل باشد، ناگهان «غیرتی» شده، چشمان تان را «خون» گرفته و عین «نجابت» را در سیمای آن اراذل جنایتکار مشاهده نخواهید کرد؟ آنان چه گناهی بزرگتر از کسرای دارند که «جذابیت» سیمای «نجیبانه» شان کمتر از سیمای کسرای «بر بیننده اثری نیک و مطبوع» برجای بگذارد؟

ایران گرفته بود. ولی یکچنین فردی فقط و فقط در چشم کور و کلوخی رهنورد زریاب ها که اشغال افغانستان و سلاخی مردم فقیرش را در عشق مسند ننگین ریاست اتحادیه یا نشریه ای مزدور و شرکت در ضیافت ها و سفرها به خارج و ... به فراموشی می سپرد، می توانست «سیمای نجیبانه» داشته باشد که «بربیننده» هم «اثری نیک و مطبوع بر جای می گذاشت».

شما اگر با تمام تار و پود وابسته به میهنفروشان نمی بودید، ممکن نبود که قلم تان برای یک شاعر پرچمی ایرانی تبار آلوده به خیانت، اینطور مستی کند. چرا ما باید بخود بقبولانیم که جناب تان در سیمای یکی از سران حزب خاین توده یعنی سیاوش کسرای «نجابت» را می بیند اما اگر گپ بر سر فرضاً بارق شفیعی، سلیمان لایق، اسداله حبیب، دستگیر پنجشیری، عبدالله نایی، ظاهر طنین و وطنفروشان خرد و کلان دیگر ازین قبیل باشد، ناگهان «غیرتی» شده، چشمان تان را «خون» گرفته و عین «نجابت» را در سیمای آن اراذل جنایتکار مشاهده نخواهید کرد؟ آنان چه گناهی بزرگتر از کسرای دارند که «جذابیت» سیمای «نجیبانه» شان کمتر از سیمای کسرای «بر بیننده اثری نیک و مطبوع» برجای بگذارد؟

«کارمند شایسته فرهنگ» شما به آنان که آنان به شما! شما هم پیمان و همدست با روسها و سگان شان، عمری را به خوبی و خوشی سپری کردید و شیدای سیمای «نجیبانه» ی یک عامل و همتای ایرانی شان هم می شدید و در نتیجه به

نشانها و مدالها دست می یافتید. نمی دانیم دیگر چه جای باز هم آب در هاون کوبیدن و اکت غیر پرچمی بودن می ماند که باید ادامه دهید زیرا شما و نظایر تان را که جنایتکاران بنیادگرا با همان گذشته ملوث خریدار اند؟

«بحث» با سایه ی کسرای

فرین سفترانی سیاوش کسرای،

همه گان، به ویژه اعضای حزب، فیلی به او احترام میگذاشتند و با تسلیم و رضای کامل به سفنانش گوش میدادند و سر میهنبانی در و کیف می کردند.

ماشین جنگی جنایتبار اشغالگران لگد مال می شود، از شنیدن حرفهای یک سخنگوی ایرانی تجاوزکاران روسی و سگهای وطنی شان، در باره هنر و ادبیات، «سر می جنابیدید و کیف می کردید». این از هرکس ساخته نیست. بی حسی، بی عزتی و بی غیرتی فراوان می خواهد آقای رهنورد که در آن اوضاع به مزخرفات شاعری بنده وار گوش داد که اینک در سکوت دلال محبت اشغالگران می خواست خیانت بالاتر و تازه ی حزبش مبنی بر همدستی با رژیم فاشیستی مذهبی ایران را نیز توجیه نماید.

با شناختی که اکنون از شما داریم یقیناً اعتراض خواهید کرد که در آن مجلس سکوت نکرده و گپ کسرای را راجع به اینکه «در دوران شاه، مقامات با ارائه ابتذال و پوچی - عمدتاً و به نام هنر - مردم را فریب می دادند و مسحور می کردند (با) مثلاً بکت و یونسکو و چیغ بنفش و ...» رد نموده و گفته اید که غیر از آنگونه آثار، کتابهای خوب هم منتشر می شد و هم اظهارات وی راجع به پدیده های فولکلوریک را صحیح ندانسته و شرح کشفی در مورد داده اید!

و نمی دانید محترم «کارمند شایسته» که این ادعای حقیرانه، طناب محکومیت دیگری بر گردن شماست. محکوم ساختن کسرای در این و آن مسئله به اصطلاح ادبی و هنری بدون طرد و محکومیت سیاست بقیه در صفحه (۹۱)

آقای رهنورد، اگر تبرا جویی نکرده و از آن جمع زبون خود را مستثنی نسازید، باید یک راستگویی تان را نشانی نمود که «همه گان به او (سیاوش کسرای) احترام می گذاشتند و با تسلیم و رضای کامل به سخنانش گوش می دادند و ...»

همین جا هم کافی است که شما منحیت فردی افشاء شوید که اراده و غرور و وجدانش را باخته و در شرایطی که مردمش زیر پای

د خاينو بنسټپالو څخه هر ډول ملاتړ کول د سکیولاریزم او دموکراسۍ نفی ده

دی «نیوز» ورځپاڼی د ۱۹۹۶ د جنوري یوویشتمی نېټی له خبر سره سم د «عوامی نیشنل پارټی» لارښود خان عبدالولی خان څه موده مخکی پیښورکی په پا که کړی چی جمهور رئیس برهان الدین څو څوځله له هغه څخه د افغانستان دلانجی مینځگړی یتوب غوښتنه کړی ده. هغه زیاته کړه: «هماغو مجاهدینو چی مونږ یی کافران گڼلو اوس زموږ د منځگړی یتوب په لټه کی دی».

ولی خان د گلبدین په دی ورستیو خبرو چی د پاکستان حکومت په ۱۹۹۲ کی ونه غوښتل چی د کابل واک یو پښتون تر لاسه کړی کلکه نیوکه وکړه او وه یی ویل: «حکمتیار په خپلو خبرو نه یواځی د ربانی ادعا چی پاکستان د افغانستان په کورنیو چارو کی لاس وهنه کوی او د پاچا جوړولو دنده یی په غاړه اخیستی ده هوکی کوی، بلکی بنسټی چی د خپلو گټو تر لاسه کولو لپاره دی ته هم تیار دی چی د پښتون پری (تاش) ولوبوی».

هغه په «اسلامی دولتونو» نیوکه وکړه چی د اسلام په نوم په اصطلاح مجاهدینو سره مرسته کوی او په وسلو یی سمبالوی. خان ولی خان په پاکستان هم له دی امله پړه واچوله چی د افغانستان د تور بختو خلکو پر ضد یی ملایان راتورولی دی. هغه وویل: «په دی ورستیو وختو کی نړیوالی عفو گزارش خپور کړی چی په یوی ښځی چی د دودی راوړلو لپاره له کوره وتلی وه ۲۲ سپړیو پرله پسې دوه ورځی جنسی تیری وکړ. کله چی هغی ته یی اجازه ورکړه کور ته ستنه شی خپل دری واره ماشومان یی مړه وموندل. دا هغه اسلام دی چی مجاهدین یی پلی کوی».

خان عبدالولی خان پرځای نیوکی کړی دی خو زما په گمان چی بیایي هم د یو سول له خری څخه یوه ځله اوچته کړی ده. کاشکی که د گلبدین ټول جنایت، بی ناموسی، له خلقیانو او پرچمیانو سره جوړ جاري، له امین او ټټی سره په گوه کودتاه کول، په افغانستان کی د ننه او پاکستان په ځانگړی توگه پیښور کی ترورونه او اغوا گانی... ټول یواځی او یواځی د پښتون په تاش لوبولو پوری محدود وای او یا د پاکستان پړه یواځی د ملایانو په تورولو کی وای او نوری نه د بنسټپالو ډلو مین ته راوړلو، روزلو او هر اړخیزه ساتلو، هغوی ته د پاکستان په خاوری کی د ننه د ترورونو زمینی برابرولو او د بنديخانو جوړولو... کی هیڅ لاس نه لرلی. داسی ښکاری چی ولی خان نه یواځی د افغانستان له روانو چارو څخه ناخبره دی چی ان د نړیوالی عفو گزارش یی هم پوره ندی کتلی. ځکه په هغه کی هم پیر داسی گزارشونه راغلی دی چی دایو مثال یی پیر کوچنی بیلگه شمیرل کیږی.

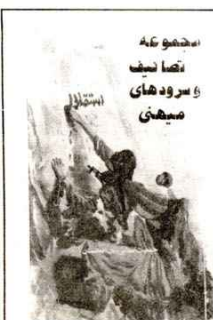
خو هغه ټکی چی ولی خان باید پیر سوچ پری وکړی داده چی ولی د ربانی په شان بنسټپاله جنایتکاران دومره جرأت کوی چی راځی او ولی خان ته وایی زما او زما د بنسټپال جنایتکار ورور تر منځ سوله وکړه. ځکه معمولاً داسی بلنه هغه چاته ورکول کیږی چی سپری یی د ځان خواخوږی وگڼی او یا لږ او پیر ورته د ځان په شان ښکاره شی. ما چی هر څه سوچ وکړ د ولی خان په هکله څه رایا د نشو چی هغه به چیرته جنایت کړی وی او یا یی د بنسټپالی په حمایت خبری کړی وی. له نورو یارانو دوستانو څخه می هم پوښتنه وکړه هغوی هم همدا خبره وکړه چی د ولی خان د جنایت مو څه ندی اوریدلی خو د یو دوست خبره زما هم خوښه شوه. هغه ویل چی د ولی خان پلویانو په سر کی د «ببرک - ولی بهایی بهایی» ناری وهلی او وروسته بیای د «نجیب ولی بهایی بهایی» ناری ایستلی چی ببرک او نجیب دواړه د بنسټپالو په شان هیواد پلوری او جنایتکاران وو. ولی خان د پښتون زنده باد ناری وهی چی تره کی، امین، نجیب، گلبدین، سیاف او طالبان ټول پښتانه دی له دی امله ربانی هم چی د گلبدین او سیاف «ورور» او «استاد» دی ولی خان هم ځانته نژدی گڼی او وروستی خبره هم داده چی ولی خان د باچاخان په څیر د پنجابیانو برلاسی پر ضد خبری کولی خو نن له هغوی سره په یوه دسترخوان ناست دی دا ټول مشابهنه دی چی ربانی او دده په شان نورو جنایتکارو ته جرأت ورکوی ولی خان ته د منځگړی یتوب بلنه ورکړی.

خو له ولی خان سره چی هم یی خپل سر په سیاست کی سپین شو او هم یی پلار د ژوند تر وروستی سلگی پوری سیاست پوه پاتی شوی وو ښایي چی په خپلو سیاستونو یو ځل بیا کتنه وکړی. یواځی د پښتون په نوم مبارزه کول ټولو عوامو ته څه چی یواځی پښتنو ته هم نیکمرغی نشی راوړلی.

خو که دی د دموکراسی او سکیولاریزم بیرغ اوچت او کلک په لاس کی ونیسی او د هغه په شاوخوا خلکو ته د راټولیدلو بلنه ورکړی دابه هم د خلکو دسوکالی په لاری کی یو اوچت گام وی هم به دی له سیاسی لالهاندی خوندي وساتی او هم به د ربانی او گلبدین په شان خاینان ورته د منځگړی یتوب بلنه نه ورکوی. □

کتابی شامل تصانیف و
نظم های سروده ی اعضا
وهو اداران «جمعیت
انقلابی زنان افغانستان»

جهت دریافت آن بما بنویسید



گزارش‌هایی از سرزمین اسیر

سگ جنگی و دار و تحقیر

کابل

ه.ت

از شهر اسیر و فمین و خونجکانم

بعد از تجاوز طالبان به شهر کابل و فرار رهنان جهادی، سیمای کابل از جهات مختلف تغییر کرده که در تمامی شئون زندگی مردم بازتاب آن به مشاهده می‌رسد. حضور مردان اکثراً غریبه با ریش‌های دراز و موهای ناشسته و ژولیده و لباس چرکین و زنان با چادری‌های نو و کهنه که اکثراً با قدوقامت شان تناسب ندارد منظره‌ایست که بیش از همه چیز انتظار را بخود جلب می‌کند. فقر و تنگدستی آنقدر بر مردم فشار آورده که در همان نگاه اول از چهره یک فرد می‌توان فهمید که حتماً از سه وقت غذا در شبانه روز، لااقل دو وقت آنرا به قدر کافی نخورده است. حین خرید و فروش به سبب افزایش رومزه قیمت‌های اجناس اولیه و ضروری و کم ارزش شدن پول، برخورد مردم با تندخویی توأم بوده و اغلب بین شان مشاجرات لفظی صورت می‌گیرد.

روزانه ده‌ها تن از مرد و زن و طفل و جوان بخاطر بدست آوردن نان پیشروی نانوائی‌ها که به اساس کارت از طرف مؤسسات ملل متحد نان خشک توزیع می‌کنند، صف بسته و ساعت‌ها می‌ایستند تا چند قرص نان خام، پخته و یا سوخته‌ی خیراتی بدست آرند.

فقر اقتصادی ضربه شدیدی است که مردم را بی‌حد سراسیمه ساخته و هزاران نفر کابل را به قصد ایران و پاکستان ترک می‌کنند. عده‌ای دیگر که تا هنوز فرش و ظرفی در خانه دارند در صدد اند تا اگر با فروش آن یک سیر آرد بدست آرند. قدرت خرید به حدی پایین آمده که اکثراً توان پرداخت بیشتر از یک کیلو آرد در روز را ندارند. مردم برای سیر نگهداشتن شکم از مواد غذایی کمکی دیگر مانند آرد جواری، مشنگ و غیره استفاده می‌نمایند. آنهایی که حتی وضع شان نسبی خوب است روزانه دو وقت از برنج لُک (شوله‌ای) استفاده می‌کنند تا در مصرف نان خشک صرفه‌جویی شود. اکثریت مطلق مردم از گوشت و میوه محروم اند. مردم می‌گویند «از اثر راکت‌پرانی‌های خاینان گلبدینی، ربانی، سیافی و وحدتی که شهر را ویران کردند و هزاران نفر را کشتند تصادفاً نجات

یافته و زنده ماندیم. اکنون نوبت برادران طالبی شان رسیده که مردم را به شکل دیگری بکشند. بسیار مشکل است که با ادامه‌ی این وضع چند صباح دیگر زنده بمانیم.»

و اما در چنین شرایطی که مردم مرگ تدریجی را می‌گذرانند، طالبک‌های مزدور عقده‌ای بر داتسن‌ها و پیجاروها سوار و با پخش سرودگونه‌های بی‌اندازه گوشخراش و دلگیر طالبی شان سرشار و مست از باده‌ی قدرت، آن مرگ تدریجی مردم را دردناکتر نموده اند.

طالبان فشارهای فاشیستی و مذهبی را بالای مردم روز تا روز بیشتر می‌سازند. اجرای برنامه‌های خلع سلاح مردم و پاکسازی مخالفین شان از شهر، زمینه خوبی است برای پیشبرد اهداف شوم آنان بخصوص در بخش «اسلامی کردن» جامعه و به اجرا گذاشتن مقررات و قوانین طالبی. چون عملکردهای پر از جنایت و خیانت چندین ساله «جهادی‌های سابق» راه را برای طالبان هموار نموده بود، آنان با اجرای برنامه‌های از قبل تدوین شده، می‌خواهند به تدریج حاکمیت سیاسی-مذهبی خود را بر مردم تحمیل کنند تا خواست باداران امریکایی، پاکستانی و عربی شان را مبنی بر ویرانی کامل کشور ما و وابسته شدن آن برآورده سازند.

هر حرکت و اقدامی که مخالف با سیاست‌های قرون وسطایی طالبی باشد برچسب «غیر شرعی» خورده و عاملان آن را به «جزای مناسب شرعی» محکوم می‌سازند.

ادامه سیاست‌ها و برخوردهای غیرانسانی طالبان که بر مبنای تفتیش عقاید قرون وسطایی استوار بوده و این را یگانه راهگشای معضلات اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی می‌دانند، روز تا روز انزجار مردم را برانگیخته و اکثریت قاطع مردم به نحوی نارضایتی شانرا در برابر این وحشی‌ها ابراز می‌نمایند. هر قدر فشار مذهبی طالبان بیشتر می‌شود به همان اندازه میزان نفرت مردم بالا می‌رود. در خانه، دفتر، سرویس، تکیه، جاده، دکان و... مردم در مورد جهالت و حماقت این گروه به بحث می‌پردازند و عقده‌های دل شانرا خالی می‌نمایند. برخورد وحشیانه‌ی این گرگان تازه‌وارد با مردم همان چیز است که برادران شان در برابر ملت انجام می‌دادند. اگر آنان به قتل و بی‌ناموسی و غارتگری مشهور اند، اینان به روح و روان مردم چنگ انداخته و می‌کوشند ذهن مردم را حتی از اندیشه‌ی داشتن ابتدایی‌ترین حقوق انسانی محروم سازند. وقتی مردم می‌گویند «ریش از من و اختیارش از ملا» گویای این واقعیت است که زندگی تحت سلطه‌ی طالبی یعنی اینکه باید برده‌وار هر

دستور و فرمان مالک را پذیرا باشی و بس.

«طلبه‌های کرام» مذهب و شریعت خاص خود را زیر نام جهاد علیه «گروه شر و فساد» و مفسدین و منکرین، به زور تفنگ بر مردم تحمیل می‌کنند. در این اواخر که به قلت ملیشه‌های جنگی مواجه شدند، عده زیادی از ملیشه‌های سابق مربوط گلبندین، سیاف، خالص و... را بخود جذب نموده‌اند. تعداد بیشمار این جهادی‌های پلید که تا هنوز بوی گند شان مردم را اذیت می‌نماید، روی انگیزه‌های قومی، لسانی و منطقه‌ای و هم بدست آوردن معاش کافی با طالبان یکجا شده‌اند.

موجودیت ملیشه‌های پاکستانی در

صف مقدم جبهات جنگ و حوزه‌های امنیتی شهر کابل کاملاً محسوس و انکار ناپذیر است. مردم طالبان و جهادی‌های سابق را دو روی یک سکه می‌دانند. یعنی گروه طالبان بدون کمک و رهنمایی مستقیم ISI پاکستان هیچ عمل مستقل سیاسی و نظامی در جامعه ندارند. موجودیت پایگاه‌های تعلیمات نظامی ضربتی در شهر کابل و آموزش دادن نظامی ملیشه‌های پاکستانی در نفس شهر مبین این واقعیت است که پاکستان دیگر آن سیاست مداخله‌ی غیر مستقیم را کنار زده است. درین اواخر هیئت‌های سران مذهبی پاکستان غرض تقویت نیروی انسانی طالبان دسته دسته به افغانستان آمده مذاکراتی با «طلبه‌ی کرام» انجام می‌دهند.

ترکیب ملیشه‌های طالبی را — علاوه‌ی اقوام و قبایل مختلف، بخش وسیعی از کوچی‌ها تشکیل می‌دهد که با

هرگونه پدیده‌های تمدن، علم، فرهنگ و صنعت بیگانه‌اند. اینان چندان با احکام مذهبی نیز آشنایی ندارند زیرا در مدرسه‌های مذهبی پاکستان تعلیم ندیده‌اند. پابندی و انضباط آنان بیشتر جنبه قومی و منطقه‌ای دارد که از طرف سران و خوانین کوچی‌ها که به حمایت گروه طالبان درآمده‌اند، رهبری می‌شوند.

جناح بندی‌های نظامی طالبی به اساس قومی و منطقه‌ای عیان است. قندهاری‌ها خود را بنیانگذار «تحریک طلبه» و وارث تاج و تخت و حکمرایی می‌دانند. اگر رهبری ISI بمثابة قیم و اجراکننده اصلی امور نظامی آنان نبود اختلافات، تضادها و بدبینی‌هایی که بین رده‌های بالایی قندهاری‌ها و جنوبی‌وال و مشرقی‌وال و... موجود است، تاکنون حتماً آشکارا و در بیرون از «تحریک» انعکاس وسیعتری می‌یافت.

پیشرفت‌های نظامی که در طول چند ماه قبل به سوی شمال ادامه داشت اکنون فروکش نموده و به بن‌بست رسیده است. حزب وحدت که بیشتر مناطق هزاره نشین و اهل تشیع را تحت سلطه دارد، به کمک مالی و تسلیحاتی ایران، ترکیه، ازبکستان و... به همدستی دوستانم به هزاره‌ها چنین تلقین می‌نماید که اگر حاکمیت پشتون‌ها بر کشور و بخصوص مناطق مرکزی مسجل گردد، تاریخ بار دیگر تکرار خواهد شد و دوره کشتار و کوچ‌های اجباری امیر عبدالرحمن خان از نو آغاز خواهد شد. و برای اثبات این ادعای خود از کوچ اجباری اهالی ولایات پروان و کاپیسا مثال می‌آورند.

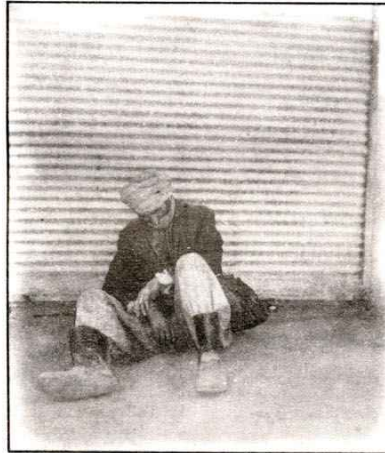
محاصره اقتصادی مناطق هزاره‌جات بوسیله طالبان زندگی توده‌های محروم و فقیر هزاره را بیشتر از پیش طاقت‌فرسا ساخته است که تعداد قابل توجهی از فامیل‌ها به کابل و ایران سرازیر می‌شوند.

مردم سمت شمال با آنکه تحت ضربات شدید جنایت و خیانت جهادی‌ها و جنرال پهلوان‌ها قرار دارند، زمانیکه از عملکرد وحشیانه طالبان در کابل و ولایات پروان و کاپیسا آگاه شدند، به این باور رسیدند که برای آنان چه فرقی دارد که بر سر نوشت شان رهزنان جهادی حاکم باشند یا دوستی و یا طالبی.

برای درک ماهیت طالبان بهتر خواهد بود تا فعالیت‌های ضد ملی و ضد انسانی این گروه را بصورت مختصر از نظر بگذرانیم:

بدترین نهاد سیاسی-مذهبی طالبان «ریاست عمومی امر بالمعروف و نهی عن المنکر» است که در رذالت و پستی

حتی از خادیس‌های رژیم پوشالی سبقت گرفته است. این اداره که روش‌های آن به روایت تاریخ بیشتر به دوران تفتیش عقاید کلیساها در اروپای قرون وسطی شباهت دارد، بر همه جوانب زندگی مردم چون ابر سیاه سایه گسترده و فرد فرد همشهریان کابل را در خانه، دفتر، جاده، دکان و محل کار تحت بازرسی «شرعی» قرار می‌دهد. بیشترین قربانیان این دیو سیاه مذهبی تاکنون زنان بوده‌اند. با تجاوز طالبان به کابل در قدم اول زنان از کار در بیرون خانه و تحصیل محروم شدند. آنان بخاطر رفع ضروریات زندگی حتی با چادر کلان هم که از خانه بیرون شوند مورد تهدید، تحقیر و لت و کوب قرار می‌گیرند. وقتی طالبان ذریعه بلندگو در کوچه و بازار اعلام کردند که هیچ دکانداری حق ندارد برای زنان بدون حجاب سودا بفروشد و هیچ راننده سرویس و تکیسی حق ندارد آنانرا



آن روشنفکر هزاره که به عامل اصلی تیره بختی و تباهی این جوانی ستمکش بی‌اعتنا می‌ماند یا ناشرافتمندانه‌تر از آن، خشم توفنده‌ی انتقامگیر او را نه بسوی کلیه خائنان بنیادگرا و منجمله باندهای خلیلی و اکبری بلکه به صورتی کور و قوم پرستانه بسوی برادران پشتونش برمی‌انگیزد، بسان سگ پستی در دست سرخیانکاران شیعه مذهب عمل می‌کند.

منوچهر کوهن

نوروز در مرداب

در غیاب طلوع و ترنم گل‌ها
آسمان بی‌نور و پرنده
جهان بی‌جنگل و دریا
انسانم را... جانم را گم کرده‌ام
سال قطعه قطعه شده در حال موت
پاره پاره روزها و هفته‌ها
در گوشه و کنار گورستان
آسمانم را... زمانم را گم کرده‌ام
هاله عداوتی بی‌بدیل و بی‌پایان
ظلمتی در فلق
و ظلمی مطلق
بی‌اندکی ترجم
جام تهی از جرعه عشق
آینه‌ای سیاه
سبزه‌ای خرد و درهم شکسته
خالی از تصویر شادی و لبخند
سفرهای با هفت گدازه سرب
آواره و درمانده
روزم را... نوروزم را گم کرده‌ام
دشنه‌ای در خورشید
شیاری در آفتاب
خنجری در چشمه‌های نامرئی
رنجی در آب

تندری خشونت‌بار
شعله‌ور مرداب
کابوس بی‌رحم
در میان دو لحظه تابش شعر
موشکی بر شهر
شکافی در سقف‌ها
گورهایی در دل‌ها
اشک جنگل
همه‌گل‌ها
غرق در توده فشرده غم
هموطنم را... هم تنم را گم کرده‌ام
رگه‌هایی کبود در افق
لخته‌های خون در اذهان
استمالت کرکسان
و صلح‌جویی گرگان
خود را... حقیقت را گم کرده‌ام
دیاری که بی‌رنگ
رنگ ادبار را می‌پذیرد
و تردیدی که ایمان را
ویران می‌سازد
روزم را... روزگارم را...
و نوروزم را گم کرده‌ام

نوروز ۱۳۷۶ - پابلور

بدون معیت محارم سوار موتر نماید، در چندین مورد تخلف از این امر دکانداران و رانندگان و خود زنان مورد لت و کوب طالبی قرار گرفتند. اما زنان دلیری هم بوده‌اند که کبیل زدن طالب‌های درنده را با کوبیدن مشت و لگد به پوزه آنان جواب داده و بدیترتیب مقاومت ارزنده‌ای از خود نشان داده‌اند.

اداره جاسوسی - مذهبی روز تا روز قیودات و غصب حقوق زنان را بیشتر ساخته است. جدا کردن موترهای زنان از مردان، ممنوعیت رفتن به خیاط‌خانه‌ها، بستن حمام‌های زنانه، منع رفتن به زیارت مقبره و پارک‌ها، عدم شرکت در میله‌های باستانی، تشبث، اخلاص و مداخله در کورس‌های آموزشی و خصوصی دختران و... همه محدودیت‌هایی‌اند که علیه زنان بسته‌اند.

مردان نیز همانند زنان مورد تعقیب و تفتیش قرار دارند. هیچ روزی نیست که «امر بالمعروف» در چهارراهی‌ها و نقاط مختلف شهر به مردم حمله نکنند. گاهی از نماز می‌پرسند و گاهی هم از نداشتن ریش «شرعی» و... هر کس که ریش کوتاه، سرش برهنه و موهای دراز داشت و یا در جواب گفتن به سوالات «محتسب» تعلل و ورزید علاوه بر تحقیر و توهین رذیله‌ای، به زدن چندین ضربه شلاق و حبس محکوم می‌گردد.

داشتن تصویر و یا سامان بازی موجودات ذیروح ممنوع بوده و متخلف شدیداً مجازات می‌گردد.

در ادارات دولتی برای همه مامورین دستور داده شده که بدون لنگی به اداره حاضر نشوند و در بعضی از ادارات از جمله در وزارت داخله امر شده که حین ورود به داخل شعبه بوت‌های شانرا از پای درآورده از چپک استفاده نمایند. در اکثر وزارت خانه‌ها، ملاهای وزیر و رئیس پای برهنه بالای کوچ و چوکی چارزانو زده، امر و نهی می‌کنند.

در این اواخر تعداد قابل توجهی از افراد فنی، متخصص و دانشمند مخالف رژیم زیرنام «عناصر ناباب» و «خلقی و پرچمی» از وظیفه سبکدوش شده‌اند. در حالیکه جنایتکارترین سران این دو حزب‌خاین بخصوص نظامیان شان دوش بدوش طالبان مشغول قصابی مردم‌اند. طالبان باین «تصفیه» شیطانی شان می‌خواهند نارضایتی مردم را در نطفه

خفه ساخته و دستگاه شکسته و ریخته دولتی را کاملاً محو و نابود سازند. قبلاً شلاقداران امر بالمعروف بدون وقفه به تمام ارگان‌های دولتی سر زده و به تفتیش ریش و لنگی و سوالات مذهبی می‌پرداختند. در روز تفتیش به تمام ماموران امر می‌شد که به مسجد حاضر شده و در صف‌های معین قرار گیرند. بعداً چند نفر از طالبان با تحقیر فراوان به تفتیش ریش مامورین می‌پرداختند و متخلفین بلافاصله از کار و وظیفه سبکدوش می‌شدند. غیر از تفتیش جاده‌های عمومی و ادارات و محل کار ماموران، بازرسی خانه‌ها و اماکن شخصی نیز شدت یافته است. در هر محل سرکله این فاشیست‌ها پیدا شده همراه با وکیل گذر و ملای مسجد مردم را به «اقامه معروف» دعوت کرده اکیداً امر صادر می‌کنند که نماز جماعت را پنج وقت در مساجد ادا نمایند، از بیرون رفتن زن از خانه جلوگیری نموده و از شنیدن موسیقی و دیدن فلم‌های ویدیویی جداً حذر کنند.

در اکثر مناطق بخصوص در خیرخانه چندین ملا (از قیافه و لهجه شان پیداست که پاکستانی اند) گاهگاهی همراه با طالب بچه‌ها غرض تبلیغ و دعوت «امر به معروف» به خانه‌های مردم سرزده و از مردهای خانه بعد از سوال و جواب‌های زیاد دعوت می‌کنند که نماز پنجگانه را حتماً در مسجد ادا نمایند. هر چند مردم می‌گویند که ما غریب کار هستیم، صبح وقت تا شام به کار می‌رویم و در خانه نیستیم بناءً نماز خود را در جای کار خود می‌خوانیم، اما ملاهای جاسوس عذر شان را نپذیرفته و فقط می‌فرمایند که «زیاد موضوع کار را بهانه نیاورید، خدا روزی رسان است!» مردم وقتی می‌بینند که گفت و شنود با ملاهای مزدور فایده ندارد بعد از رفتن شان با همدیگر تبصره می‌نمایند: «خدا گفته که تو حرکت کو که مه برکت کنم، از اینکه دست این ملاهای مفت‌خور در زندگی آبله نکرده تا بدانند که یک لقمه نان چگونه بدست می‌آید، به سادگی، مفت‌خوری و زندگی طفیلی شان را به حساب - روزی رسان خدا است - توجیه می‌کنند. اولتر از همه این ملاهای پاکستانی چرا «امر بالمعروف» خود را از کشور شان که مرکز منکرات است آغاز نمی‌کنند. شاید به این دلیل که حکام پاکستانی آنان را به اندازه شکل هم اهمیت نمی‌دهند چه رسد به آنروزی که حاکم بلامنازع مردم شوند.»

جنگ‌های خانمانسوز سیمای بازار کابل را نیز دگرگون ساخته است. داد و ستد اکثر آن‌ه در مغازه‌های بزرگ، بلکه در بساط‌های روی بازار، کانتینرها و غرفه‌های کوچک صورت می‌گیرد. تعداد قابل توجهی از روشنفکران، مامورین دولت و اطفال آنان به خیل دستگردانان و بساط فروشان حرفه‌ای پیوسته‌اند و این گروه معمولاً با عناوین مختلف قوانین وضع شدهی «امیر» نشین‌های کابل مورد آزار و اذیت قرار می‌گیرند.

طالبان هم گویا شنبه‌اند وقتی قدرت تصرف شد نباید به نظم ترافیک شهر و سروصورت دادن جاده‌ها بی‌توجه بود! تمامی معضلات اساسی مردم حل شده‌اند که عشق به نظم ترافیک شان تور خورده و به بهانه آن تمام دستفروشان شهر را تحت فشار قرار داده و آنان را از یک نقطه به نقطه دیگر شهر می‌کوچانند.

در این ایجاد «نظم» جاده‌های شهر است که اکثر طالبان سوت به دست را نه قنداری‌ها، بلکه طلبه‌های هزاره، ازبک و ترکمن تشکیل می‌دهند زیرا طالبای قندهاری که خود را «سرداران قوم و وارثین حقیقی انبیاء» می‌خوانند احتمالاً این وظیفه را از یکطرف کسر شان برای خود دانسته و از طرف دیگر نمی‌خواهند دست مردم به یخن شان برسد و بدنام گردند. و طلبه‌های هزاره، ازبک و ترکمن همچنان باصداقت به این «وظیفه مقدس» مشغول اند که کوچکترین رحمی به خرده‌فروشان روا نداشته و عقده‌های دیرین شان را بر فقیران و اکثر تحصیلکردگان شهر خالی می‌سازند. شاید این نشانی از ادغام شدن منافع قومی و غیره در منافع مشترک طبقاتی باشد.

متأسفانه این نواله خواران طالبان هنوز نمیدانند که چگونه در اجرای ستم ملی و سایر اعمال فاشیستی مورد سواستفاده قرار می‌گیرند. اکثریت مامورین ملکی و نظامی تحصیل کرده و متخصص بنا بر نداشتن

کار و معاش به دست‌فروشی و یا دکانداری می‌پردازند. در بازارها بعضاً دیده شده که تعداد فروشنده‌ها بیشتر از خریداران می‌باشد. تعداد زیادی از مردم بخاطر خرید مقدار ناچیزی آرد ناگزیر اسباب ضروری خانه شانرا به قیمت بسیار نازل بفروش می‌رسانند. هیچ فردی و صاحب هیچ حرفه‌ای نیست که از زندگی‌اش ننالد و نفرت عمیقش را نثار طالبک‌ها ننماید. هیچکسی وجود ندارد که به نحوی مورد آزار و اذیت گروه جاهلان قرار نگرفته باشد. بطور مثال، سلمانی مورد لت و کوب قرار گرفته بود که چرا ریش فلان مرد را قیچی زده است؛ خیاطی را زیر ضرب و شتم طالبی گرفتند که چرا فلان زن به خیاط‌خانه‌اش آمده است؛ دریور تکسی و یا سرویسی به خاطر سوار کردن زنان «بی‌حجاب» به جزای شرعی طالبی رسیده‌اند و به همین ترتیب قصابان و نانواها آزار می‌بینند که چرا گران فروشی می‌کنند و دست فروشان و تبنگ داران که چرا چهارراهی‌ها و سرکهای عمومی را مسدود ساخته‌اند....

فقر، گرسنگی، جنگ، نبودن کانون‌های تعلیمی و تربیتی و عدم کار و تولید اجتماعی باعث شده که سبلی از گدایان شامل اطفال، زنان و مردان بخاطر بدست آوردن لقمه نانی در سرتاسر شهر خانه به خانه، کوچه به کوچه و دکان به دکان در گردش افتاده و یا در جاده‌های عمومی نشسته و یا بخوابند. جوانان و نوجوانانی که به این شیوه زندگی عادت کرده‌اند، از لحاظ تربیتی فاسد و به طفیلی‌های جامعه مبدل شده‌اند. در میان این خیل گداها تعداد بی‌شماری از زنانی هستند که هرگز دچار چنین مصائب زندگی نبوده‌اند، آنان حتی زیر چادری هم از پول خواستن و دست‌دراز کردن عاری کشنده دارند اما چه کنند که دست‌آوردهای «انقلاب اسلامی» جهادی‌های رنگارنگ خاین، آنان را به این روزگار کشانیده است.

از آموزش منظم در مکاتب و پوهنتون خبری نیست. در هرلیسه، متوسطه و یا ابتدائیه فقط حدود ۲۰ فیصد شاگردان و معلمین حضور می‌یابند. در اکثر مکاتب خیرخانه مهاجرین مناطق ولایات پروان و کاپیسا که در اثر سگ‌جنگی‌های جهادی - طالبی به زور از خانه‌های شان کوچ داده شده‌اند، زندگی می‌کنند. اداره طالبی چون به مسایل فرهنگی و تربیتی علاقه‌ای ندارد بناءً کدام تمایلی هم به تخلیه مکاتب از مهاجرین نشان نمی‌دهد.

طالبان از بازگشایی پوهنتون‌ها صرف به مثابه یک وسیله تبلیغاتی استفاده کردند تا وانمود سازند که آنقدر هم جاهل و ضد تحصیل و علم و دانش نیستند. اما در واقع کمتر از ۲۰ فیصد محصل و استاد حاضر به رفتن به پوهنتون هستند. تنها تعدادی از محصلین سمستر اخیر پوهنخ‌ی طب حاضر به ادامه درس خویش شده‌اند تا بتوانند بعد از ختم سال به اخذ به اصطلاح دیپلوم نایل شوند. با آنکه امتحان کانکور از فارغان صنوف دوازدهم مرکز و بعضی ولایات گرفته شده اما نتیجه جذب محصلین معلوم نیست زیرا وضع لیلیه، کتابخانه، جمنازیوم و دیگر امکانات رهایشی و درسی طوری نیست که نامش را پوهنتون گذاشت. استادان و محصلین که وارد پوهنتون می‌شوند، قیافه، لباس، ریش و لنگی شان بیشتر به طالبان مدارس دینی مانده و بی‌نهایت مضحک به نظر می‌آیند.

سیستم آب و برق و مخابرات در مناطقی که برجها و لین‌های برق از غارت و ویرانی جهادی‌های سابق در امان مانده اند، فعال بوده که در حدود ۲۰ فیصد نواحی شهر کابل را احتوا می‌نماید.

ترافیک شهر بکلی غیر منظم بوده و اهالی شهر همانند گذشته مشکلات نبودن سرویس‌های لینی را تحمل می‌نمایند. کرایه سرویس‌های شهری اکثر آ از فی نفر ۱۰۰۰ افغانی بیشتر بوده و تکسی برای فاصله یک کیلو متر ۵۰۰۰ افغانی مطالبه می‌نماید. جدانشدن موترهای مردانه و زنانه از جمله مشکلاتی است که روی سختی‌های دیگر زندگی انباشت شده است.

وضع صبحی روز تا روز بدتر شده می‌رود. پایین آمدن سطح زندگی مردم و چیره شدن فقر و گرسنگی همراه با محیط کاملاً ناسالم بهداشتی باعث افزایش امراض گوناگون شده است. مؤسسات و شفاخانه‌ها بخاطر نداشتن وسایل کافی و پرسونل متخصص نمی‌توانند نیازهای مردم را حل نمایند. یک تعداد شفاخانه‌هایی که زیر پوشش صلیب سرخ فعال بودند به سبب بر خوردهای غیر انسانی طالبی از کمک‌های طبی شان کاسته شده و با ادامه همین سیاست‌ها شاید در آینده فعالیت هایشان به صفر تقرب کند. اکثر داکتران متخصص راهی کشورهای بیگانه شده‌اند. آن عده‌ای که باقیمانده اند یا تجربه شان کم است و یا خرج مصارف مسافرت و مهاجرت را ندارند. اکثر مریضان نسبت عدم تشخیص و تثبیت مرض شان و یا ادویه بی‌کیفیت و تقلبی و نداشتن پول خرید ادویه و فیس داکتر و متخرج شفاخانه تلف می‌شوند.

گزارش فوق اندکی اختصار شده است

آذر نوش

شکنجه و به دار آویختن چهار تن

روز ۲۱ میزان طالبان ۴ نفر را در دو نقطه مزدحم شهر (چهارراهی ده‌کیپ و چارراهی باغ زنانه) به دار آویختند که دو تن آنان کمتر از ۲۰ سال داشتند.

عبدالحی، خان محمد، میرویس و حیات‌اله ظاهراً به جرم کشتن قومندان خود و چند طالب دیگر محکوم به اعدام شدند. روی بدن اجساد اعدام شدگان که دو روز به دار آویزان بودند، آثار شکنجه مشهود بود. اقارب معدومین چون نتوانسته بودند جسد‌ها را تسلیم شوند، اهالی پنجصد فامیلی خیرخانه با جمع‌آوری اعانه از مردم محل، آنان را بخاک سپردند.

با اینکه این چهار تن در صف طالبان می‌جنگیدند اما اندوه دردناکی را می‌شد در سیمای اهالی شهر کابل دید. زیرا مردم کابل می‌دانستند که ایان کسانی بودند که با تزویر و قطعیت بوسیله طالبان به جنگ کشانده شدند و عمل بدی را مرتکب نشدند که قومندان وطن‌فروش، مستبد و خاین خود را با چند تن از دستیارانش به قتل رساندند.

بنابر سفارش ملا عمر مکاتب به مدرسه و شاگردان به طلبه مسمی شده و چندین مدرسه دینی نیز در شهر کابل دایر گردیده که بنام کشته شده‌های طالبان نامگذاری گردیده اند. قرار است در صورت استیلای حاکمیت طالبان در سراسر کشور برنامه‌های فرهنگی آنان عملی شود که طبق آن غیر از مضامین دینی و چند مضمون ساینس، دیگر تمام علوم که جنبه «غیر شرعی» دارند از برنامه‌های معارف اسلامی طالبی حذف خواهند شد.

رادیوی طالبی دارای نشرات بسیار مضحک، مبتذل و عاری از هرگونه محتوای علمی، هنری و اجتماعی است. غیر از «سرود» دلخراش و اذیت‌کننده طالبی و چند خبر و تفسیر به اصطلاح سیاسی و موعظه‌های دینی ملاها، دیگر کدام برنامه‌ای ندارد. اکثر آ نطقان بی‌سواد بوده و کوشش می‌کنند تا با قلقله‌ی کلمات عربی بی‌سوادی خود را پویشانند. ملا اسحق نظامی رئیس رادیو تلویزیون از ملاهایی است که رادیو را در انحصار خود دارد. او خود موعظه می‌کند، تفسیر سیاسی می‌خواند و گاهگاهی اخبار مهم را نطایق کرده و هم در پایان برنامه هر شب دست به دعا بلند نموده و مناجات نامه‌اش را می‌خواند. او در این اواخر از طرف رئیس ستره محکمه به اخذ درجه علمی «پوهاند» مفتخر گردید. یعنی «پوهاند ملا اسحق نظامی آخند» از تلویزیون یا «صندوقچه شیطان» تا هنوز کار نگرفته‌اند. گر چه دیدن فلم‌های ویدیویی از جمله «منکرات» است، اما خود طلبه‌ها گاهگاهی برای سرگرمی و خوشگذرانی شان زیر نام سانسور بعضی فلم‌ها را می‌بینند.

علاوه بر جریده «شریعت»، «انیس»، «هیواد» و... نیز از طرف طلبه‌ها چاپ و پخش می‌شود. مجله «اردو» و «سنگر» مسایل نظامی طلبه را انعکاس می‌دهند. «کابل تایمز»، «کمکیانوائیس»، «سرمیاشت» نشریات دیگری اند که تهی از هرگونه ارزش مثبت فرهنگی می‌باشند. و سرشار از مبتذلات نوع نشریات جهادی و «سباوون»، «مرجان»، «سحر» و امثالهم می‌باشند.

کتاب‌خانه‌ها غیر فعال بوده جز مشتی از کتب دینی و کتابهای بی‌ارزش دیگر چیزی در آن‌ها پیدا نمی‌شود. تعداد زیاد کتابهای پوهتون کابل و کتاب‌خانه‌های عامه، کتاب‌خانه‌بیهقی و... قبلاً در همان ابتدای تجاوز بنیادگرایان به کابل حریق و غارت گردیدند. آنچه که باقیمانده توسط طالبان رسماً دزدی شده و کتبی که ارزش علمی و هنری دارند به کشورهای دیگر قاچاق می‌شوند. کتاب فروشی‌ها همه پیهم تفتیش گردیده و فروشندگان آن به عناوین مختلف مثل فروش کتب «غیر علمی»، «غیر شرعی» و عکس‌دار مورد لت و کوب و جزای شرعی طالبی قرار می‌گیرند. از اکثر کتاب فروش‌ها استحضاری گرفته‌اند که به هیچ صورت حق ندارند کتب و نشرات ایرانی و نویسنده‌های غیرمسلمان را نگهداری و یا فروش نمایند.

آرشیف ملی و گالری ملی که مقداری از آثار هنری و تاریخی آن از دستبرد جهادی محفوظ مانده بود، فعلاً در معرض نابودی کامل قرار دارد. عدم حفاظت و احساس مسئولیت، باعث از بین رفتن آنها می‌شود.

کمیسون حفظ و جمع‌آوری آثار تاریخی که منظور همین آثار موزیم بود به دستور ربانی بمیان آمد که در ترکیب آن به اصطلاح استادان اکادمی و علوم پوهنتون و از آنجمله واصف باختری و عبدالله پویان رئیس فرهنگ و هنر وزارت اطلاعات و کلتور بچه خواننده ربانی شامل بود. این کمیسون دوکار را انجام داد، اولاً مبلغ پنجمصد میلیون افغانی و ۲۴ هزار دالر کمک یونسکو را از بودجه دولت گرفته به عبدالله پویان خاین سپرد تا در پشتی بانک کابل حساب جاری باز کرده، یک هزار اثر موزیم را به قیمت کمتر از یکصد میلیون خریداری کرده و از طریق جعل در اسناد خریداری چند صد میلیون دیگر را در جیب زد. همچنین عبدالله پویان بیشترین آثار ناب موزیم را به همدستی کارکنان موزیم و کمیشن کاران از پول متذکره خریداری و به قاچاقبران به قیمت گزاف به فروش رساند و با ورود طالبان به کابل با کیلوهایی از طلا مخصوصاً تاج تلای یک کیلویی زنانه و بکس‌های دالر به پاکستان پناه برد.

در دوران نجیب ۲۱ هزار اثر «تلاپه» که شهرت جهانی دارد به تعمیر ارگ انتقال و با اشتراک هیئت ملل متحد مهر و لاک گردید. ولی تا امروز همان دروازه قفل بوده و سرنوشت این گنجینه بزرگ مکتوم است. از جمله ده‌ها کارکن متخصص موزیم اکنون دو سه نفر باقیمانده و دیگران به اثر فشارها و نابودی موزیم به خارج پناهنده شده اند.

تعدادی از آثار موزیم که بدست آمده ازین اتاق به آن اتاق انتقال یافته و هیچ «دولتی» در حفاظت و نگهداری آنها توجه نکرده و نمی‌کنند، بلکه زمینه نابودی این آثار باقیمانده را مساعد می‌سازند. زیرا لابراتوار و کارکنان فنی و ملکی وجود ندارند که در زمینه ایجاد شرایط تحفظی آثار مبادرت ورزند.

در ارتباط به وزارت اطلاعات و کلتور دو موسسه با وظایف متفاوت به نام‌های گالری ملی و نگارستان هنری غلام محمد میمنگی در شهر کابل موجود بود. گالری ملی در سال ۱۳۶۲ ایجاد گردیده. به تعداد دو صد اثر نقاشی از قصر سلطنتی - موزیم ملی و موزیم ملی قندهار در آن آورده شده و بعد تعدادی از آثار نقاشی کار استادان معاصر نقاش افغانستان خریداری گردیده و ۸۰۰ اثر در گالری موجود بود. آثار مذکور تا سال ۱۳۷۱ در تعمیر اصلی آن واقع آسمایی وات قرار داشت. ولی بعد از ۱۳۷۱ افراد مسلح حکومت بنیادگرایان چند بار به گالری دستبرد زده و ۳۵ اثر آنرا سرقت نمودند. اکنون آثار گالری در تعمیری مربوط به وزارت اطلاعات و کلتور وجود دارد و ترس آن موجود است که اگر طالبان جاهل از چگونگی آثار خبر شوند آنرا مانند خانه فرهنگی هرات نابود خواهند کرد.

آخرین داشته‌های تاریخی و فرهنگی در حال نابودی

آبدات و عمارات تاریخی کشور در طی سگ جنگی‌های جهادی کاملاً از بین رفته و یا به خرابه تبدیل شده اند. در شهر کابل، قصر و مسجد باغ‌بابر، مقبره سلطان محمد تلایی واقع شاه‌شهید، آبدیه میوند، برج ساعت در پل محمودخان، مینارهای دارالامان، طاق ظفر پغمان، قصر تاج بیگ و قصر دارالامان کاملاً منهدم گردیده و مقبره تیمورشاه، مقبره و مسجد امیر عبدالرحمن، مینار عبدالوکیل واقع دهمزنگ، مسجد چوب فروشی، مسجد علیا رتبه در شوربازار، بالا حصار کابل، پل ارتل، زیارت شاه دوشمشیره و ده‌ها آبدیه و عمارات تاریخی دیگر در انتظار نابودی اند و به همین ترتیب بت‌های بامیان، چاه‌بست هلمند، قلعه‌بست و مقبره احمدشاه بابا، مقبره میرویس، خرقة شریف در قندهار و مقبره‌ها و مینارهای مشهور غزنی، هرات، جلال‌آباد، بلخ، سمنگان، کندز، بغلان، تخار، بدخشان، وغیره برخی کاملاً از بین رفته و برخی در حال از بین رفتن هستند.

تاراج موزیم ملی افغانستان

موزیم ملی افغانستان که در سال ۱۹۱۹ تاسیس گردید بر اساس اعتباریکه در نتیجه بدست آوردن هزاران اثر تاریخی قدیمی مربوط دوره‌هایی که حتی تاریخ آنرا ضبط کرده نتوانسته است، بمثابه موزیم درجه دوم دنیا محسوب و بحیث عضو شورای بین‌الملل موزیم‌ها پذیرفته شده است. درین موزیم آثاریکه مربوط دوره‌های اول و دوم سنگ، برنز، گریک، یونان و باختر، کوشانیان، ساسانیان و غیره بوده است نیز جمع‌آوری و حفظ شده بود. ولی تعداد زیاد آثار موزیم توسط خاین محمدانورکتوازی رئیس موزیم در تبانی با شخص نجیب، نور احمدنور، عبدالقادر، آشنا رئیس کمیته دولتی کلتور به روسها تسلیم داده شده است. همچنان بر اساس برخی مدارک معتبر قسمتی از آثار موزیم را رکتوازی به «ستور نجیب در دامن گلبدین ریخته و طبق جورآمد قبلی، تعمیر موزیم با راکت گلبدین خاین تخریب شد تا خیانتش به موزیم کتمان گردد. بعد از حریق و تخریب موزیم ملی مابقی آثار آن بدست احزاب و تنظیم‌ها افتاده و زمینه فروش آنرا به دولت ربانی مساعد ساختند. در سال ۱۳۷۴

**نه اخوان نه طالبان،
قدرت بدست مردم افغانستان!**

کتابخانه‌ها می‌رساند که ارتجاع داخلی و خارجی چگونه برای از بین بردن امکانات و رشد فرهنگی ملت افغانستان کمر بسته اند.

لطیفه یمگانی

سنگی که دزد را شناخت

به تاریخ ۱۷ عقرب ۷۶ طالبان دو بچه‌ای ۱۳ ساله را به اتهام دزدی دستگیر و درحالی به چهارراهی پنجصد فامیلی واقع حصه سوم خیرخانه آوردند که صورت های شان را سیاه و پیپ‌ها و آفتابه‌های کهنه را به گردن های شان آویزان نموده بودند. طالبان آنان را با قنداق تفنگ زده و مجبورشان می‌کردند تا بگویند که «هرکس دزدی کند این است سزای آن». در همین حال به اطفالیکه به دور کراچی جمع شده بودند دستور دادند که دزدان را با سنگ بزنند. در این میان طفلی پیشانی یکی از طالبان را نشانی گرفته و سنگ را به او حواله کرد. از پیشانی طالب خون قواره نمود. طالبان دیگر تهدید نمودند که چرا سنگ را به پیشانی طالب زدند. اطفال با یک صدا گفتند ما دزد را زدیم. یعنی که سنگ شان دزد را شناخته بود!

بقیه در صفحه (۴۸)

مرکز هنری نگارستان میمنگی که بیش از بیست سال عمر دارد هنر نقاشی، رسامی، خطاطی، مجسمه‌سازی، پوستر و غیره را تدریس می‌نمود. در سالهای اول نقاشان و خطاطان ورزیده‌ای در این مرکز هنری موجود بودند که در عرصه خطاطی با انجمن خوش‌نویسان ایران برابری میکرد. ولی رژیم پوشالی این استادان و هنرمندان توانا را که تعداد شان به ۳۰ نفر می‌رسید در اثر تهدید از مرکز هنری دور کرده اشخاص مجهول‌الهویه و غیر مسلکی را به عوض آنان نصب نمودند. بعد از آن کار مرکز مذکور به نام وجود داشته و بیشترین بهره‌برداری سیاسی مثل پوستر سازی، آرم سازی، جنتری و غیره از آن بعمل می‌آمد. در زمان حاکمیت جهادی‌ها ۶ نفر استادان فروخته شده در آنجا موجود بود و مابقی افراد کاملاً بیسواد و غیر مسلکی و از خویشاوندان رحمت‌الله آمر سابق مرکز هنری نگارستان، والاجان وثیق سابق سرپرست وزارت اطلاعات و کلتور و عبدالله پویان سابق رئیس فرهنگ و هنر بشمار می‌رفتند که صرف معاش‌خور بودند که با استقرار طالبان، آن رهنان جهادی نیز از کابل فرار کردند.

کتابخانه‌ی جهادی

و طالب زده‌ی عامه

کتابخانه عامه کابل که در جوار لیسه استقلال قرار دارد در چوکات وزارت اطلاعات و کلتور فعالیت داشته و تا حدودی کتابهای ارزشمندی را به دسترس مردم قرار می‌داد. و در نواحی شهر کابل کتابخانه‌های دیگری هم به ارتباط همین کتابخانه فعال بوده و به اهل کتاب خدمت می‌کردند. علاوه‌آ کتابخانه‌هایی را نیز در تمام ولایات افغانستان ایجاد کرده به آنها کتاب می‌فرستاد. کتابخانه عامه کابل که فعالیت خود را به سیستم کاروتیک و فنی تجربه کرده بود سالن‌های مطالعه مردان، زنان، جوانان، اطفال و خارجی‌ها را جداگانه در خود داشت. ولی بعد از غارت روس‌ها و ایوانی جاد دولت پوشالی و مخصوصاً طی سگ‌بندی بنیادگرایان و حاکمیت ضدفرهنگ شان، کتابخانه عامه و کتابخانه‌های مربوطه آن در ولایات بشمول کتابخانه‌های نواحی کابل از غارت و چپاول به دورنمانده و حتی از کتابخانه‌های فرعی در کابل به مثابه قرارگاه و پوسته نظامی استفاده گردیده و کاملاً نابود شده‌اند. در اثر جنگ‌ها، پوشش اتاقهای کتابخانه‌ها تخریب گردیده و تمام باران و برف موسمی در داخل اتاقهایی که مملو از کتاب اند میریزد. در الماری‌های چندخانه‌ای که کتاب مانده شده در بیشتر از نیم متر سطح پایانی آن آب موجود بوده که تمام کتابها در اثر رطوبت پوسیده‌اند. اینکه چند هزار جلد آن در کتاب سوزی‌های جهادی‌ها از بین رفته معلوم نیست. همچنان کتب ارزشمند این کتابخانه مورد دستبرد جهادی‌ها و نیز کارکنان عالی رتبه کتابخانه قرار گرفته است از آنجمله تاریخ طبری در ۱۵ جلد. وضع آشفته و درهم و برهم

حبیبه

طالبان و قلب یلتسین و حرکت زمین

روز شنبه ۱۱ عقرب ۷۶ مولوی سید غیاث‌الدین آغا «وزیر معارف» طالبان خطاب به ماموران در تالار آن وزارت چنین فرمود:

«زمین هیچ حرکت ندارد. کسی که می‌گوید زمین حرکت دارد او کتاب‌های کفریت را خوانده است. خداوند کوه‌ها را به حیث میخ زمین آفریده است تا زمین را محکم گیرد». او ادامه داد: «سابق در شهر جن‌ها جای گرفته بودند. با آمدن "طلبه‌ی کرام" جن‌ها به کوه‌ها و خرابه‌ها رفته‌اند». برعلاوه در مورد عملیات قلب یلتسین نیز نظر داده است که «در قلب یلتسین یک لکه سیاه دیده می‌شود که باید آن لکه برداشته می‌شد و به عوض آن کلمه طیبه نوشته می‌شد».

قابل یادآور است که عالی جناب غیاث‌الدین آغا در یکی از سخنرانی‌های رادیویی خود ابراز داشته است که «مقابل طالبان تبلیغات ناروا مبنی بر بی‌سوادی شان صورت می‌گیرد. این دروغ است. من خودم الحمدالله تا صنف هشتم درس خوانده‌ام».

قسمت دوم

اشاره‌ای به نوشته‌ی «عاصی» شعر و جامعه»
به قلم دکتر سیدعسکرموسوی

کربلایی داکتر عسکر موسوی. از انحطاط قوم‌بازی تا ابتذال «عاصی» گری

بی‌ایمانی ملامت است یا جامعه؟

منتقد برای آنکه به تمام هنرمندان تسلیم‌طلب برائت بخشیده باشد، نیرویی موسوم به «جامعه» را در نامردمی شدن شاعران مقصر می‌داند:

... جامعه نیز می‌تواند در پرورش و آفریدن و فراآفریدن و خلق و ایجاد و رشد استعداد های بالقوه‌ی موجود انسانی نقش تعیین کننده داشته باشد. مثلاً جامعه‌ی که شاعرش را «قوماندان نظامی» می‌سازد و استاد دانشگاهش را «تاکسی‌وان»، نمی‌تواند و نباید امید فردوسی و فرخی و عنصری و ناصرخسرو را داشته باشد.

لیکن ادیب و جامعه شناس ما باز گرم آمده و فراموش می‌کند که آیا «رندرنندان» شاعر را «یکی از حساسترین نقطه‌ها و شاخه‌های پیکره و درخت آدمیت»، «زبان و زیبانه روزگار و جامعه»، کسی که بداند «مشکلات و مسایل فکری جامعه چیست، آن مسایل را چگونه حل می‌کنند»، «حکومت و امیر وقت و اعوان و انصارش کیستند، ستمگراند و ستم‌پیشه و...» نمی‌خواند؟

یعنی شاعر فردی آگاه است که با سلاح شعرش به جنگ پلیدیها می‌رود و لحظه‌ای نمی‌گذارد پلیدیها و عوامل آنها، او را همرنگ جماعت ساخته و به هر دنائت و لطیف پدرام و سلیمان لایق و انگارگر شدن و... بکشاند. در واقع ایمان و آگاهی مردمخواهانه‌ی او پادزهری است مقابل کلیه نیروهای عقب‌گرا و بازدارنده‌ی جامعه. شاعر اجازه نمی‌دهد جامعه او را در گرداب گند و کثافتش فرو برد بلکه حتی با گذشتن از جانفش می‌رزد تا برآن نیروهای سیاه جامعه غلبه یابد. در جامعه‌ی کنونی ما، قطب فاشیستهای جهادی و طالبی، می‌خواهد شاعران و نویسندگان را به سوی خود بکشد و قطب مقاومت می‌کوشد آنان را از این پرتگاه برحذر داشته و به مبارزه‌ای تا به آخر علیه بنیادگرایان برانگیزد. هر دو قطب مولود جامعه اند. جذب شدن یک فرد بی‌سواد و ناآگاه به قطب اولی تعجب ندارد اما از یک شاعر و نویسنده، نفرت‌انگیز است.

همچنین، جامعه‌ی ما امروز نیازی به فردوسی و فرخی و... ندارد و

کار اکثر آنان هم تکرار پذیر نیست. برای ملت ما که در دوزخ بنیادگرایی می‌سوزد، موجودیت شاعر یا شاعرانی ولو در سطح فرخی و فردوسی و غیره اما عاری از درک و اراده مبارزه برضد طاعون بنیادگرایی، هیچ ارزشی ندارد. جامعه‌ی ما نیازمند هنرمندانی است که چهار شقه‌شدن را بپذیرند اما دمسازی با فاشیستهای دینی را نی. کسانی حسرت «پیدایش» فرخی‌ها را می‌کشند که از بستن چشمهایشان بروی جنایتهای خائنان جهادی عار نمی‌کنند و نیز چون نماینده‌ای «قهرمان» ندارند، این و آن شاعر تسلیم‌طلب و سازشکار را علم نموده نامش را کشمش‌خان می‌گذارند!

اخوان ثالث خونبارترین دوره‌های تاریخ ایران را تجربه کرد اما چرا «قوماندان نظامی»^(۱) یا مدیر مسئول ارگان این و آن اتحادیه‌ی رژیم سلطنتی یا جمهوری اسلامی نشد؟ چرا حیدر لهیب‌هاتیر باران می‌شوند ولی و اصف باختری هارنئیس و سفیر ادبی؟ مگر نه اینست که به نظر شما عاصی و تعدادی دیگر از «شاعران خوب»، «نبض حساسه شریف...» باقی ماندند و جامعه نتوانست آنان را «قوماندان نظامی» بسازد؟

مردم در پیشانی آن هنرمندانی داغ خیانت را می‌زنند که نتوانند طوری باشند که اخوان ثالث متذکر شده است و با نیروهای ارتجاعی به نبرد برخیزند. اگر الله و بلا را به گردن جامعه بیندازیم، سفاکان خلقی و پرچمی و جهادی و طالبی را نیز باید معصوم پنداشت! دکتر موسوی با این «استدلال»، خود را به نوردیده‌ی هنرمندان تسلیمی و «قیادیهای جهادی» بدل می‌سازد.

سطح درک سیاسی دکتر موسوی و ممدوحش

او حتی به منظومه‌ی «خطبه‌ای بر یک جنازه‌ی متحرک بنام ظاهرشاه» بها قایل می‌شود که صرف‌نظر از شعر نبودنش، چنانچه به دکتر جاوید هم گفتیم، از نظر جهت‌گیری و محتوای سیاسی از شاریده‌ترین آثار شاعر است. قهار عاصی می‌توانست علیه ظاهرشاه هتاکتر از آن باشد بشرطی که اول صدمبار بیشتر، سبد ناسزاهایش را بر سر جلادان جهادی خالی می‌کرد. و چون اینکار را نکرده فحاشیش علیه ظاهرشاه، بلبلی‌ای خالصانه برای تروریست‌های دینی و در قدم اول ربانی و مسعود، به حساب می‌رود.

آقای موسوی چه حدس می‌زند اگر قهار عاصی نزد مثلاً اخوان ثالث می‌رفت تا برای کدام مجموعه شعرش مقدمه‌ای بنویسد، آن «نجیب شریف» به او اندرز نمی‌داد که: «برو آغا جان پشت مقدمه نویسی نگرده که ملکت در اشغال است و مشتی سگان زنجیری بر آن حاکم. برای آنکه به نجات خود و شعرت خدمت کرده باشی باید از اتحادیه‌های پوشالی برآیی و کوشش نکن که با چاپهای پیهم مجموعه هایت با امضای میهن‌فروشان و در مطبعه‌های آنان، خون احیاناً پاک شعرت را بریزی. برو و این حرفها را به واصف باختری و امثالش هم بگو. ضمناً یادت باشد که هرگز مهمان رژیم قاتل دهها هزار مبارز و صدها هنرمند ما نشوی که هیچ آبرو و شخصیتی برای شاعری شرافتمند باقی نمی‌گذارد؟»

چرا عاصی، منصوروار بر دار نشد؟

گویی چرس قهار عاصی و شعرش نویسنده را از خود بی‌خود کرده که «عصیان»‌های تازه به تازگی سراینده‌ی «قیامت قدو بالای خوشنمای مجاهد» را بر می‌شمارد:

در مثنوی «قلمنامه»

که هم وزن «شاهنامه»‌ی
خداوندگار توس سروده
شده است، چنان به
صراحت و ظرافت به
عصیان تازه‌اش کشانده
می‌شود که بار دیگر
تعجب آدم را
برمی‌انگیزد که این بار
چگونه «برادران شاعر» و
یا «شاعر برادران»،
منظور نظر حساس
عاصی را نفهمیده اند و

حلاج وار بر دارش نکشیده اند. عاصی دوره‌ی چهارده
ساله‌ی حاکمیت «حزب دموکراتیک خلق» را با اصطلاح
قرآنی «ملحد» نامگذاری می‌کند و دوره‌ی دولت نیم بند
مجاهدین را با اصطلاح قرآنی «مفسد» آن یکی را
«ملحد» می‌خواند، این یکی را «مفسد».

آقای موسوی، سوای شاهپردازیهای آزار دهنده‌ی تان، کاش این
تعجب مظلومانه‌ی خود را با یک کودک مکتبی حتی در همان لندن درمیان
می‌گذاشتید تا روشن‌تان می‌ساخت که: ۱) در آن زمان که این شعر گفته شد
تعفن جهادپایان خاین آنقدر بالا گرفته بود که گاهی خود نیز بخاطر
عوامفریبی به «مذمت» برخی «زیاده‌رویهای برادران» در رهزنی و خواهر

برای افشای بهتر ماهیت و سطح سیاسی قهار عاصی به خود وی
استناد خواهیم جست. لاکن داکتر عسکر موسوی هم در زمینه،
ناآگاهانه ما را یاری می‌دهد:

دردا و اسفا! که با روی کار آمدن دولت نیم بند
مجاهدین، به خصوص دوره‌ی آقای ربانی، رفته رفته
همه‌ی پندارهای خالصانه و صادقانه‌ی عاصی «دگرگون از
آب به در می‌آید»

و اما نخست هزاران بار «دردا و اسفا» به حال داکتر موسوی صاحب
و شرکاء که باوصف فیگور گرفتن‌های مضحک فرهنگی و سیاسی، میسر
۸ ثور بوده و تصور می‌کردند که با جلوس باند‌های ربانی، خلیلی،
گلبدین، مسعود، سیاف، محسنی و خالص بر اریکه‌ی قدرت، افغانستان
ما گلستان خواهد شد. تنها شاعر «صریح و پروان‌شناس آزاده»، خود و
همفکران تان بودید که نسبت به آن باند‌های تبهار و بی‌ناموس
دچار «پندارهای خالصانه و صادقانه» گشته و بعد از عالمگیر شدن
بوی آنان، ناامید شده و «مایوسانه و دردمندانه» اشک تسماح

ریخته‌اید. اما نیروهای
دموکراسی طلب و ضدبنیادگرا
منجمله «جمعیت انقلابی زنان
افغانستان» هیچگاه این توهم
احمقانه را بخود راه ندادند که
«دولت نیم بند مجاهدین» (۲) یا
«دربست مجاهدین» مصدر
کوچکترین آرامش و رفاه برای
مردم ما خواهد بود؛ آنها هرگز
این ننگ را نپذیرفتند که همانند
قهار عاصی بگویند، «پنداشتیم که
فاجعه پایان یافت». برعکس،
آنها با آگاهی به سرشت حیوانی

«احزاب جهادی»، پانهادن رهنان جهادی به کابل را سرآغاز فاجعه‌ای
هراس آور خواندند.

شاعر مرحوم و مرده‌شویانش باید از سفله‌اندیشی خود بپایانند نه
از بنیادگرایان که بقای شان بسته به ترور و تاراج و شرفباختگی و
وابستگی است.

پس شاعری با یکچنان درک ضد مردمی و ضد میهنی، فقط و فقط از
سوی داکتر موسوی‌ها «شاعر حساس و جامعه‌گرا» و «چه و چه» لقب
داده می‌شود که اگر دقیق شویم پیوند ناف شان با ناف بنیادگرایان را در
عمل یا در نظر و یا هر دو درخواهیم یافت. پس آیا می‌توان چنان شاعری
و چنین تفریطگری را آزادخواه پنداشت و به دومی حق داد که درباره
شعر و شاعری بحث کند و برای اخوان ثالث یخن پاره؟

آن دو را متمایز می‌سازد. اگر شرمک زمانه و قیافه‌گیری متقلبان‌های «روشنفکری» نمی‌بود، صاف و پوست‌کنده نام‌شان را هم می‌آورد. حتی در همین «قلمنامه» آن «استثنا» اش را حاشا می‌فرماید:

بجز یک دو نخله که پاک آمدند
دیگرها همه بوبیناک آمدند.

این دو «پاک» کیانند؟ در منظومه «یل کچکن (پنجشیر) و اژدهای جهنم»،^(۴) این «یل» پنجشیری که «خدا کم نسازد یک تار موی» او را، کیست؟ در همین مجموعه، شعر «نامه» که در آن گفته می‌شود «از آواز ایمان تو در من شعر می‌کارند»، عنوانی کیست؟ در مجموعه «تنها ولی همیشه» مراد از آن «دره آتش و عشق و ایمان» که شاعر «عشق تسلیم نکردن» و «هنر نه گفتن» را از آن آموخته است، کدام دره و کدام فرد جهادپست آقای موسوی؟

قهار عاصی «نابغه» می‌شود!

اما، اگر بنا باشد که جنبه‌ای اجتماعی شعر و میانه‌ی شعر و جامعه و حال و هوا و چند و چون آن، جان و روان شعر خواننده شود، شعرهای عاصی از این نگاه یکی از ماندگارترین‌ها و عاصی یکی از اوج‌های شعر معاصر افغانستان به شمار می‌رود. اگر مبالغه نشود کشور مادر یک سده‌ی گذشته شاعری به نبوغ عاصی ندیده است و اگر می‌ماند و می‌گذاشتندش، شاید که یگانه میراث‌دار پوستین‌کهنه‌ی نیاکان و پرچمدار شعر و ادب افغانستان در خارج از مرزهای این مرز و بوم می‌گردید

چه می‌فرماید آقای موسوی؟ باش که استاد واصف، استاد لطیف‌ناظمی، استاد رازق روئین، «شاعر خوب» شما قوماندان لطیف‌پدرام، برادران فارانی و سایر نامزدهای نوابغ چه از خیل «برادران حزب وحدت»، برادران سایر احزاب و چه خارج از آنها، خبر شوند هم‌رایتان کار دارند!

واقعیت اینست که نتیجه‌گیری تان صرفاً مبالغه‌ای از سر سطحی نگری و فقدان به زبان شیرین خود تان «شعور شریف و نجابت روحانی انسانی»^(۵) نیست، از چیزهای دیگری نیز آب

می‌خورد که به آنها اشاره خواهیم کرد. ضمناً این مبالغه چندان در «تفکر» بقیه در صحنه (۸۱)

و مادر نشناسی دهان می‌گشوندند (مراجعه شود به حرفهای صبغت‌اله مجددی در «پيام زن» شماره ۴۵) و شماری از آنان که در زدن و بردن و کشتن، سهم‌شان را کافی می‌دانستند، حتی از مناصب غاصبه‌ی خود استعفاء می‌دادند یعنی «عصیان» می‌کردند! ۲) «برادران شاعر و شاعر برادران» هر دو در حد شما سواد و کله داشتند که معنی آن شعر را بفهمند ولی مسئله این بود که شاعر با اینگونه اظهار سوز و گدازها برای «برادر ربانی» و «برادر مسعود» و بقیه «برادران»، حلاج نمی‌شد که بعد دیگران به فکر «حلاج‌وار بر دار کشیدنش» بیفتند. آنچه را حلاج بر زبان آورد با «قلمنامه» قهار عاصی مقایسه کردن و سرانجام شخصیت هر دو را در یک کفه نهادن، اگر قیاسی مسخره و سفیهانه نباشد در آنصورت آقای موسوی چه جواب می‌دهد که چرا در سرزمینی که رستاخیزها نسیم جان زیر خاک می‌شدند، پایان کار قهار عاصی مثل حلاج نشد که نشد، نه توسط اشغالگران و نه غلامان؟ می‌توانید توضیح بفرمایید که چرا برادران شما در ایران، سعیدسلطانپورها و بهرام‌رادها را تیرباران می‌کنند و دهها مطبوعاتی مخالف را «برحسب تصادف» می‌ربایند و زیر شکنجه می‌برند و می‌کشند ولی «برادران قیادی» شما در کابل، به قهارجان حتی نگفتند که بالای چشمش ابروست؟ مسلماً دلیلش باید این باشد که «برادران جهادی» نسبت به پیشکسوتان و اربابان ایرانی‌شان «تحمل سیاسی» بیشتر دارند و دموکراسی را در «امارت» شان بیشتر مراعات می‌کنند؟! چطور داکتر صاحب؟ ۳) درست است که شاعر در سوگ کابل می‌ماید اما تا اینجا چنانچه گفتیم زیاد بد دژخیمان نمی‌آید. تنها آنگاه که ضمن فغان برای شهر، ندای واژگونی و نابودی همه‌ی اراذل جهادی را می‌داد و به قول اخوان ثالث «سخن دل مردم» را می‌گفت، به یقین بجای پارچه‌های راکتی کور، گلوله‌های بنیادگرایان سینه‌اش را مشبک می‌ساخت و بحق به منزلت رستاخیزها دست می‌یافت.

باری، باید انصاف داد که دردمسازي پاپوشالان و بنیادگرایان و امر حفظ جان به هر قیمت، عاصی، واصف، نگارگر، رهنورد زریاب، روئین، ناظمی و مابقی حقیقتاً «استاد» بودند. ۴) چرا عاصی دولتهای دست‌نشانده و خاینان بنیادگرا را «ملحد» و «مفسد» می‌خواند؟ آیا این امری بی‌اهمیت و

«سلیقه‌ای» محض است؟ نه. اگر قهار عاصی مشرب‌فکری‌ای ضد بنیادگرایان می‌داشت یقیناً استفاده از آنگونه اصطلاحات را که میهن‌فروشان جهادی به منظور عوام‌فریبی و بستن دهان مخالفان ورد زبان‌شان ساخته اند، برخود حرام می‌دانست. این جزئی از مبارزه علیه بنیادگرایی است.

خلاف بیان شما که قهار عاصی «مسئول حوادث غمبار کابل همه را می‌داند و هیچ استثنایی قایل نمی‌شود»،^(۶) او به کار خود خوب هشیار است و در شعرهای متعددی بسوی «استاد» و «ناپلئون» لبخند می‌زند و

ببینید آقای موسوی شما راست می‌گویید یا
فرهاد دریا؟ بالاخره «نابغه» تان را، شورشی و
عصیانگر و «چه و چها» قبول کنیم یا مردی که
کاری دیگر نداشت و وقت خود را مثل ملنگان
چند قرن پیش با شنیدن «عاشقانه‌های سوخته
سوخته» در خانقاه ضایع می‌کرد و دامن دامن
اشک می‌ریخت؟

ع. عمر-پشاور

حتی زنان پرچمی و فاحشه‌ها نیز بر نبی مصداق‌ها شرف دارند

خواهران والا قدر و مبارزم،

من پدری هستم که به علت به شهادت رسیدن پسر و دختر جوانم این دو شاخه عشق و امید بزرگ زندگیم در جریان نبردهای حرام‌زادگان پلیدی معروف به جهادی، دیگر به هیچ چیز دنیا خود را دلبسته احساس نمی‌کنم. قبل از شهادت آن دو مایه زندگی و خوشیم، آتش آرزوی نابود شدن تمامی دار و دسته‌های جهادی و همکاران پرچمی و خلقی آنان در دلم زیانه می‌کشید اما حالا، حتی اگر زنده بمانم و محاکمه و بدار کشیده شدن یک یک به اصطلاح رهبران جهادی و طالبی را هم به چشم ببینم، دیگر به حال نخواهم آمد. دریایی از خون این درندگان سفاک در مقابل دو قطره خون آن دو دلبندم ناچیز می‌نماید.

اما خودم هم تعجب می‌کنم که با وصف احساس عمیق ویرانی و تباهی کامل، تنها نشریه‌ای را که با دل داغدارم می‌خواهم ورق بزنم و گاه تقریباً تمامی مطالب آن را مرور کنم «پیام زن» است. چرا؟ ممکن تمامی عوامل را نه بتوانم بشناسم و نه توضیح دهم، لیکن به گمانم روحیه آشتی‌ناپذیری مطالب آن علیه مزدورانی که بنام جهادی و طالبی به جان افغانستان افتاده‌اند و افساء و اثبات روشنفکران مشهور و پر آوازه‌ای که در عمر خود انتقادی جدی از شخصیت و کار و حرف شان نشنیده بودند به عنوان روشنفکران تسلیم طلب، سازشکار، مرتد و بخصوص به عنوان غلام بچه‌های بنیادگرایان، از اساسی‌ترین عوامل کشش من به سوی نشریه بی‌نظیر شماست. شاید من در عمق ضمیرم حس می‌کنم کسانی هستند که درد و سوز مرا بهتر و ژرفتر از بسیاری حتی بهتر و ژرفتر از مثلاً دو برادر و سه خواهرم درک می‌کنند بدون آنکه به زعم انگارگر خود فروخته، احتمالاً خود مستقیماً تمامی دردها و رنجهای بی‌شمار مردم را تجربه کرده باشند.

باری آنچه موجب شد این نامه را برایتان بفرستم دیدن گزارشی بود در «پیام زن» شماره ۴۶ درباره کسانی که از خارج کشور به دیدن طالبان و درواقع بیعت کردن به آنان رفته بودند و جمله‌ی یکی از آن حضرات بی‌شرم بنام نبی مصداق که گفته بود:

«ممکن یو تعداد هغه ښځې به چي یا فاحشه وی یا یی په "خاد" کی کار کاوه خفه وی، لیکن د افغانستان نوری ټولې ښځې خوشحاله دی.»

این جمله کثیف، مطلقاً دروغ، متعلقانه، ضدزن و بیشرمانه را اگر از زبان طالبان، رسول سیاف، گلبدین، ربانی و سایر بنیادگرایان می‌شنیدیم نه تعجب داشت و نه پسیار آزاردهنده می‌بود. اما جمله از فردیست که



ظاهراً و رسماً متعلق به هیچکدام از باندهای تبهکار نیست لیکن اینچنین به مثابه کاسه داغتر از آش برای آنان عریده می‌کشد. من با دیدن مطلب مذکور بیشتر از پیش به درستی و اهمیت و حقانیت فوق‌العاده‌ی افشای چهره و روشنفکرانی که به نحوی از انحا با خائنان بنیادگرا کنار آمده‌اند توسط «پیام زن» پی بردم. من دریافتم که «پیام‌زن» با چه جسارت، هشیاری و احساس مسئولیت در خور تحسین این روشنفکران جبون و معامله‌گر را شناسایی می‌نماید و وقتی هم ماسک آنان را می‌برد، مدت زمانی طولانی نمی‌گذرد که آنان طینت شان را در عمل سیاهتر از آنچه «پیام‌زن» ترسیم کرده به معرض نمایش قرار می‌دهند.

اجازه بدهید روی سخنم با نبی مصداق باشد.

آقای مصداق، شما که در غرب نشسته اید آیا شب و روز در رسانه‌ها نمی‌بینید که زنان افغانستان محروم ترین و تیره بخت ترین موجودات این عالم تعریف و تصویر می‌شوند؟ آیا در کدام گوشه دیگری از جهان هم شنیده یا دیده اید که زنان حق رفتن به حمام، داکتر و حتی بیرون شدن از خانه را نداشته باشند؟ آیا این وحشت و جنایت در جای دیگری سراغ شده می‌تواند که زنان بخاطر پیدا بودن قسمتی از جلک پا یا تارهایی از موی شان شلاق خورده و توهین شوند؟ آیا ماتمکده‌ی دیگری غیر از افغانستان وجود دارد که تنها در پایتخت آن دست بیش از پنجاه‌هزار بیوه که یگانه نان‌آور خانواده شان بودند، ناگهان از کار گرفته شده و به این ترتیب خود و فرزندان شان به سوی سرنوشت نام‌بلوم و سیاهی رانده شوند؟ البته از محروم بودن کامل زنان و دختران از کار و تحصیل صحبتی نمی‌کنم که در مقابل ستم‌ها و جنایتکاریهای فوق هیچ اند. ضمناً باید به یاد داشت که اخبار و گزارش‌های آزادی کشی و حق

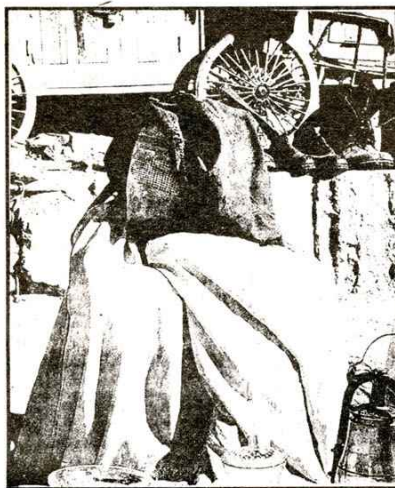
نظایر شماوند. مگر آنان که از سر شرایط غیر انسانی حاکم در کشور تن خود را می فروشند، حق ندارند از بسته شدن حمام‌ها، از محروم بودن از داکتر، از محروم بودن فرزند و اهل خانواده سیاه بخت شان از تحصیل، از شلاق و کیل خوردن روزمره و... شکوه سر دهند؟ شاید شما به خاطر جهادی‌گری و تمرین طلبگی بگویید نه، آنان محکوم به هر زجر و عذاب اند. اما دیگران با صدای بلند می‌گویند آنان به مثابه انسان‌هایی اسیر و ستمکش حق دارند از دست تسهکاری‌ها و اعمال فاشیستهای مذهبی، زندگانی شان را جهنمی تر و هولناکتر یافته و در نتیجه ناله‌ی رستن از قید و بند وحشیانه‌ی

جهادی یا طالبی در گلوی شان راه یابد. اما شما آقای مصداق این ناله را در گلوی خود و دیگران خفه

می‌کنید پس آنان شریفت‌تر از شما اند. باز هم فاحشه‌ها صدبار بر شما وانگارگرها و لطیف‌پردازها و... شرف دارند زیرا آنان برای زنده ماندن خود یا فرزندان شان مجبور به رو آوردن به راهی اند که تنها خود شان مجاله و ناکام می‌شوند، اما شما برای کسانی با رضامندی و شور و شوق در راهی می‌روید که به خیانت به کل مردم ما و میهن‌فروشی و جاسوسی می‌انجامد؛ شما با کارتان برای طالبان و بادران شان در واقع به فاحشه‌گری ای بدتر از پرچمی‌ها و خلقی‌ها می‌پردازید.

کاش جنبش انقلابی نیرومندی می‌داشتیم، کاش لااقل «راوا» می‌توانست کمپاین وسیعی را علیه شما و انگارگر و امثال تان راه انداخته و شما را به عنوان تازه دم ترین و خطرناکترین فواحش بنیادگرایان و سگان زنجیری قدرتهای امپریالیستی رسوا می‌ساخت تا مردم بخصوص زنان عجالتاً خاموش ما، زنان در اسارت دهشتبار طالبان تفنگدار، می‌دانستند که هر چند تا قیام تارومار کننده‌ی حاکمیت

طالبی و جهادی راه مانده است، اما بی‌بال ساختن روشنفکران خاینی که بسان مگس‌هایی بر شیرینی طالبی و جهادی چسپیده اند، چندان مشکل نیست. مثل من دهها هزار پدر جان به لب رسیده و ماتمزدی افغان وجود دارند که پیش از ترک این دنیا، دل شان برای پدید شدن جرقه‌هایی بی‌تاب است ولو فقط بال‌سوز چند مگس ملوث باشد. □



طالبان با محصور کردن مطلق زنان در خانه، این زن نامراد و امثالش را سرانجام به فحشاء می‌کشاند؛ ولی روشنفکران خودفروخته نظیر نبی‌مصداق‌ها به جای افشای این اعمال غیر انسانی و فاشیستی طالبان، با بیشرمی خائنه‌ای، هر دشنام پست را که یاد دارند علیه زنان جگرسوخته‌ی کابل بر زبان می‌رانند.



تنها زمانیکه که آل و عیال نبی مصداق به این روز سیاه می‌نشستند، شاید او با آن حرفهای ردیابانه دهانش را مردار نمی‌کرد.

کشی‌های غیر انسانی طالبان در مقابل زنان، هیچگاه طوری که شایسته است در رسانه‌های غرب انعکاس نمی‌یابد زیرا در تحلیل نهایی تسهکاران جهادی و طالبی هر دو مولود و دست‌پخت امریکا و سایر کشورهای غربی اند و طبیعتاً آنها مایل نیستند گدی‌گک‌ها، اجیران و دست‌نشانگان شان را زیاده از حد معین بی‌آبرو سازند. با این هم مشت نمونه خروار کافی بوده که امروز جهانیان بدانند که زنان افغانستان در آستانه قرن بیست و یکم، عصر جاهلیت را زیر تیغ و ستم بربرهایی جهادی و طالبی تجربه می‌کنند. ولی با این حال شما آقای نبی‌مصداق و همفکران تان معلوم نیست

در ازای چه چیزی وجدان تان را اینطور آسان و راحت به سوداگری گرفته و آنطور باور نکردنی و

بیرحمانه بر حقایق نجاست تان را پاشیده و از آن خاینانه‌تر زنان اسیر و ستمبر کابل را به باد توهین و فحاشی‌ای می‌گیرید که فقط در خور خود تان است.

واقعاً نمی‌دانم برخی انسان‌ها چگونه به یکباره و سر از پا نشناخته کرامت و شرافت شان را زیر پا می‌کنند. به خاطر یک مشت پول؟ به خاطر

تثبیت نوکری خود نزد حکام جنایتکار؟ بخاطر تثبیت خود نزد این و آن دستگاه جاسوسی بیگانه؟ شاید همه‌ی اینها. لیکن یک چیز قابل قبول نیست که شما آن جمله خائنه را صرفاً بر اساس تیز بودن آتش قومبازی پشتونی تان به زبان آورده باشید زیرا وقتی انسان در حد یک روسپی برای رژی می‌متعفن و خون‌آلود تبلیغ می‌کند باید که پشت آن نیت و حاصل دیگری خوابیده باشد غیر از تنها میل به افرازش بونیک شوینیستی و قومپرستانه.

آقای نبی‌مصداق، آیا شما زن، خواهر یا مادر - مهم نیست که بیسواد باشند یا

تحصیل‌کرده - دارید؟ اگر آنان را چند روز در کابل طالب زده بگذارید و بعد ببینید که همگی سرکنده و پای‌کنده آن شهر جهنمی را ناله‌کنان ترک می‌گویند، آیا همه را فاحشه و پرچمی خواهید خواند؟ آیا شما واقعاً آنقدر عامی، بیچاره و جاهل هستید که فقط پس از یک چنین تجربه‌هایی قادر اید واقعیت را شناخته و مرداری‌های تان را که به دیگران حواله کرده‌اید، توام با معذرت خواهی بلیسید؟

حتی همان فاحشه‌های کابل از لحاظ حس و درک شان برتر از شما و

د دینی توپیر جوله

ژباړه له «ایران زمین» د ۹۷ گڼې ضمیمې څخه

د ټولو نه مخکې د دې لیکنې اهمیت پدې کې دی چې دا د غیر اسلامی سرچینې څخه نه بلکه د یوې اسلامی ډلې «سازمان مجاهدین خلق ایران» له طرفه خپره شوې، سره له دې هم د ایران د اسلامی جمهوري غیر انساني او فاشیستی قوانینو د هغو ټکو څرگندونه کوي کوم چې غواړي د اسلام او شریعت تر نامه لاندې یې پر خلکو وټیږي. «پیام زن»

تروریستی ډول ترسره کړي.

په دې برخې کې د رژیم د دریځونو له اصلی بڼې سره د بلدتیا په خاطر، او همدارنګه «شرعی» خامخا ترسره کیدونکي احکام او د خمیني فتوا ګانې په «تحریر الوسیله» نومی معروف کتاب کې له نظره تیروو. په سر کې اساسي قانون ته یوه کتنه.

د رژیم اساسي قانون ته یوه کتنه

قانون د دیني او مذهبي توپیر په برخې کې داسې ښکارندې لري: ۱- څلورم اصل: «ټول مدني، جزایي، مالي، اقتصادي، اداري، فرهنگي، پوځي، سیاسي او نور قوانین او مقررات باید د اسلامی موازینو پر بنسټ وي. دا اصل د اساسي قانون او نورو قوانینو او مقرراتو په عمومياتو باندې حاکم دی او د دې خبرې تشخیص د شوري نگهبان د فقیهانو پر غاړې دی».

پورتني اصل، اساسي قانون کې د تر پام لاندې «اسلامی موازینو» د لیکه کولو پرځای ددې خبرې معلومول چې کوم شی له نوموړو موازینو سره سم یا ناسم دی د ساتندویه یا نگهبان شورا د فقیهانو په غاړې اچوي. ښکاره ده چې مطلب له «اسلام» څخه یواځې آخوندی اسلام او مطلب له «اسلامی موازینو» څخه یواځې هاغه څه دی چې دوی یې د «فقهی احکام» یا د «شرع احکام» بولي. ددې خبرې معنی داده چې: «ټول مدني... قوانین او مقررات» باید د «فقهی احکامو» سره سم وي او د غیر اسلامی دینونو او مذهبونو پرمېنې شته والی او غیر آخوندی اسلامی مذهبونو او فکرونو ته اهمیت نه ورکول کېږي او همدارنګه د ایران د خلکو اسلامی فرهنگ له پامه غورځول کېږي، هغه فرهنگ چې د مهرباني او مېړانې ښوونه کوي او تل ددې تېاټوبي د پوهانو له خوا معتبر ګڼل شوی دی.

۲- دولسم اصل: «د ایران رسمي دین اسلام او مذهب یې اثنا عشری جعفری دی، او دا اصل د تل لپاره نه بدلېدونکی دی. او نور اسلامی مذهبونه لکه حنفي، شافعي، مالکي، حنبلي او زیدي بشپړ درنښت لري او د نوموړو مذهبونو پيروان د مذهبي مراسمو سرته رسولو کې د خپلې فقهې سره سم آزاد دي او په دیني ښوونې او

د اسلامی او غیر اسلامی دینونو او مذهبونو پر ضد د خمیني رژیم انساني ضد قوانینو او فتوا ګانو ته کتنه

د خمیني دورې پورې اړوند د دیني توپیر په برخې کې او د هغو رامینځ ته کړي اغیزو په هکله پوره او ځیر (دقیق) احصائی او شمیرنه په لاس کې نشته. اصلاً د ملایانو د وا کمښ د دیني او عقیدتي توپیر د اندازې او ژورتیا پیژندنې لپاره بس نه ده چې په احصایي او شمیرنې باندې تکیه وکړو. نه یواځې په دې علت چې دا رژیم هیڅکله د خپلو نادودو حقیقي شمیر نه خپروي بلکه په دې دلیل چې حتی واقعی شمیر نه هم ددوی ذاتي تهدیدونه او هغه څه چې د دې ناولی رژیم له ماهیت څخه پاڅېږي په ډاګه کولی نشي.

د دې برخې د هر راز څیړنې په پیل کې باید په یاد ولرو چې: لومړی، رژیم د مذهبي نابرابرۍ په هکله د چل ول لاره خپله کړیده او که نه نو داسې رژیم چې رسماً د خمیني فقهی فتوا ګانو د اسلام معیار او ملا کتنې ښنایي هیڅ غیر اسلامی دین او مذهب هم په رسمیت وپیژني.

خو له دې امله چې په ایران کې د مشروطیت انقلاب په خپل اساسي قانون (۱۲۸۵ لمریز هجري، ۱۹۰۶ میلادی) کې سربیره پر اسلام درې نور دینونه هم په رسمیت پیژندلي وو خمیني ونه توانیده چې خپل په زړه پورې ارتجاعی ټکي په بشپړه توګه اساسي قانون کې ځای کړي او ددې وخت یې ونه موند چې د مذهبي توپیر په هکله خپل کړه وړه تر پایه ورسوي.

دوهم: رژیم د یوه فرصت طلبانه سیاست په برکت چې د «نظام مصلحت» نومول کېږي په ځینو برخو کې د خپل نیت په پلي کولو توانیدلی او ځینې برخې یې د مناسب وخت لپاره ځنډول شوي دي.

د لومړۍ برخې بیلګه: د خمیني رژیم زمونږ غیر مسلمانو هیوادوالو باندې «د جزای احکامو» او د «ذمه شرطونو» بې شور زوږه اجرا کول دي. دا شرطونه او حکمونه مو د «فقهې ته یوه کتنه او...» په برخې کې په لنډ ډول راوړي دي.

د دویمې برخې بیلګه: د کشیش، مهدی دیباج، د اعدام د حکم له تر سره کیدلو څخه لاس نیونه ده چې وروسته یې هاغه حکم په

کلدانی مسیحیان په گډه سره یو استازی او د شمال او جنوب مسیحیان هر کوم یو استازی ټاکي، او د لږکیو دهر یوه د شمیر زیاتیدو په صورت کې د ۱۵۰۰۰۰ پر سر یو اضافي استازی ټاکل کېږي. انتخاباتو پورې اړوند مقررات د قانون په وسیله ټاکل کېږي. دا اصل چې گوا کې د رسمي لږکیو امتیازات د قانون جوړونې دستگاه کې تشریح کوي له یوه تش او غولونکي امتیاز څخه پرته بل څه نه دی.

خو دوی همدا تش منځی څرگندونه هم د «اساسي قانون» په بیا کتنې کې لاکمرنگه کړې ده.

د څلور شپېتم اصل بیا کتنه: «د ملی شورا د استازو شمیر ۲۷۰ کسه دی او د ۱۳۶۸ هـ ش کال د بیا کتنې له نېټې راهیسې د انساني، سیاسي، جغرافیایي او همداشان نورو عواملو په پام کې نیولو سره وروسته له لسو کالو زیات له زیات شل کسه استازی زیاتیدای شي. زرتشتیان او کلیمیان، هر کوم یو استازی آشوري او کلدانی مسیحیان په گډه سره یو استازی، د شمال او جنوب ارمني مسیحیان هر کوم یو استازی انتخابوي. د انتخابي حوزو حدود او داستازو شمیر د قانون له خوا ټاکل کېږي».

په دې ټول د دیني لږکیو د استازو شمیر، د زیاتوالي مخه حتی د تشو خبرو او نمایش په مقام کې هم نیول کېږي.

یو اوایم اصل: «د ولسي جرگې مجلس نشي کولای داسې، قوانین جوړ کړي چې د هیواد د رسمي مذهب له حکمونو او یا له اساسي قانون سره توپیر ولري. ددې ټکي پیژندنه له ۹۶ اصل سره سم د ساتونکي شورا پر غاړه ده»

په نوموړي اصل کې په دې خبرې ټینګار کېږي چې د مجلس ماموریت د «رسمي مذهب حکم» ونو ته د قانون د جامو وراغونښتل دي، او د ساتونکي شورا «تشخیص» د نوموړي ماموریت د بڼه تر سره کیدلو ذمه واری دی.

۸- یوسل او پنځلسم اصل: «جمهور رئیس باید د لاندې شرایطو لرونکو مذهبي او سیاسي شخصیتونو له پلې څخه وټاکل شي: اصیل ایرانی، د ایران تابع، کارپوه او مدیر وي، د امانت او پرهیز کاري بڼه سابقه ولري او د ایران د اسلامی جمهوریت او دهیواد د رسمي مذهب په بنسټونو باور ولري».

پرته له ویلو هم ښکاره ده چې دا اصل نه یواځې د دیني نابرابرۍ او مذهبي توپیر پر بنسټ ولاړ دی چې د یوه ټاکلي صنف نفوذ او گټې هم خوندی ساتي د «مذهبي شخصیتونو» او د «رسمي مذهب ...» باور ولري، کلمې پرته له دې چې نوموړي مقام د یوه شیعې ملا لپاره تضمین کړي بل څه نه دی.

۹- یوسل او څلور شپېتم اصل: «د ایران د اسلامی جمهوریت پوځ باید اسلامی پوځ، چې مکتبي او ولسي دی وه اوسي. او باید داسې ورکسان وه مني چې د اسلامی انقلاب هدفونو ته مومن او د پلي کولو په لار کې یې سرسیندونکي وي»

روژني او ځاني احوال (واده، طلاق، میراث، او وصیت) او هغو پورې اړوند دعوا گانوکی په محکمو کې رسمیت لري...»

دا اصل، په غیر اثنا عشری مسلمانانو باندې مذهبي توپیر ته د قانوني بڼې ورکولو لپاره دی. او څرگندونه کوي چې د نوموړو پنځو مذهبونو دا «بشپړ درنښت» په «ځاني احوال» پورې محدود دی یعنې «بشپړ» ندی. د رژیم اساسي قانون د نورو مذهبونو لڅه چې حتی د اسلامی مذهبونو د برابرۍ ضمانت هم د «ځاني احوال» له محدودۍ پرته چارو کې لکه د دولتي مقاماتو په ترلاسه کولو، قضاوت، د مقررو لپاره په شان چارې او ... نکوي.

سربیره پر دې دا اصل د نورو اسلامی او شیعې مذهبونو په اړه لکه «اسماعیلیه» شیعیان چې په اوسني ایران کې له زیدیه شیعیانو څخه هم زیات دي سترګې پټوي. همدا سترګې پټول د «اهل حق» په اړه چې د ایران لویديځ کې پراخه استوګنه لري هم لیدل کېږي.

۳- د یاسم اصل: «زرتشتي، کلیمي او مسیحي ایرانیان هغه یواځیني دیني لږکي پیژندل شوي چې د خپلو دیني مراسمو په سرته رسولو کې د قانون په حدودو کې آزادۍ لري او په ځاني احوالو او دیني ښوونو کې له خپل مذهب سره سم عمل کوي».

ددې اصل په کرغېړني څرگندونې کې د هغو منع شوو دینونو پلویان لکه صائبان چې له پخوا راهیسې په ځانګړې توګه د ایران جنوب لویديځې سیمې او د کارون د سیند په حوزې کې ځای پرځای دي او بهاییان چې په وروستیو یو دوو پیړیو کې پیدا شوي له دې امله چې قانون یې پلوی نکوي د خپل ځان او نوامیسو ساتنې لپاره د ایران له پریښودلو یا ځان مسلمان ښکاره کولو پرته بله لار نلري.

۴- نولسم اصل: «د ایران خلک په هر تېر او قبیلې پورې چې اړه ولري یو شاته او برابر حقوق لري رنگ، نژاد، ژبه او داسې نور د امتیاز سبب نشي ګڼل کېدای».

پورتني اصل کې د دیني امتیازاتو موضوع باندې خوله پټه نیول شوی او د دیني «امتیاز» په روا ګڼلو، چې دولسم او د یاسم اصل کې په څرګند ټول بیان شوی دی، ټینګار کوي.

۵- شلم اصل: «د ملت ټول وګړي که ښځې دي او که نارینه د قانون په پام کې یو شان او د اسلام د مواظینو په رعایت کولو سره له ټولو انساني، سیاسي، اقتصادي، ټولنیزو او فرهنګي حقوقو څخه برخمن دي».

دا اصل پرته له یوه «اساسي» درواغو بل څه ندی. داسې ښکاري چې ملایان د «اساسي قانون» په متن کې داسې دروغ ویلو ته اړ وو د خلکو ددې «یوشان والي» درواغجنه بڼه مو د همدې قانون په ۱۲ او ۱۳ اصل کې ولیدل.

۶- څلور شپېتم اصل: «د مجلس د استازو شمیر ۲۷۰ کسه دی او د وګړو شمیر د زیاتوالي په صورت کې وروسته له هرو لسو کالو هری انتخابي حوزې کې د یو سل او پنځوس زره کسانو پسر یو استازی زیاتېږي. زرتشتیان او کلیمیان هر کوم یو استازی او آشوري او

«نوشته بر دیوار»

از عبدالاله رستاخیز این یکی از قهرمانان شهیر جنبش انقلابی وطن ما، علاوه بر شعرهایی مردمی، نوشته‌هایی هم به یادگار مانده است که نمونه‌ای از آنها را در اینجا به چاپ می‌رسانیم. او این داستانواره را زمانی که در زندان رژیم ظاهرشاه بسر می‌برد نگاشته است.



عبدالاله رستاخیز
در زندان دهمزنگ
کابل ۱۳۴۷

را شنیده اید، من آنرا خوب تشخیص می‌کنم ولی تعریفش برآیم مشکل است، آنچه در تعریف آن می‌توانم گفت اینست که اینگونه لحن «موقر» آمیزه از ترس و غرور، خودخواهی و پستی، رذالت و ستمگری است... سکوت را شکست: «تا ای وقت شو بیدارستی؟»، راستی من تا آن لحظه متوجه گذشت زمان نشده بودم ناخودآگاه چشمم به صفحه ساعت‌دستم که مشغول خراشیدن دیوار بود افتاد، عقربه‌های ساعت ۳ بعد از

صدای چرخیدن کلید در قفل مرا به خود متوجه کرد ولی من همچنان بدون آنکه به دروازه نگاه کنم به خراشیدن و تراشیدن دیوار مشغول بودم. اندکی بعد زنجیر کلفت درب سلول که من آنرا هنگام داخل شدن دیده بودم به سنگینی و با سروصدا فرو افتاد و دروازه قرچ و قروچ کنان به روی پاشنه خود چرخید. موجی از هوای متعفن و خفه‌کننده فضای اتاق را پر کرد. این سلول در «دهلیز مرگ» زندان دهمزنگ واقع شده بود. این دهلیز به خاطر سرنوشت تلخی که زندانیان سیاسی طی سالها در آن داشته اند به «دهلیز مرگ» معروف شده است. بلافاصله من حضور کسی را در پشت سر خود احساس کردم. درست نمی‌دانم چه انگیزه مرا واداشت که با وجود برانگیخته شدن احساس کنجکاویم به عقب نگاه نکنم، شاید به خاطر موجودیت احساس نفرت شدیدی که از مواجه شدن با نگهبانان از صبح دیروز برایم پیدا شده بود... به هر صورت ... زمان با تندی می‌گذشت و من همچنانکه در دل از بسته بودن هولچک در دستهایم احساس غرور می‌کردم، با میخ زنگ زده به تراشیدن و خراشیدن دیوار مشغول بودم، لحظاتی چند به همین متوال سپری شد و این تنها صدای خفه خراشیده شدن میخ و تگ شرنگهای زولانه پای من بود که به دامن سکوت سنگین شب راه می‌یافت و همچون پرستوی بی‌آرام زندگی در فضای تیره «دهلیز مرگ» به چابکی پرواز می‌کرد.

می‌کردم که تازه وارد پیوسته برای صحبت زمینه‌یابی می‌کند. او سوالات احمقانه خود را اینطور ادامه داد:

«مگر کارگران به شما مزد و معاشی هم می‌دهند که شما به خاطر آنها خود را به زندان می‌اندازید؟»

از این پرسش بر افروخته می‌شوم و عوامل تشدیدکننده این عصبانیت هم کاملاً آماده بود، - سرمای سوزنده شبنمگام خزان، گرسنگی ممتد، کوفتگی و بیدار خوابی هولچک و زولانه‌های سنگین، سلول تنگ و متعفن و بالاتر از همه ملاقات اجباری با عنصری فروخته شده که به همه ارزشها و رسالتهای انسانی از درجه تنگ معاش و پول نگاه می‌کند - دلم می‌خواست روی برگردانم و در مقابل این پرسش مزدورمنشانه حقش را کف دستش بگذارم؛ ولی یکباره مفهوم «مبارز انقلابی» در ذهن من درخشید و به یاد

نصف شب را نشان می‌داد؛ به سردی پاسخ دادم: «بلی» و مشغولیت من ادامه یافت. حضور «او» در سلول بر من سنگینی می‌کرد و حاضر نبودم با او صحبت کنم ولی او با سماجی جاسوسانه‌ی از این طرف و آن طرف صحبت می‌کرد و گاه و بیگاه با سوالاتی ازین قبیل من را مخاطب قرار می‌داد، گفتگوهای کوتاه و سردی بین ما در می‌گرفت:

- شما از اعمال خود نادم و پشیمان نیستید؟
- من عمل ندامت‌آوری انجام نداده‌ام.
- سرسختی شما عواقب بدی برای شما خواهد داشت.
- این را میدانم.

- مگر دل شما به جوانی تان نمی‌سوزد
- جوانی از من است، به دیگری تعلق ندارد.
من به تراشیدن و خراشیدن دیوار مشغول بودم و نوشته خود را ادامه می‌دادم و احساس

مثل اینکه دل تازه وارد از بی اعتنائی من و صدای خراشیده شدن میخ بر دیوار و سکوت وهم‌انگیز سلول بسر آمد... سرانجام لحن «موقر» تازه وارد - نمی‌دانم شما لحن «موقر» دژخیمان

دیوار زیر لب می خواند سرانجام مثل اینکه تاب
نیآورد - بسان کودکان مکتبی که چیزهای نو را
بلند می خوانند تا به حافظه سپارند - به آواز بلند،
مقطع و با ناامیدی چنین خواند:
«من از دهلز مرگ این آهنین دژ ستمکاران
شکستم این سکوت تلخ تا بار دگر خوانم
که مرگ ما پر قو نیست
کوهست و گران سنگ است.»

بلی او جوابش را یافته بود و بی هیچ پرسش
دیگری از من به سوی دروازه سلول شتافت. من
فقط هنگامی که او از دروازه سلول خارج
می شد روی گرداندم و او را دیدم سرش را شور
می داد و چیزی نامفهومی با خود می گفت و در
روشنایی ضعیف و کم رنگ چراغ برقی که به
سقف چسبیده بود سرشانه های یونیفورمش را
تشخیص کردم که افسر بلند رتبه پولیس بود.
او رفت و من نوشته بالای دیوار سلول خود
را امضاء کرده و تاریخ زدم: ... ۱۶ میزان ۱۳۴۷

- مخالفت با سلطنت مخالفت با وطن و
منافع نیست!
آخرین پاسخ او را سخت دست و پاچه کرده
بود و پیوسته مرا از عواقب سرسختیم برحذر
می داشت: «هزارها مثل تو درین اتاقها جان داه
اندا مگر از مرگ نمی ترسی؟ برباد می شوی»
وقس علیهذا.

او آرامش خود را در برابر بی اعتنایی و
سکوت مرا دست داده بود و پیوسته قدم می زد و
سوالات و تهدیدهای خود را تکرار می کرد و
من همچنان به نوشتن بالای دیوار مشغول بودم.
نوشته من تقریباً به آخر رسیده بود. یکبار
احساس کردم هم صحبت من که هنوز چشمم به
چشمش نیفتاده بود: از قدم زدن باز ایستاد. فکر
کردم علت سکوت من را در قبال سوالات
خویش خواهد پرسید ولی او این کار را نکرد.
پس او جوابش را یافته بود؟

اینطور به نظر می رسید، حالا او دیگر کاملاً
در پشت سر من قرار داشت و نوشته ی مرا بر

آوردم دوبیتی یی را که زندانی دیگری قبل از من
بر دیوار این سلول نوشته بوده است و من آنرا
در لحظات اول ورود به مدد آخرین دسته اشعه
زرد رنگ خورشید که از روزن کوچک سلول
می تابید خوانده بودم: «زیر زنجیرای مبارز... با
تبسم ... پاره کن دلشان» همه این مناظر و
مفاهیم در برابر آخرین سوال «او» از مقابل آئینه
ذهنم گذشتند و من در حالیکه به تراشیدن و
خراشیدن دیوار ادامه می دادم به سادگی پاسخ
دادم:
- نه!

مثل اینکه بی اعتنایی من آهسته آهسته تأثیر
انگیزنده خود را در تازه وارد بجای می گذاشت.
سوالات او بیش از پیش بی ربط می شد. احساس
کردم می خواهد زودتر به نتیجه برسد. خواست
در ضمن وطنپرستی خود را به رخ من بکشد،
گفتگو اینطور بود:

- شما با سلطنت مخالفت می کنید و به این
ترتیب منافع ملی و وطن را زیر پا می نهید.

حمایت لاریجانی از طالبان

هرچند که سیاست رسمی جمهوری اسلامی در مورد جنگ داخلی
افغانستان حمایت از دستجات و گروه های مخالف طالبان است،
محمدجواد (اردشیر) لاریجانی، نماینده مجلس رژیم و از چهره های
سرشناس و به اصطلاح «تنورسین» جناح «رسالتی ها»، به دفاع آشکار از
طالبان، برخاسته است. وی طی سخنانی به تمجید از طالبان پرداخته و
آنان را «مایه امید» افغانستان خوانده است.

لاریجانی، در این باره، از جمله گفته است: «مهارت این گروه
(طالبان) در استفاده از فرصت ها و به کارگیری همه امکانات بسیار
چشمگیر است. گروه طالبان از تعلق دینی مردم خوب استفاده می کند و
در تطمیع فرماندهان هم مهارت دارند و هم سخاوت و بالاخره در نمایش
قدرت آنجا که زمینه داشته باشد هم دریغ ندارند. به نظر من رهبری این
گروه تا کنون از خود لیاقت خوبی نشان داده و این برای آینده افغانستان
مایه امیدواری است». وی ضمن طرح این قبیل استدلال، طبق گزارش
مطبوعات حکومتی، تلاش می کند تا جمهوری اسلامی را به همراهی با
پاکستان و عربستان در به رسمیت شناختن دار و دسته طالبان متقاعد
سازد.

«اتحاد کار» شماره ۴۰، ۱۳۷۶

شماره ۱۱ پیام زن

پیام زن
مجله فرهنگی و اجتماعی
شماره ۱۱ - فبروری ۱۹۹۸

آزادی و دموکراسی
سماجی

بنیاد پرستی کی و چیست، بربریت اور جوامع یه ریورن

طالبان اور لنکی سگلت

مجموعه کتاب: از آزادی تا دیکتاتوری

به زبان
اردو

منتشر شد

در بخش آن
بین اردو زبانها
بکوشید

آن را از کتاب فروشی های فروشنده «پیام زن» و سایر نشریات «راوا» و یا
از طریق آدرس مکاتباتی مابست آرید:

RAWA, P.O.BOX 374, QUETTA, PAKISTAN

شیرنر نگارگر، شاگرد خوب پرچم و خلق و خاینان بنیادگرا

آقای «شیرنر»!

شما از آن جمله مردانی می‌باشید که همه خصوصیات و صفات انسانی خود و دیگران را در مذکر و مونث بودن انسانها خلاصه می‌کنید و از این دید به آنها ارزش قایل می‌شوید.

با خواندن مضمون انتقادی در «پيام زن» که راجع به موقف و کارنامه سیاسی گذشته و حال تان بیان گردیده بود چنان خشمگین گردیدید که به ناسزاگویی و فحاشی پرداختید. این نوع برخورد شما را من تنها فحاشی‌ایکه بچه‌ها در کوچه و بازار به همدیگر می‌دهند، ندانسته بلکه آن را بیانگر شخصیت دومی (اصلی) شما می‌دانم که اکنون واضح شد و به همین دلیل به توضیح ضرورت دارم.

نوشته «پيام زن» شما را عصبانی و از کنترل خارج ساخت و شروع نمودید به تبارز صفات اصلی شخصیت خود که تا حال برای کسان زیادی روشن نبود.

از شما «استاد بزرگ و باتجربه» توقع می‌رفت تا با خواندن مضمون به نقد آن می‌پرداختید که نمونه خوبی هم برای دیگران می‌شد. اما شما بچه‌های کوچه و بازار را نمونه گرفته به سویه راکت پردازان اخوانی کورکورانه از لندن به پشاور و کویته راکت پرانی کردید تا بدین وسیله شهوت و جنون مردانه خود را ارضا نموده باشید. این هم نمونه‌ای از راکت های شما:

با شترخار کون خویش مخار

بر سر شیرنر دلیر مدو

من از خواندن این «شعر» چنین فهمیدم و آن را چنین تحلیل کردم: شیر یعنی حیوانی وحشی و درنده خو، یعنی متجاوز به زن، دلیر در اینجا یعنی بی‌شرم و گستاخ، مدو یعنی اخطار و تهدید.

برای من این «شعر» شما ماهیت یک مرد متجاوز و شکنجه‌گر و گستاخ را نمایان ساخت.

این هم نمونه کلام شما خطاب به «پيام زن»: «حالا که شما شوق کرده اید شرمگاه های تانرا با شترخار بخارید، بفرمایید اینهم پاسخ من». با چنین وقاحت و زندگی پاسخ دادن به یک مضمون انتقادی، مرا به یاد آن سخنان خلقی‌ها و پرچمی‌ها انداخت که زمانی که زنان به پسران شوهران شان نزد آنان می‌رفتند می‌شنیدند. این پاسخ شما درست همان پاسخی است که شکنجه‌گران خاد و ارباب های روسی شان سالیان طولانی به زنان مبارز و وطن‌دوست داده اند.

آقای نگارگر، آیا این نوع شکنجه را از آنان نیاموخته اید؟

بله «آقای شیرنر»، آن اخطاریه شما و «شعر» تان روان اصلی شما را به نمایش می‌گذارد که شما تا چه حد ضد زن می‌باشید. اگر زن مخالف، چنان «گستاخی» را به خود اجازه دهد که «استاد بزرگ» و اهل تفأل را به سوال کند، آنگاه شکنجه شما علیه او از شرمگاه آغاز می‌یابد. در حقیقت شما آماده می‌باشید با زنان مخالف خود چنان برخورد کنید که برادران اخوانی شما و خلقی‌ها و پرچمی‌ها در طول ۱۹ سال در کشور کردند.

روانشناسان از شخصیت مردانی مانند شما چنین تحلیل دارند:

«آنان مردانی اند که در مردانگی خود مشکوک می‌باشند و همیشه ترس دارند که مبادا به اسم نامرد معرفی شوند به همین دلیل چنین مردانی همیشه به مردانگی خود می‌بالند. آنان انتقاد مخالف را حمله به مردانگی خود تصور می‌نمایند و آنرا سبب ازبین رفتن و یا لکه‌دار شدن غیرت مردانه خویش می‌پندارند. به همین دلیل به آن اعضای بدن دشمنانشان حمله می‌نمایند که مردانگی خویش را ثابت کنند. با تجاوز به زن ارضا گردیده و فقط با چنین عمل آرامش روحی پیدا می‌کنند.»

اگر مردانی مانند شما دست به این نوع تجاوز به زن نزنند، شخصیت اصلی خود را حقیر می‌پندارند و همیشه ناآرام می‌باشند. متخصصین و نظریه پردازان در رابطه با روان مردان متجاوز بارها این نظریه را تایید کرده اند که تجاوز یک مرد به زن در زمان جنگ و یا غیر از شرایط جنگی نه به خاطر ارضای شهوت مردانه او بلکه در قدم اول به منظور ضربه زدن به شخصیت زن و تحقیر او می‌باشد. در حالیکه زن تجاوز را بزرگترین لکه ننگ نسبت به خود و خانواده خویش دانسته، برایش صدمه بزرگ روحی می‌باشد. اما مرد متجاوز آنرا بزرگترین افتخار و سرفرازی «مردانه» خویش می‌پندارد و ازین طریق احساس آرامش روحی می‌کند.

آقای «شیرنر» که خود زمانی از مبلغین جنبش «شعله جاوید» بود و به خاطر کمبود اخلاق سیاسی‌اش بجای اینکه با گذشته سیاسی خود برخورد انتقادی نماید و به تجدید تربیت سیاسی خود پردازد، از این‌الوقتی خود به جرأت به دفاع پرداخته حتی از گذشته سیاسی خود منکر شده تخلص دوران انقلابی خود را به نگارگر تعویض کرده و بهتر از هر ملا و مداحی به ریش و قبای ظاهری خویش ارزش می‌دهد تا مبادا

گلبدینی و طراحی بیسابقه طراحی

به مدیریت محترم مجله وزین «پیام زن»

بعد از تقدیم سلام و احترام ضم نامه هذا یک واقعیت جالب و خواندنی را که چشمدید صدها افغان پاکدل بوده بشما تحریر کردیم. امید شما به شهامت افغانی تان آنرا نشر کنید چرا که یک تعداد جراید افغانی دیگر از نشر آن خودداری نمودند. ما فکر کردیم که آنان از ترس گلبدینی ها این واقعیت را نشر نکرده اند. در آخر احترامات مایان را به تمام کارکنان مجله وزین تان برسانید.

با احترام

فریب خورندگان افغان

معاون ۷۰۰۰ کلدار، برای مدیر ۵۰۰۰ کلدار، برای مامور ۳۰۰۰ کلدار و برای کارگر فنی ۲۰۰۰ کلدار مقرر داشته بود. بعد از اخذ تضمین، کسانی از ما افراد بخت برگشته را عنوان رئیس، مدیر، معاون، مامور یا کارگر فنی نامگذاری نموده و به تعداد ده فامیل دیگر که آرزوی مقرر در نمایندگی های خارجی مؤسسه را در کشور های غربی داشتند با پرداخت پول از طریق فروش اثاثیه منزل خود به کراچی منتقل گردیدند که متأسفانه تا هنوز سرنوشت موهوم شان معلوم نیست!

اکثریت این فریب خورندگان که بیوه های تهیدست، معلمان، ماموران مصیبت دیده می باشند افسون بازی شیطانی این مکار گردیدند.

رئیس عمومی که با موتر بجزیرو و تلفن موبایل، قیافه مناسب و دریشی منظم، ریش تراشیده و اکت و ادا های رؤسای فرهنگی مآبانه و مؤدب در بین جمع ما به اصطلاح کارمندان و مهاجران نطق های دلسوزانه می نمود و حامل پیام های خیراندیشانه اخلاقی انسانی بوده و همواره به امرونی می پرداخت، طی سخنرانی اخیر خویش یک جلد رساله شعر خود را که حاوی درد و رنج روزگاران جنگ و آشوب است و «پیام غمستان غم» نامیده شده به حضار توزیع نمود. که در پشتی جلد این رساله شعری فوتوی کثیفش نمایان است. موصوف همواره با هنر خاص شایادی و شیطانی لفاظی همه را سحر نموده بعد از یک ماه توانست میلیونها میلیون پول بیوه ها و سایر مصیبت دیدگان و ماتم زده ها را قاپیده و فرار نماید. بعد از فرارش به جهت نامعلوم، ما در صدد شناخت او برآمدیم و دریافتیم که او یکی از همکاران برجسته قلمی و فرهنگی حزب اسلامی گلبدین بوده است. ما مهاجران و مقررین این درامه به این نتیجه رسیدیم که سازماندهی این اسلوب خیانتانه در حد توان یک شخص نبوده مجموعاً رهبری حزب اسلامی گلبدین در طراحی این پلان شرکت داشته زیرا منابع عایداتی این حزب خاین و مردم آزار که از طریق قطاع الطریقی شاهراه سربوبی، تورخم و انتقال سامان آلات فابریکات، چپاول دارایی عامه و سرقت موزیم ملی تأمین می گردید، قطع گردید و یقیناً در پی منابع جدید مالی برآمده این جنایت نوین در کنار ارتکاب سایر جرایم گلبدین سفاک ثبت می گردد. جنایات گلبدین که از خودفروشی آغاز می گردد بعداً تیزاب پاشی، بم گذاری، رهنی، قطاع الطریقی، جاسوسی، عقدکنندراسیون به پاکستان و وطن فروشی، راکت پراکنی و قتل دستجمعی

یکی از موالید کثیف گلبدینی بنام عبدالظاهر ناطق نیازی و گل محمدکرو، چور و چپاول و قطاع الطریقی با ریش و لنگی و پیراهن و تنبان، بازاریار کساد گردیده بود این بار با تغییر قیافه و قبای دیگر و به کار بستن و کشف جدید اسلوب جنایتکاری، درامه رذیلاته ای را موفقانه سازماندهی نمود. از آنجاییکه هزاران آواره سرگشته افغانی در پاکستان با هزارویک پرابلم اقتصادی، بیکاری، فقر و مرض امرار معیشت می نمایند، بدست آوردن یک لقمه نان و موضوع کاریابی برای آنان حایز اهمیت خاص حیاتی می باشد. عبدالظاهر ناطق نیازی این گلبدینی مردم آزار و همدستانش که هنوز هم عطش جنایات شان با قتل دستجمعی صدها هزار انسان معصوم وطن ما فروخته نشده، یک طرح وسیع و نوین فریبکاری را به همدستی برادران حزبی اش رهبری کرد و خودش رول گرداننده اصلی را به عهده داشت.

بتاریخ اکتوبر ۱۹۹۷ خبر تأسیس یک NGO (سازمان غیردولتی) بنام «مؤسسه تعلیمی و تولیدی افغان» در صادق آباد و اولپندی توجه همه را در رابطه با توزیع هزاران قطعه کارت از طریق نانوائی ها جلب نمود و فوراً مطابق سناریوی تهیه شده و گماشتن مبلغین، شایع گردید که اداره مذکور به تعداد ۷۲ پروژه را برای مصروفیت های اقتصادی مهاجرین تأسیس می دارد و در حدود ۳۰۰۰ نفر تحصیل یافته و اشخاص مجرب اداری و مسلکی را در بدل تضمین نقدی به کار می گمارد. شور و هلله و رقابت زاید الوصفی در بین مهاجرین پیدا شد. هر کس به زعم اینکه میباید لیست ها اکمال گردد با صدها مشکل ۵۰۰۰ الی ۱۰۰۰۰ روپیه تضمین را پیدا و تحویل به اصطلاح رئیس عمومی نمودند. دفتر حاضری مرتب گردید و اولین تقاضای رئیس عمومی از کارمندان، وظیفه شناسی، صداقت و دسپلین پذیری بود بنابراین همه کارمندان ساعت ۸:۴۵ به دفتر می رفتند. طی چند روز به تعداد ۱۵۰۰ - ۲۰۰۰ قطعه کارت اخذ نان در بدل مبلغ ۵۱۰ کلدار از طریق چندین نانوائی به مردم توزیع گردید و از هر نفر نانوا هم مبلغ ۵۰۰۰۰ تا ۱۰۰۰۰۰ کلدار جهت تضمین اخذ نمودند. در حدود ۳۰۰ نفر اعم از ذکور و اناث تحصیل یافته واجد شرایط کار با فروش لوازم منزل و قرض و وام مبلغ تضمین را به رئیس عمومی پرداختیم. نامبرده در جداول معاشات کتگوری ها را تعیین نموده بود مثلاً بعد از تضمین نقدی برای پست رئیس پروژه مبلغ ۱۰۰۰۰ کلدار، برای

شیر نر نگارگر، شاگرد...

کسی به او شک نماید که زمانی «مانویست» بود. ایشان در عمل هم از هر گروه ضدترقی و تمدن و از هر گروه بی‌دانش و عقب‌گرا زشت‌تر و نابخردانه‌تر به جنگ دشمنان خود یعنی «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» می‌پردازند.

شما «استاد بزرگ» سلاح‌های زنگ‌زده باند‌های خلق و پرچم و گروه‌های اخوانی را بدست گرفته به جنگ به اصطلاح مانویست‌ها می‌روید چون در مقابل منطق «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» قادر نشده‌اید که برخورد منطقی نمایید، فقط با جمله «شما مانویست‌ها را تا به آخر نابود می‌کنم» می‌جنگید. شما بدون اینکه توضیح دهید که این «مانویست‌ها» چه جنایت و گناهی را مرتکب شده‌اند به آنان فحش داده و اخطار می‌دهید که آنان را نابود خواهید کرد. زور کم و قهر بسیار! شما «شیر نر دلیر» در مدت عمر طولانی خویش علیه خلق و پرچم مردانگی از خود نشان ندادید، برای نابودی متجاوزین روسی کاری نکردید، برای کمک به مردم دربند ما از غیرت و «مردانگی» خود استفاده نکردید، کلیه جنایات خلقی‌ها و پرچمی‌ها و روس‌های متجاوز و باند‌های اخوانی و طالبان پرورش یافته مکتب پاکستان شما را به وحشت نیانداخته و خشم تان را نیسافروخت ولی حالا در فکر نابودی کلیه مانویست‌ها می‌شوید!

شما مانند آن مردکی هستید که اگر در بیرون از خانه مورد فحش و ناسزای ناحق قرار گیرد لب از لب نمی‌گشاید اما اگر درون خانه زن و یا بچه‌ها کوچکترین حرکت «نابجا» بکنند آنوقت مانند «شیر نر دلیر» به آنان می‌تازد و زور نشان می‌دهد. برای آرامش خاطر شما به اطلاع تان می‌رسانم که مانویزم اصلاً وجود ندارد و وقت خود را صرف این خیالات و توهم ننمایید.

نه در خواب و نه در بیداری مرتکب شکنجه و قتل انسان‌ها نشوید. اگر واقعاً توانایی و امکانات دارید قدم رنجه نمایید به کشور بی‌کسان روید، فریاد زنان، دختران، اطفال و مردان جنگ‌زده را بشنوید و به آنها مصدوم‌های کمی شوید. به عوض راکت پرانی از لندن به کوئته، ادویه، لباس و پول به مهاجرین کوئته و پشاور روان کنید.

امیدوارم که از آن القاب و افتخارات شرم‌آور و ننگین مردانه خود صرف‌نظر کنید، نامه خود را با این شعر به پایان می‌رسانم.

سنگ اگر سخت است جای شیشه سندگان بشکند
نازم آن مشتی که بازوی زورمندان بشکند □

مردم، تخریب و انهدام کلی کابل و بالاخره این طراری اخیر را در برمی‌گیرد. دیده شود که این قاتل مردم ما و باندش تا زمانی که زنده‌اند به چه تبهکاری‌ها و مردم‌آزاری‌های دیگری دست می‌بازند.

این معروضه از جانب کلیه مهاجران مقیم پندی و قسماً اسلام آباد ارسال می‌گردد. تقاضای ما اشخاص سرگشته این است تا با امکانات دست داشته در چاپ و پخش نامه ما توجه فرمایید تا از یکسو چهره گلبدینی‌های منفور افشاء گردیده باشد و از جانب دیگر متوقع هستیم تقاضیه رابه سازمانهای حقوق بشر و حامی حقوق مهاجران و غیره برسانید تا این خاینان در هرکجایی که اند مورد تعقیب قرار گیرند. مردم ما باید از این پندارهای واهی و توهمات خودفربانه خود را فارغ نمایند که صرف خلع سلاح جنایتکاران گلبدینی بسنده و کافی نیست بلکه سرشت طبیعی این خون‌آشامان باخیانت و مردم‌آزاری عجین بوده و فقط و فقط با مرگ و نابودی قطعی گلبدین و باندش آسودگی شامل حال مردم می‌گردد و بس. □

محکمه: ازدواج بدون رضایت والدین معتبر می‌باشد

صایمه وحید و ارشد احمد زن و مرد جوان پاکستانی آرزو داشتند باهم ازدواج کنند اما پدر و مادر صایمه با این امر بشدت مخالف بودند تا حدی که پدر علیه ارشد احمد دعوا کرده و او را متهم به ربودن صایمه و نکاح جعلی کرد. صایمه مجبور شد به یکی از سازمانهای دفاع از حقوق زنان در لاهور پناه برده و به خاطر احقاق ابتدایی ترین حقش یعنی حق ازدواج با مرد دلخواهش به مبارزه برخیزد. سرانجام پس از یکسال به تاریخ ۱۰ مارچ ۱۹۹۷، محکمه عالی لاهور علی‌الرغم فشارها و تهدیدهای فراوان از سوی احزاب و محافل مذهبی، رأیش را دایر بر قانونی بودن ازدواج صایمه با ارشد، اعلام داشت. این خبر در صفحات اول مطبوعات پاکستان بازتاب یافت و مورد استقبال بسیار سازمان‌های زنان و سازمانهای طرفدار حقوق بشر قرار گرفت. لیکن اغلب مطبوعات نوشتند که صدها قضیه از این نوع در نقاط دورافتاده رخ می‌دهد و قربانیان به دلیل بی‌اطلاعی از قانون یا سروصدا و بدنامی و یا مشکلات و موانع دیگر نمی‌توانند از این ابتدایی ترین حق خود به دفاع برخیزند. □



صایمه با وکیلش عاصمه جهانگیر، پس از رأی محکمه به نفع او

مردم ما، دزدان و کله خواران آثار تاریخی خود را نمی بخشند

پیکار حماسی نهضت مقاومت فرانسه برای حراست آثار تاریخی میهن شان و مسابقه ی خاینانه ی باند های جنایتکار جهادی برای تاراج هست و بود تاریخی کشور ما



برت لنکستر هنرپیشه اول فلم «ترن»

اما بُعد و بوی، خیانت فاشیستهای جهادی بسیار فراتر از آن خیانتهاست. اینان با بیل و کلند و سر دادن نعره تکبیر، بر گورستان نیاکان ما پاشنه ی تجاوز نهاده و آنها را کاویدند؛ در پای تپه ها و سمج های باستانی مین گذاشتند تا مگر سکه ای، مجسمه ای، کتیبه ای بیابند. جهادیها از امیر تا آن قومندان محل، از مولوی تا آن ملای جلمبر جهادی، همه آثار باستانی کشور ما و از همه خاینانه تر آثار موزیم کابل را در همان پتو و توبره ای که قرآن و وظایف را می گردانند، بار کرده در پشاور، اسلام آباد، دهلی، مسکو، ترکیه و... در ازای بهای چند پاو چرس سودا کرده و یا بنام «غنیمت جهاد اسلامی» برای اربابان خود تحفه دادند. میهن فروشان مست و ملنگ از باده ی خیانت در زیر قیای دین، اثاث و آثار علمی و تاریخی پرهتتون کابل را پس از جور جهادی، بخاطر دریافت پول چرس و نسوار و قمار و بچه بازیها و رذالت های دیگر، به قیمت کاغذ باطله فروختند. فاشیستهای دینی با سوزاندن کتب علمی و تاریخی و مخصوصاً کتب کتبی بسیار را با جن زدگی خاصی بنام «آثار کمونیستی» سوزاندند، روی فاشیستهای هتلری را کاملاً سفید کردند. پس از نشستن دیو «دولت اسلامی» بر سینه ی پایتخت و مسلط شدن خاینان جهادی بر جان و ناموس کابلیان و تاریخ با افتخار آنان؛ بر سر سرقت و تصاحب آثار تاریخی، بین دشمنان داخلی و خارجی کشور مخصوصاً بین هند و پاکستان مسابقه سختی راه افتاده است.

جمعیت ربانی، شورای نظار مسعود، اتحاد اسلامی سیاف و... با تیره شدن رابطه غلامان با مالکان پاکستانی، آثار تاریخی، سنگها و دانه های

چند روز پیش همراه با دوستانی فلمی امریکایی بنام «ترن» با شرکت برت لنکستر را دیدم که نبرد میهنپرستان فرانسه را در دوران جنگ با فاشیستهای آلمان نشان می داد. هتلر دستور داده که گنجینه ای عظیم از آثار نقاشی موزیم لوور پاریس باید به آلمان انتقال یابد. در مقابل، آزادخواهان فرانسه قهرمانانه جان می دهند ولی اجازه نمی دهند فاشیستها فرهنگ شان را بدزدند.

و در صحنه ی آخر فلم یکی از مبارزان فرانسوی سینه ی فرمانده هتلری را هدف می گیرد - این صحنه سمبولیست از شکست فاشیزم - پارتیزان با شمار یک - دو - سه دشمن را بر زمین می اندازد. نبرد خاتمه می یابد. افتخار و فرهنگ فرانسه به مردمش باز می گردد.

آه که دیدن نبردهای حماسی مردم فرانسه برای حفظ آثار تاریخی شان، چه درد جانکاه زخمی ناسور را در اعماق استخوانهایم تازه می کرد. روس ها ده سال سوار بر پشت چاکران پرچمی و خلقی شان بر فرق ام البلاد، بر سینه ی آبخانم، سرخ کوتل بغلان، مندیکگ کندهار، هده جلال آباد، کوتل خیرخانه، بگرام و بر بت های بامیان ریختند؛ آثار تاریخی ما را ربودند و نابود ساختند.



بنیادگرایان خاین حتی فقط به خاطر ویران کردن موزیم کابل، هزاران بار در دادگاه مردم محکوم به اشد مجازات اند

هنری افغانستان و آسیای مرکزی از بازار محلی، برای نمایش در موزیم ملی اسلام آباد تخصیص دهد...»

و من آرزو می‌کنم که روزی در اماکن خالی از آثار پر ارزش تاریخی ما، اجساد کاه پرشده‌ی تمام خائنان بنیادگرا را بینم که در دست هر کدام کتاب قطوری با نام «لیست خیانت‌های من به تاریخ و فرهنگ افغانستان» نهاده شده باشد. من مثل بسیاری از هموطنانم تردیدی ندارم که این روز را به چشم خواهم دید.

ولی آیا آنقدر زنده خواهیم ماند تا برای اولین بار ظهور فلمساز شرافتمندی را در کشور بینم که چنانچه فلم «ترن» داستان عشق به آزادی و فرهنگ را تصویر می‌کند، او هم از قصه‌ی پر درد خیانت بی‌مثال جهادی‌ها به تاریخ و فرهنگ میهن ما، فلمی مؤثر و ماندنی بسازد؟ □

گران‌بهای ما را به هند و مسکو می‌برند؛ گلبدین، مولوی کبار (حقانی) و سایر برادران شان، آثار را به اضافه قطعات تانک و غیره وسایل جنگی به پاکستان قاچاق می‌کنند؛ دوستی‌ها گنجه‌ها را به ازبکستان، روسیه و ترکیه انتقال می‌دهند؛ و وحدت‌ها آنچه را بدست می‌آورند به ایران هدیه می‌کنند. و در گرماگرم این مسابقه خیانت و رذالت، دولت پاکستان رسماً و علناً ۳۰ میلیون روپیه را برای خرید آثار زده شده توسط جهادی‌ها اختصاص می‌دهد. روزنامه «مسلم» در ۱۷ اگست ۱۹۹۵ نوشت: «ماه گذشته کابینه هزینه اضافی به مبلغ ۳۰ میلیون روپیه را جهت بازخرید اشیای عتیقه، اجناس فلزی، شیشه‌ای و دستخط‌ها و نقاشی‌ها از بازار محلی و یا از نزد افراد تصویب کرد. بدنبال دستور کابینه بخش مالی موافقت کرد که مبلغ هنگفتی را برای بدست آوردن مصنوعات، کتیبه‌ها و قطعات

طالبان

میراث خوار گلبدین

گلبدین خاين در سالهای مستی و یکه‌تازی در پاکستان، هر نشریه پاکستانی‌ای را که اشاره‌ای ولو دور به متفور بودن و جنایت‌ها یا خیانت‌های او و باندش می‌داشت، بلافاصله مورد تهدید قرار می‌داد. اکنون طالبان گویا برخورد به سبک آن جنایتکار تروریست را کارا تشخیص کرده اند که روزنامه‌ها در ۳۱ مارچ ۱۹۹۷ در ارتباط با استرداد تروریست معروف عربستانی اسامه بن لادن و انکار طالبان از موضوع نوشتند:

«سفارت (افغانستان) از روزنامه معین پاکستان خواست تا از چاپ یکپنجاه اخبار غلط و از کین جویی با طالبان بپرهیزند زیرا این برای آنها خطرناک تمام خواهد شد. □

پشت طالبان کیست؟

خواننده‌ای در «فرنیترپست» (۳۰ می ۱۹۹۷) می‌نویسد:

«طالبان در تمام افغانستان سلطه خود را مستقر ساخته‌اند. سوال اینست: قهرمان واقعی این درامه کیانند؟ کدام نیروها پشت سر آنان بودند؟ کی جنگ را رهبری می‌کرد؟ سوال دوم اینکه: کی خطوط ارتباطی آنان را تأمین کرد؟ سربازان خود را چگونه اعاشه، تجهیز و مسلح ساختند؟ آنان چگونه پیشرفته‌ترین اسلحه مثل راکت، تانک، توپخانه و نیروی هوایی را بکار انداختند؟ چگونه مواد جنگی شان را تهیه می‌کردند. هزینه دفاع در هنگام عملیات ده برابر بیشتر از زمان صلح می‌باشد. طالبان چگونه و از کجا آن مقادیر هنگفت پول را بدست آوردند در حالیکه دارای هیچ منبع درآمد مالیاتی آشکاری نیستند؟

برنامه ریزی، انسجام و پیاده کردن در عمل کار تخصصی است و تنها یک فرمانده بسیار ماهر و مجرب می‌تواند از عهده آنها برآید. این فرماندهان کیها بودند؟

میجر متقاعد سلطان شاه - پشاور.

سوالهای میجر صاحب به آسانی حل می‌شد اگر به یاد می‌آورد امریکا را که باندهای مزدور و خاين جهادی را پروراند و مسلح ساخت و بعد که در رذالت و جنایتکاری روی پوشالیا ن را هم سفید کردند، آنها را از نظر انداخت، متکای مادی و معنوی طالبان می‌باشد. امریکا از آن رو به طالب بچه‌های بیسواد و پر عقده و چرکین فکر رو آورد تا میهن ما را در کشمکش هایش با رقیبانش (اروپا و روسیه) در این منطقه از جهان، زیر نفوذ خود داشته باشد. □

کمیته فرهنگی و هنری
«جمعیت انقلابی زنان
افغانستان» تقدیم می‌کنند:

**کاستی ۶۰ دقیقه‌ای حاوی گزیده‌ای از
سروندهای انقلابی و میهنی بانوای ویلن**

آنرا می‌توانید از طریق آدرس پستی مادریدل قیمت و هزینه پستی آن بدست آرید.

پیام زن و خوانندگان

RAWA
P.O.Box 374
Quetta
Pakistan

آدرس مکاتباتی:

پست الکترونیک: rawa@geocities.com

صفحه ما بروی شبکه جهانی اینترنت:

<http://www.geocities.com/wellesley/3340>

نفیسه - کابل،

از نامه و سوالات تان در مورد مطالب «پیام زن» متشکریم. ما قبلاً در شماره های مختلف به تک تک از سوالاتی که مطرح کرده اید پرداخته ایم خوبست درین مورد در همین شماره مطلب «آیا پیام زن به اسب های مرده لگد می زند؟» را هم مرور کنید. اگر باز هم پرسشی داشتید به ما بنویسید.

○ ○ ○

مدود اربعه کابل بسمل

خلیل - پشاور،

از مطلب تان که در همینجا می آوریم متشکریم. آرزو مندیم همیشه از شما نامه داشته باشیم.

«شهری که از چهار طرف زیر اسارت و شکنجه دست و پا می زند حدود اربعه آن شرقاً به دهکده دزدان ده سبز و جزیره و حشت بلجرجی، غرباً به دره پر خم و بیخ خلیفه سیاف ریش تاناف با ملت برخلاف، شمالاً به دهکده بز شادگل مسعود چپه کاکل و جنوباً به خانه های ویران و سوخته کوفته و دهکده بیرار حزب و وحدت مزاری بی مروت و جنگجویان پر کدورت وصل است. این مرز و بوم از مدت هفده سال به اینسو با شلیک هاوان و راکت و بم طیاره و مواد منفجره سخت قلنج گیری شده. از مدت یک ونیم سال بدینسو عنعنات و کلتور در این شهر عبارت است از شلاق زدن زنان در چهارراهی ها، قیچی زدن موهای سر مردان، نقاشی کردن صورتها با ذغال و گرداندن آنان بالای کراچی در شهر. پیداوار مهم آن تریاک، چرس، پودر، لنگی سیاه و سفید، پیراهن و تنبان پاجه کشال، سر مه مردانه، کیبل برای شکنجه.

واردات مهم آن سلاح، دالر، مو ترهای مدرن طالبی و جهادی و چلی بچه ها می باشد. صادرات این شهر عبارت است از چهار تراش، استخوان قبرستانها، آهن خام و پخته، آثار تاریخی، سیم ها و کیبل های برق، سامان آلات فابریکه ها و غیره.

قانون و عدالت آن منع دختران از درس و تعلیم، بسته نمودن مکاتب، شکستن تیپ، کاست، ویدیو، تلویزیون، کمره عکاسی و از بین بردن موسیقی است.

فتح مهم آن رسیدن به دوره شمع و چقمق می باشد. نفوس مردان لنگی دار آنرا ۵۰ فیصد، کلاه سفیدان ۴۰ فیصد و زنان چادری دار ۱۰ فیصد تشکیل داده که به بسیار مشقت صد دل را یکدل ساخته به خاطر رفع مشکلات روزمره از منزل خارج می شوند. این شهر در سال ۱۹۹۷ کپ قهرمانی را در مسابقات شلاق زدن، قیچی زدن موی سر و قانون ریش ماندن از رقبا مصری، ایرانی، الجزایری، پاکستانی و عربستانی کسب کرد.

○ ○ ○

فضل احمد غازی - کوئته،

ستاسو د مینی دک لیک شخه مننه کوو. هیله ده چی تل مونر. سره خپله رابطه یتنگه و ساتی.

○ ○ ○

درباره ملاعمر، سالوسی ا. نگارگر و پای ترقیده گفتن طالبان

شیما - کابل،

در قسمتی از نامه ی شان انتقاد می کنند:

«در شماره ۴۶ پیام زن» در گزارش ملاقات ملا اسحق نگارگر با ملاعمر، به نام ملاعمر "کور" را اضافه کرده اید که صحیح نیست. او با آنکه سردسته فاشیست ترین و عقب مانده ترین بخش بنیادگرایان می باشد اما معیوب (کور) بودنش مسئله ای نیست که بتوان انتقاد کرد و به آن طعن زد. در همین گزارش آورده اید که گپهای نگارگر خاین "با قرآن، خدا و کلمه شروع و ختم می شد." این هم بنظر غلط است. آیا هم وطنی که گپش با آن کلمات شروع و ختم گردد محکوم است؟ ضمناً استفاده از اصطلاح "پای ترقیده" (شماره ۴۷) در مورد طالبان از دو جهت غلط است، یکی اینکه اکثریت عظیم مردم فقیر مابه علت سال های سال استبداد و مخصوصاً تحمیل حکومت های جنایتکاران جهادی و طالبی در ۶ سال اخیر، پای ترقیده و شکم به پشت چسبیده اند ولی این با تمام دردش شرم ندارد و اگر شرمی هم هست باید روی خاینان اسلامی را سیاه سازد. دیگر اینکه برای دجلان جهادی و طالبی استفاده از "پای ترقیده" و امثالش لحن شمارا بالحن

همان نشریات سازشکار و مشکوک شبیه می سازد که تبهکاران جانور صفت و بی شاخ و دم مذهبی و نظایرش را «پای ترقیده» گفته تیر می شوند.» خواننده ارجمند، از انتقادات تان بسیار تشکر. چون ملاعمر به همین نام معروف شده است، ما هم آن را آوردیم. قصد ما هرگز طعنه و تمسخر او بخاطر ناینمایی اش نبوده است که از نظر ما هم امری زشت و سبک است.

منظور ما از ذکر پنج وقت نماز خواندن و قلقله آن کلمات توسط فردی مشخص به نام اسحق نگارگر معروف به شیرنر بوده است و با توجه به ماهیت او که افشایش نموده ایم، خواسته ایم بگوییم که وی آن کارها را ریاکارانه و عمدتاً بخاطر جلب توجه و لطف مخدومان طالبش و نیز تثبیت خود بمثابة ایدئولوگ لایق آنان انجام می داده است. او و امثالش اگر دوروی و دروغگو نباشند به علت اینهمه جوش مذهبی بنیادگرایانه، باید زندگی در قندهار، کابل یا لاقل تهران، مکه و مدینه را ترجیح دهند نه لندن و پاریس. ما می خواستیم بگوییم که نگارگر ها فقط همانقدر که مصالح پلید سیاسی شان ایجاب کند به مسلمان نمایی می پردازند اما در زندگی واقعی و روزمره بیشتر از یک لندنی و پاریسی و امریکایی، نامندین، لاقید و بصورت ذوقزده و بیتاب و حقیر، غرق در آن جوامع «استکباری»، «ضد اسلامی» و «پرفحشاء» اند.

اصطلاح «پای ترقیده» بر اساس ضرب المثل مشهور «خدا نادیده را چیز ندهد و پای ترقیده را موزه» آمده و نه بهیچوجه به مفهوم پای ترکیدگی ناشی از فقر و بی بناهی که گریبانگیر اکثریت مردم ماست. اگر توضیحات بالا را قانع کننده نیافتید، آرزو می کنیم مجدداً برای ما بنویسید.

○ ○ ○

رحیمی - استرالیا،

از دریافت نامه و فروش نشریات «راوا» از طریق سوپر مارکت متشکریم. نامه جداگانه ای و ۴۴ نسخه از شماره ۴۷ «پیام زن» را فرستادیم. لطفاً از دریافت آنها اطمینان دهید.

○ ○ ○

روشنفکران خود فروخته و اینترنت برای دژفیمان جهادی و طالبی

نواب - آلمان،

از نامه و ۵۰ مارک ارسالی تان سپاسگزاریم. شماره های درخواستی «پیام زن» برایتان پست شد. قسمتی از نامه تان:

«من در شرکت خدمات اینترنت کار می کنم و اکثرآ به صفحات افغانستان و متجمله «راوا» رجوع می کنم و اخبار مربوط به افغانستان را تعقیب می کنم. من بنویه خود تلاش و همت شما خواهان را می ستایم که در کنار سایر فعالتهای پر شور و قاطع تان از طریق سایت تان در شبکه جهانی اینترنت نیز به افشای بی دریغ باند های خائن و جهالت پیشه پرداخته چهره

های کثیف آنانرا به جهانیان معرفی کرده درد و ریخ مردم ماتمدار ما را انعکاس می دهید. این بخش کار شما مخصوصاً اهمیت کسب می کند که می بینیم تعدادی ازین باند های قرون وسطایی و حتی طالبان نیز به اینترنت راه یافته از طریق صفحات شان به نوع دیگری به عوامفریبی ادامه می دهند.

طالبان جاهل در ضدیت شان با هرچه از علم و فرهنگ و دانش است حتی از دوران اسکولاستیک پیشی گرفته اند و با سلاح های زنگار گرفته به جنگ تمامی نمود های جامعه معاصر می روند و تلویزیون و تیپ و آلات موسیقی را به دار می آویزند ولی وقتی پای منافع سیاسی در میان باشد تمامی تکنیک های جامعه مدرن و از آتجمله اینترنت را به خدمت می گیرند تا در مقابل جهانیان چهره اصلی شانرا مخفی نموده چهره امروزی و انسانی بخود گیرند.

بنیادگرایان جهادی و طالبی تنها با اجیر ساختن روشنفکران و فرهنگیان خادم شان است که می توانند به فعالتهای ازین قبیل پرداخته و به انتشار نشریات متنوع برای آنان دست زنند. این روشنفکران فرومایه و بودرزه شب و روز در تلاش اند که این جانوران وحشی را در چهره حور های بهشتی توسیم نمایند.

من وقتی چند روز قبل پیام ربانی به مناسبت عید را از طریق صفحه جمعیت اسلامی در اینترنت دیدم که با چشم پارگی یک خاین جلا، بخود و حزبش چهره انساندوست را می دهد اولتر از همه به روشفکران نوع بالا لحن و نفرین فرستادم که خون و اشک و ماتم مردم نگونبخت شانرا به باد فراوشی سپرده در مقابل زمینه را برای سرخاینان مذکور مهیا می سازند که افکار و لاطانات تعفن آور شانرا به خورد جهانیان دهند.»

○ ○ ○

کانون ایرانیان لندن - انگلستان،

از دریافت آگهی «جشن همبستگی با پناهندگان پیروزمند ایرانی در هلند» سپاسگزاریم.

○ ○ ○

سهیلا ابراهیمی - دنمارک،

از نامه و علاقمندی تان نسبت به «پیام زن» سپاسگزاریم. شماره های ۴۶ و ۴۷ را همراه با نامه ای در مورد چگونگی پرداخت قیمت و هزینه پستی آنها ارسال نمودیم. در آینده نیز نشریات ما را در بدل قیمت و مصارف پستی آنها مرتباً بدست آورده می توانید.

برای «راوا» کمک مالی جمعاوری کنید:

برای مارک آلمانی:

برای دلار امریکایی:

Mrs. T. Shams
F.C.A/C No.9-9
Habib Bank Ltd.
Complex Branch
Quetta, Pakistan

Mrs. T. Shams
F.C.A/C No.30033-1
Habib Bank Ltd.
Jinnah Road Branch
Quetta, Pakistan

«فريب خور دگان افغان» - راولپنډی،

گزارش تان در مورد عوامفريبي و رهزني تازه حزب اسلامي گلبدين بين مهاجران مقيم راولپنډی و اسلام آباد را در همين شماره آورده ايم. آرزو مندیم در آینده نیز چنین گزارش هایی از شما داشته باشیم.

○ ○ ○

ضرورت همبستگی

بين آزاديفواهان ايران و افغانستان

خسرو - اسلام آباد،

از دریافت نامه‌ی صمیمانه و اوراق منتشره واحد پاکستان «کانون زندانیان سیاسی ایران در تبعید» متشکرم.

همکاری و همسویی رزمنده و عملی با سازمانها و افراد مترقی و طرفدار دموکراسی و ضدبنیادگرایی کشورهای منطقه و بخصوص ایران که دردهای مشترک فراوانی ما را باهم پیوند می‌دهد، از اساسی‌ترین خواسته‌های ما به شمار می‌رود. بدینوسیله ما هم دست همکاری شما را به گرمی فشرده و آرزو مندیم که در آینده بتوانیم فعالیتهای هماهنگی را سازمان دهیم.

قسمتی از نامه تان:

«اما در ارتباط با «جمعیت انقلابی زنان افغانستان»، بی شک در دوران تاریخی در پی فروزان کردن مشعل آزادی و حقوق والای انسانی هستید. من مدت سه سال است که در پاکستان هستم. با خانواده های افغان در ارتباطم، مردم از شما خاطرات خوبی دارند و از شجاعت شما به وجد می‌آیند تا حدیکه زن و مرد به کردار شما افتخار می‌کنند. آنان می‌گویند که تشکل شما تنها سخنگوی حقه حقوق رفته آنان است.

بنظر من با یک کار جمعی «راوا» می‌تواند به تشکلی قوی در صحنه سیاسی و اجتماعی کشور تان مبدل گردد. وجود اینهمه نیروی جوان در بین مهاجران و تشنه‌ی آموختن سرمایه ارزشمند نیست. در بحث های سیاسی مهاجران افغانی تحلیل های شما حرف اول و آخر را می‌زند. من واقفم که در یکی از تاریکترین دوره های حاکمیت ارتجاع به چه کار سترگ و انقلابی دست زده اید. به شما درود می‌فرستم و به مینا احترام می‌گذارم.

تا حد توان با نوشتن مقالات برای نشریه های اپوزیسیون انقلابی میهن همگام با شما چهره کثیف ارتجاع مذهبی را افشاء می‌کنم. شما می‌دانید که بر سرزمین من طی ۱۸ سال حکومت فاشیستی اسلامی چه گذشته. رژیم فاشیستی ایران به جنایت در داخل اکتفا نکرد و به کشور شما هم آسیبهای فراوانی زده است و چهره دایه مهربانتر از مادر را بخود گرفته است. این رژیم در تابستان ۶۷ دستور خمینی هزاران زن و مرد آزادیخواه را به جوخه مرگ فرستاد و زندانیان سیاسی را به تور جنگ ریخت. ما تاریخ مشترکی داریم و درد مشترک، من و دوستان من از اینکه می‌بینیم به افشای حاکمیت خونخوار ولایت فقیه می‌پردازید احساس تنهایی نمی‌کنیم.»

○ ○ ○

یما هلالی رئیس «حزب اسلامی جوانان افغانستان» - کویت،

با تشکر از نامه‌ی تان آرزو مندیم معلوماتی در مورد حزب و نشریات و علت تشابه اسمی بین شما و حزب خاین اسلامی گلبدين، برای ما بفرستید تا با نظرات شما خویر آشنا شده و بتوانیم درباره تصمیم همکاری با شما صحبت کنیم زیرا تشابه آشکاری بین نام حزب شما و حزب خاین گلبدين می‌بینیم. بنظر ما اگر شما واقعاً چنانکه نوشته اید خواهان مبارزه ضدبنیادگرایی هستید باید اولتر از همه از تغییر نام حزب تان آغاز کنید تا مردم نیز بر اساس کین و نفرت بی حدشان در مقابل حزب جنایتکار گلبدين بر شما با دیده شک و انزجار ننگرند.

بنظر ما مداخله خارجی را علت اصلی فجایع و جنایات جاری در کشور خواندن و بعد هم مبارزه علیه مداخله گران خارجی را در رأس کارها قرار دادن اشتباه است. باید تیغ اصلی مبارزه را متوجه آن خاینان و جاسوسان وطنی ساخت که با بی‌شرمی و شرفباختگی بی‌مانندی یوغ میهنفروشی را بر گردن انداخته و به سلاخی کردن مردم بینوای ما مصروف اند. فقط با افشاء و طرد آن خاینان است که می‌توانیم دستان بیرونی را از کشور خود کوتاه بسازیم.

○ ○ ○

نور سیف زاده - آلمان،

با سپاس فراوان از نامه و ۲۰۰ مارک ارسالی تان اطمینان می‌دهیم. نشریات و کاستهای درخواستی را برایتان پست نمودیم.

○ ○ ○

عاصم - اسلام آباد،

در قسمتی از نامه‌ی خود می‌نویسند:

«دوستان عزیز "راوا"، با سلامهای گرم و پر محبت بریده‌ای از روزنامه "فرنتر پست" را که از نظرم موضوعی جالب است، برایتان تقدیم می‌دارم تا اگر آنرا ندیده باشید، در همين شماره از آن استفاده کنید.»

افغانستان ترسناکترین فلم دنیا

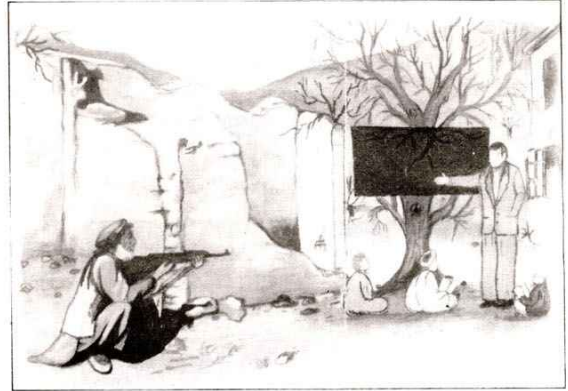
با رجوع به نامه ذاکر حیات خان («فرنتر پست»، ۲۶ اپریل) باید بگویم که با در نظر داشت وضع در افغانستان، کاملاً غیر عادلانه است که پاکستان، هند، بنگلادیش و سریلانکا را «فلم های ترسناک» نام گذاشت. اگر قرار باشد در شرایط فعلی کشوری نهایت وحشتناک، بی‌قانون، غرق در خون و جنگل مانند در دنیا که در آن مشتی جنایتکار عقب‌مانده، تشنه قدرت، ضد دموکراسی و ضد زن قدرت را بدست دارند، مشخص گردد هیچ سرزمین دیگری نخواهد بود مگر افغانستان تیره‌بخت. بناءً مناسبتر است گفته شود که دوستانان فلمهای ترسناک خوبست یکبار سری به آن کشور بنیادگرا زده بزنند.

م. بیجی کابلی - اسلام آباد

«فرنتر پست» ۱۲، می ۱۹۹۶

دستگیر ژرف نگر - امریکا،

از نامه، شعری تحت عنوان «به هم میهنان»، کارتونی و ۱۰ دالر ارسالی تان ممنونیم. کارتونی و بند هایی از شعر را در همین جا می آوریم.



«پیام زن» آشتی ناپذیر

با تمام گروه های فاین و سازشکار

احمد نوری - پشاور،

در نامه ی خود می نویسند:

«اتفاقاً چند روز پیش حین مسافرت مجله شما را دیدم که فقط شماره صندوق پستی آن بخاطر من مانده است. در راه کمی از آن را مطالعه کردم. از اینکه با جرأت و شهامت انقلابی حقایق را نشر کرده اید و خلاف دیگر نشریات که سرکاری و درباری می باشند از هیچ جناح غدار و نوکران اجنبی دفاع و یا اعمال آن را توجیه نکرده اید تعجب کردم.

لطف نموده در صورت امکان نشریات و تاریخچه و آدرس دفتر مرکزی را برایم ارسال دارید. اگر حساب بانکی هم موجود باشد هزینه نشریات را به شما واریز نموده خیلی مسرور خواهم شد.

من جنگ زده های هستم از هرات ولی به علت اختناق و جو حاکم بر جامعه مؤقتاً به پشاور آمده ام. اگر امکان دستیابی به نشریات شما در اینجا هم میسر است لطف نموده آدرس را برایم بفرستید.

○ برادر عزیز، با تشکر از نظر نیک تان، محل فروش نشریات ما در شهر های مختلف و آدرس های بانکی، در صفحات متعدد همین شماره درج است. اگر شماره های قبلی «پیام زن» را از محل فروش آن در پشاور بدست آورده نتوانستید برای ما بنویسید تا برای تان ارسال داریم. از دریافت گزارش هایی از هرات بسیار خوشحال خواهیم شد. موفق باشید.

○ ○ ○

جنبش روشنفکری ایران - سویدن،

با سپاس فراوان از دریافت اعلامیه های «ولایت فقیه عامل سرکوب و خفقان» و «به دفاع از تظاهرات دانشجویان در محدود کردن اختیارات ولایت فقیه و تغییر قانون اساسی برخیزیم» اطمینان می دهیم. آرزو مندیم همیشه نشریات و اعلامیه های تان را دریافت کنیم.

○ ○ ○

○ ○ ○

رضافرمد - دنمارک،

با تشکر از کارت ارسالی تان، «پیام زن» را به آدرس جدید تان ارسال

خواهیم نمود.

○ ○ ○

افغانستان

تخلیفات شدید بنام مذهب

سند مهم دیگر از «سازمان عفو بین الملل»
حاوی گزارش هایی از پامال شدن حقوق بشر بوسیله طالبان
به زبانهای پشتو و دری در دو جزوه جداگانه

آنها را فقط در بدل هزینه پستی، از طریق آدرس ما بدست آورده می توانید:

RAWA, P.O.Box 374, Quetta, Pakistan

پست الکترونیک: rawa@geocities.com

نریواله عفو



افغانستان

د مذهب به نوم کلکی سرغرونی

تخلیفات شدید بنام مذهب



افغانستان

تخلیفات شدید به نام مذهب

درباره ایران... - امریکا،

از دریافت متن های انگلیسی و فارسی اطلاعیه های زندانی شدن داکتر ابراهیم یزدی و اخلاص سخنرانی سیمین بهبهانی بوسیله پاسداران در تهران متشکریم. متن های انگلیسی را به نشریات و سازمانهای مدافع حقوق بشر پاکستان فرستادیم.

○ ○ ○

د.م.و. - پشاور،

از اولین نامه و مطلب ارسالی تحت عنوان «ترقی و تنزل ملیت ها» ممنونیم. چون آنچه را مورد بحث قرار داده اید از مسایل حاد جامعه ما بشمار نمی رود، از نشر باز ماند. در آینده بکوشید مطالبی در افشای خاینان جهادی و طالبی ارسال دارید.

○ ○ ○

وظیفه نگارگر، روان فرهادی، نبی مصداق و غیره نوکران زفرید بنیادگرایان با قافله نجس های وطنی

تورپیکي - مزار،

در قسمتی از نامه اش می نویسد:

«شماره ۴۷ با آنکه دیرتر بدستم رسید تمامی مطالب آنرا با و لم فراوان مطالعه نمودم. من مخصوصاً شیوه انتخاب موضوعات جلد «پیام زن» را خیلی می پسندم. واقعاً با ظرافت خاصی به مسایل برخورد می کنید و به افشای خاینان طالبی و جهادی و روشنفکران مزدبگیر شان همت می گمارد. می خواهم فقط دو نکته را در مورد روی جلد شماره فوق یادآور شوم، اینکه می نویسید: «... مردم ما طالبان و برادران جهادی شان را مادام العمر منحیت اردویی بیگار فقط برای صفایی کناربها و طویله ها در دهات کشور موظف خواهند ساخت. اما من پیشنهاد می کنم که بر علاوه صفایی طویله ها در دهات باید صفایی شهرها نیز برای این نجس های وطنی محول شود تا قدمی باشد در جلوگیری از آلودگی محیط زیست. ولی چون طالبان و جهادیان بیسواد و جاهل اند که در آنصورت پیشنهاد می کنم که مفتخوارهای بالاتیشینی مثل انگارگرها، روان فرهادی ها، نبی مصداقها و غیره بمثابة باشی ها و معلمان سواد آموزی آن گروه بیگار گمارده شوند.»

پیام زن

نشریه جمعیت انقلابی زنان افغانستان
شماره مسلسل ۲۷ قوس ۱۳۷۶ - دسامبر ۱۹۹۷

آزادی - دموکراسی
عدالت اجتماعی

گر بلایی داکتر موسوی، از انحطاط قومبازی تا ابتدال «عاصی» گری

ا.نگارگر، شیر نری که روباهی پیر شد!

«د افغانستان د طالبانو لپاره یوه عظیمه خوشخبری»



طیبه ی ناکرام، شما با
نفاقان الصفو ساختن
هموطن بینوا ما به
نام «شریعت» انسان را تا
آخر عمر معذب و بدبخت
می سازید. ولی فردا مردم
ما به نام انسانیت، سنگسار
تان نکرده، دست و پای
تان را نبریده بلکه پس از
یک نمایان مختصر شما
برادران خائن جهادی تان
را مادام العمر منحیت
اردویی بیگار فقط برای صفایی کناربها و طویله ها در دهات کشور موظف خواهند ساخت.

○ ○ ○

ماهان - سویدن،

از دریافت چند شعر تازه و یادداشت کوتاه تان سپاسگزاریم. به خاطر حساسیت تان به فاجعه جاری در افغانستان و سرودن شعر برای سنگسار زنان و مردان سیه بخت ما، دروهای ما را بپذیرید. چنانکه توجه خواهید داشت در شرایط کنونی ما به آن شاعران و نویسندگان و کلیه به اصطلاح «فرهنگیان» می پردازیم که اول خیانت پیشه کرده و خون شرف هنر شان را در پای تجاوزکاران روسی و میهن فروشان پرچمی و خلقی ریختند و حالا هم بیشتر از آن وقیح و چشم پاره اند که از جبین سایی مقابل دژخیمان بنیادگرا دست بکشند که شما با نمونه های ایرانی آن (چنگیز پهلوان، عباس کیارستمی، هوشنگ گلشیری، عباس معروفی و...) به خوبی آشنایی دارید. این «فرهنگیان» بی شرم می خواهند بمثابة ایدئولوگها و مزدوران ادبی جنایتکاران بنیادگرا نقش ایفا کنند. باید خنجر زهر آگین تسلیم طلبان کثیف مذکور را در چشم خودشان فرو برد. ما به این وظیفه اولویت قایلیم. و بناءً در حال حاضر بازتاب نظر ما نسبت به اشعار شما و سایر شاعران مبارز به سادگی اینست که آنها را زینت بخش «پیام زن» می سازیم. متأسفانه در ید توان ما نیست که بهای بزرگی را که به شعرهای رزمنده ی سرایندگان آگاه و

پیام زن، کاستها و سایر نشریات «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» را از کتابفروشی های ذیل بدست آورده می توانید:

در کوئته:

Kabul Music Centre
Shop No.45,
Baldia Shopping Plaza
Mizan Chowk, Quetta

در پشاور:

Maktaba-e-Sarhad
Khaibar Bazar
Peshawar

در اسلام آباد:

Mr Books
and Famous Books
Super Market
Islamabad

در دهلی جدید:

Singh News Agency
15, Defence Colony Market
New Delhi - 24
India

۲) لطفاً واضح بنویسید که از کدام مطلب و یا سطر نشریه ما بوی «پشتونیزم» و شونیزم ملی بالاست؟ ما با لحن قاطع افراد و گروههایی را افشا می‌کنیم که با پرچم ملیت‌گرایی ارتجاعی می‌خواهند سیاستی عوامفریبانه و خایانه را ادامه دهند. مطلب «مسئله ملی و بدمستی‌های شونیستی و قومپرستانه‌ی محلی» که در شماره‌های ۴۰ و ۴۱ «پیام زن» آمده دقیقاً به همین مسئله اشاره داشته و در دفاع از اتحاد کلیه ملیت‌های کشور ما بر ضد بنیادگرایی و رد قومپرستی متمرکز است.

۳) افواه بیرون رانده شدن عده‌ای مربوط ملیت هزاره از «راوا» نیز از جمله تبلیغات زهرآگین و مسخره‌ایست که دشمنان ما براه انداخته‌اند. البته در جریان مبارزه سخت و طولانی خواهی نخواهی عده‌ای ناامید شده و چه پشتون و چه هزاره و یا از هر ملیتی دیگر به مبارزه پشت می‌کنند. ولی آنچه شما نوشته اید بهیچوجه واقعیت ندارد. لطفاً بنویسید از چه طریقی این شایعه پوچ را شنیده اید.

○ ○ ○

تجلیل ۸ مارچ با سیاستی سازش‌ناپذیر علیه رژیمهای ایران و افغانستان

کمیته هشت مارس - آلمان،

با سپاس فراوان از دریافت اعلامیه فراخوان «کمیته برگزارکننده ۸ مارس ۱۹۹۸» اطمینان می‌دهیم. برای ما بنویسید چه کار مشخصی که در حد توان ما باشد برای تان انجام داده می‌توانیم. پیروز باشید.

قسمتی از متحدالمال و متن کامل فراخوان را در همینجا می‌آوریم. «این کمیته معتقد است که زنان ایرانی و افغانی با یک سرکوب مشترک روبرو هستند و بنابراین می‌توانند برنامه‌های متحدی داشته باشند. این کمیته تلاش دارد که با تشکلات زنان ایرانی و افغانی و همینطور ترک تماس بگیرد و حمایت و همکاری آنها را جلب کند و بیشتر از آن بتواند باهم برنامه‌های مشترکی داشته باشند. علاوه بر اینها این کمیته تلاش دارد با شخصیت‌های ادبی - هنری و سیاسی و فعالین جنبش بخصوص جنبش زنان نیز تماس حاصل کند و حمایت و همکاری آنها را جلب کند که به شکل امضاء فراخوان و یا انجام کارهای مشترک می‌باشد. خلاصه کنیم کمیته دست همکاری همه کسانی را که با این فراخوان موافق هستند می‌فشارد و از آنها می‌خواهد که برای تحقق اهداف پلاتفرم کمیته هرگامی را که می‌توانند بردارند و بدینطریق هم جامعه عمل ببوشانند. اعتبار فراخوان کمیته با جلب حمایت هرچه وسیعتر فعالین و شخصیت‌ها و غیره فراهم می‌شود چرا که اعتبار خود را از اینکه حرف دل بسیاری است کسب می‌کند و اینکه فراخوان اتحاد حول یک پلاتفرم به خواست ذهنی افرادی یا دسته‌ای بر نمی‌گردد بلکه اتحادی است که شرایط عینی جنبش زنان از ما طلب می‌کند. این کمیته یک شماره تلفن و فاکس دارد که پیشنهادها و انتقادهای همکاری‌ها و حمایت‌ها را از طریق آن می‌توانید به ما ارسال دارید. اگر می‌توانید

شریفش می‌دول می‌داریم، به صورتی زبیده‌تر و دلخواه بیان کنیم. شعر و یادداشت تان را در همین شماره آوردیم. امیدواریم همواره با ما در ارتباط باشید.

○ ○ ○

پرنسس دینا و بنیادگرایان

یحیی عامی - کویته،

در مورد شهزاده دینا آنچه در نامه‌ی یکی از خوانندگان در شماره قبلی «پیام زن» در حقیقت زبان حال ما هم بشمار می‌رود. اما با شما موافق نیستم که وی بعلت وجود فاشیزم احزاب بنیادگرا نمی‌توانست در کمپ‌های مهاجران سرزند. احزاب خاین بنیادگرا هیچگاه جرأت ندارند که فاشیزم شان را بر کسانی چون دینا اعمال کنند زیرا اینکار در حقیقت پریدن بروی بادار است که می‌دانند نتایج و خیمی برایشان به بار می‌آورد و با همان سرنوشتی که همتای پانامایی شان نوریکا گرفتار آمد دچار خواهند شد. بنیادگرایان تنها به کمک و همکاری مستقیم باداران ایرانی، پاکستانی، امریکایی و... است که بی‌محابه ترور و به زندان افکندن مخصوصاً روشنفکران ضدبنیادگرا در پاکستان پرداخته و جنایات خایانه‌ای را مرتکب می‌شوند.

«پیام زن» شماره ۴۶ را در صورتیکه آدرس دقیق تان را بفرستید، می‌توانیم برایتان پست کنیم و الا از کتابفروشی‌های آنجا باید تهیه کنید.

○ ○ ○

مهریه گوشن - امریکا،

از نامه پر محبت و حواله ۲۰ دالر سپاسگزاریم. تلاش تان برای توزیع و معرفی نشریات ما در آن دیار قابل قدر است. ما قبلاً نشریه انگلیسی را به سازمانهای زنان و مدافع حقوق بشر کشورهای مختلف پست نموده‌ایم. بنابر غنی بودن نشریه انگلیسی ما از گزارشهایی از پامال شدن حقوق بشر در افغانستان، سازمان عفوبین‌الملل نیز ما را در پخش وسیع آن یاری رسانید.

○ ○ ○

چند سوال از «پیام زن»

دهاتی - ترکیه،

با تشکر از نامه تان، نشریات درخواستی را با نامه‌ای فرستادیم. آرزو مندیم چنانچه نوشته‌اید گزارشی از وضع افغانهای مقیم ترکیه برای ما بفرستید.

مختصراً جواب سوالات تان:

۱) پول نشریات ما از طریق فروش آنها و کمک‌های دوستان و هواداران ما تامین می‌شود. از عوامل عمده تاخیر در انتشار «پیام زن» همین مشکل مالی است. ما وابستگی به نیروی خارجی را ننگ می‌دانیم.

دهید تا بتوانیم با هم صف جنبش زنان ایرانی و افغانی را متحدتر و رزمنده‌تر به پیش ببریم.

گسترده تر باد جنبش رزمنده زنان ایرانی و افغانی.

○ ○ ○

خبر ایجاد این کمیته را در شهر خود اگر هشت مارس را برگزار می‌کنند بعنوان خبر بدهید. ما دست اتحاد بسوی تمامی زنان و مردانی که بر علیه زن ستیزی جمهوری اسلامی و نیروهای طالبان به مبارزه برخاسته‌اند به هر شکلی و هر اندازه که توانایش را دارند دراز می‌کنیم. ما را یاری

فراخوان «کمیته برگزار کننده ۸ مارس ۱۹۹۸»

هشتم مارس فرا میرسد. و کمتر از دو سال به آغاز قرن بیست و یکم مانده است. آیا در آستانه قرن جدید ما زنان به رژیمهای اسلامی حاکم در ایران و افغانستان اجازه خواهیم داد که زنان را در موقعیت بردگی و نیمه بردگی کنونی نگاه دارند؛ یا اینکه با مقاومت و مبارزه خود آنان را وادار خواهیم کرد که این آرزو را به گور ببرند؟

در افغانستان و ایران برگزاری مراسم در روز جهانی زن غیر قانونی است. همانطور که مقاومت زنان علیه این موقعیت اسارتبار، امری غیر قانونی و در خور شدیدترین تنبیهات است. در این کشورها برگزاری مراسم هشت مارس یعنی به استقبال خطر شافتن. با این وصف زنان دلیری یافت میشوند که قبول خطر میکنند و راهگشای دیگران می‌شوند.

تبعیض علیه زنان توسط قانون، سنت و مذهب در کلیه عرصه‌های زندگی اجتماعی و اقتصادی، برقراری آپارتاید جنسی و حجاب اجباری، تقویت ارزش‌ها و باورها و قوانین عقب مانده و خرافاتی ضد زن، گسترش خرید و فروش دختران نوجوان، برقراری قانون ضد بشری سنگسار، محکوم شدن قید و بند های خانوادگی بر دست و پای زنان و محرومیت آنان از فعالیتهای آزادانه در خارج از خانه، ضرب و شتم روزمره زنان و دختران توسط اوباشان حکومتی، تجاوز به زنان زندانی سیاسی. اینها شمه‌ای است از رهاوردهای رژیم اسلامی برای زنان.

زنان افغانستان از ستمهای مشابه و حتی شنیع‌تر در رنجند. حکام اسلامی در افغانستان زنان را حتی از امکان مراجعه به درمانگاهها و پزشک محروم کرده‌اند. تجاوز به زنان و به غنیمت گرفتن آنان عملکرد رایج جنگ سالاران اسلامی است.

در ایران مبارزه زنان برای پاره کردن قیدهای اسارت در همه جاو بطور مستمر ادامه دارد: در خانه، در خیابان، در مراکز کار، در مراکز کسب علم، در عرصه هنر و ادبیات در «دادگاههای» جمهوری اسلامی و بالاخره در زندانها توسط زندانیان سیاسی قهرمان. این مبارزه‌ایست که از همان فردای روی کار آمدن این حکومت آغاز شده است. در برابر این تضاد حاد و رشد یابنده، رژیم جمهوری اسلامی جریانی بنام «فمینیسم اسلامی» علم کرده تا جنبش مقاومت زنان را مسخ و منحرف کند.

در افغانستان زنان بطور روزمره برای حق کار، حق حیات به عنوان یک انسان، حق برخورداری از آموزش و بهداشت مبارزه میکنند. زنان مبارز مخفیانه و با قبول خطر کردن برای زنانی که مورد تجاوز طالبان و مجاهدین وابسته به احزاب اسلامی قرار گرفته‌اند و سائل سقط جنین فراهم میکنند. زنان افغانی بارها گلوی افراد طالبان و مجاهدین متجاوز را با خنجر دریده‌اند. زنان مبارز افغانی در تبعید، بدون آنکه از تهدیدات احزاب اسلامی هراسی به دل راه دهند، به تظاهرات و افشاگری علیه آنها پرداخته‌اند.

رشته‌های پیوند میان کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری با رژیمهای ارتجاعی در ایران و افغانستان، کاملاً روشن است. دولت‌مردان این کشورها هر روز برای حقوق زنان افغانی و ایرانی اشک تمساح میریزند و در شب نقشه تحکیم روابط سودجویانه خود با رژیمهای این دو کشور را به اجرا می‌گذارند. اینها حامی عقب‌مانده‌ترین و زن‌ستیزترین حکومت‌های جهانند. آنان برای پاکیزه نشان دادن رژیمهای تحت‌الحمایه خود میگویند که چادر و ختنه زنان از «ویژگیهای فرهنگی» این ملل است و جامعه بین‌المللی باید به این وحشیگریها احترام بگذارد. در خود این کشورهای «متعدن» و پیشرفته زن‌ستیزی در اشکال گوناگون تقویت میشود. امروزه تجارت زنان بعنوان بردگان جنسی از سودآورترین سوداگریهای سرمایه‌داری جهانی است. زنان در این کشورها هنوز در چنبره سلطه مردان و نظامهای سیاسی مردسالار باقی مانده‌اند؛ و علیه تبعیض در محیط کار و آموزش، ضرب و جرح توسط شهران، تجاوز، و برای آزادی سقط جنین مبارزه میکنند.

زنان در سراسر جهان مبارزه میکنند و سرنوشتشان بهم گره خورده است. هشت مارس، روز بزرگداشت مبارزات زنان، روز بستن عهد و پیمان برای متشکل تر و رزمنده تر کردن این مبارزات است. برگزاری متحدانه هشت مارس گامی است در جهت پیوند دادن جویبارهای مقاومت و تبدیل آن به جریانی متشکل تر و بنابراین قدرتمندتر. هشت مارس را با سیاستی رزمنده و سازش ناپذیر علیه رژیمهای زن‌ستیز در ایران و افغانستان و حامیان بین‌المللی آنان پیش ببریم و با خروش مبارزات زنان موجودیت این رژیمهای ضد زن را به مصاف بطلبیم.

شخصیتها و تشکلاتی که تاکنون از این فراخوان حمایت نموده‌اند: شهرزاد مجاب، مینا اسدی، لیلارانی، هایده درآگاهی، ندا آگاه و ...

لطفاً از طریق فاکس و تلفن با ما تماس حاصل کنید:

شماره فاکس در آلمان: ۰۵۵۷۶-۸۳-۰۲۲۱

شماره تلفن در آلمان: عصرها از ساعت ۱۷ الی ۲۱: ۰۵۵۷۶-۸۳-۰۲۲۱

zan_dem_iran@hotmail.com

پست الکترونیک:

«جمعیت انقلابی زنان افغانستان» بروی شبکه جهانی اینترنت



از صفحه «راوا» بروی شبکه اینترنت دیدن کنید و آنرا مخصوصاً به دوستان خارجی تان معرفی کنید تا با دیدن گزارشها، تصاویر و اسنادی از جنایات بنیادگرایان جهادی و طالبی، بدانند که مردم مادر بنجالهای کثیف چه نوع جانورانی اسیر اند. تا بدانند که مقاومت زنده است و مردم ما به هیچ صورتی سطله نوکران حقیر بیگانه را نخواهند پذیرفت. از صفحه «راوا» دیدن کنید و گزیده‌ای از مطالب «پیام زن» را به فارسی بخوانید. اگر امکانات استفاده از کامپیوتر و اینترنت را دارید پیامهای تان را از طریق پست الکترونیک این ساده‌ترین، سریعترین و ارزانه‌ترین شیوه تبادل اطلاعات، ارسال کنید.

صفحه ما بروی شبکه جهانی اینترنت:

<http://www.geocities.com/wellesley/3340>

پست الکترونیک: rawa@geocities.com

خواست بسیاری از خوانندگان ارجمند مینی برار سال رایگان نشریه برای آنان پاسخ مثبت داده نمی‌توانیم، مهذا با توجه به محصل بودن شما و دوستان تان، تا مدتی محدود «پیام زن» را بطور مجانی به آدرس تان پست خواهیم کرد و امیدواریم هر زمان که برای تان مقدور شد از کمک مالی به ما دریغ نورزید.

○ ○ ○

شهاب - پشاور،

از نامه صمیمانه و شعر ارسالی تان متشکریم. ما هم متقابلاً به شما و ملت مبارز گرد در نبرد شان بخاطر آزادی و دموکراسی موفقیت‌های بزرگی آرزو می‌کنیم. آدرس‌های مورد نیاز تان را فرستادیم. هر مقدار عکس بیانگر جنایت و خیانت این دژخیمان که بدست ما می‌رسد به چاپ می‌رسانیم ولی چنانچه می‌دانید برداشتن عکس از مناطق تحت تسلط مزدوران طالبی و جهادی خود جرم بشمار می‌آید و باید ریسک‌های فراوانی را پذیرفت. شعر تان:

هیچ می‌دانی چرا چون موج

در گریز از خوشتن

پیوسته می‌کاهم؟

زانکه براین پرده‌ی تاریک این خاموشی نزدیک

آنچه می‌خواهم نمی‌بینم

و آنچه می‌بینم نمی‌خواهم...

○ ○ ○

محمد ظاهر - کوئته،

د ریلرل شوی لیک، شعر او ۳۵ روپی خخه مننه. هغه خپرونی مو چی غوښتی وو د یو لیک سره درواستول شو. هیله ده چی د ترلاسه کولو خخه یی اطمینان راکړی.

ستاسو شعر:

د شیخ په قبا کی شیطان

دادی کومه مدرسه کی درس ویلی
دا استاد دی کومه سیمه کی موندلی
داله کومی شیطانی کتابخانی نه
دا دجل او فریب کتاب تارا ایستلی
ظاهری قبادی ډیره ښکلی ښکاری
خو باطن دی تور دښګدان دی شرمولی
په یو ساعت کی شل رنگه اختیار کړی
ډیر په بیره بیا پر بله لاری تللی
خدای دی خوار کړه جامی ته لوی خطر یی
سی رسوا لکه چی مایی پیژندلی.

○ ○ ○

زلمی زمانی عبدالرحیم زی - پشاور،

از نامه و حسن نظر تان نسبت به «پیام زن» متشکریم. هر چند ما در وضع مالی نامساعدی قرار داریم و چنانکه می‌دانید سعی می‌کنیم هزینه چاپ هر شماره نشریه را از قبل درآمد فروش آن تأمین کنیم و بناءً بدبختانه به

داکتر حبیب غمین - آلمان،

از نامه و علاقمندی شما و خانم تان نسبت به «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» ممنونیم. خیلی مایلیم از نزدیک با شما ملاقات کنیم. نامه ای از طریق فاکس در مورد چگونگی دیدار از نزدیک، به شما ارسال نمودیم.

○ ○ ○

احمد جواد همایون - پشاور،

مقابلاً سلام گرم ما را بپذیرید. نامه ای شما را از طریق فروشدگان «پیام زن» در حیات آباد پشاور بدست آوردیم. دوست گرامی، تمامی توده های بخون خفته ای ما هم چنانچه شما متذکر شده اید ندا سرمی دهند که بالاخره دور نیست روزی که کسانی که به هر لباس و فکری بخاطر بدنامی و برپادی افغانستان و مردمش کار می کنند، به دست توانای مردم به جزای اعمال خود برسند.

○ ○ ○

رئیس پیشین «سیا»:

امریکا شوروی را به دام افغانستان کشید

هیئت تحریر شورای دفاع از مبارزات خلق های ایران - وین

(اتریش)،

از نامه گرم و پر محبت تان و بریده «کیهان» چاپ لندن در باره افشاگری رئیس پیشین «سیا»، سیاستگزاریم. آن را در همین صفحه ملاحظه می کنید. جزوه «خیرخواهی مردم افغانستان یا مشاطه گری رژیم ایران؟»، شماره دوم «ترکیدن پوقانه حکومت اسلامی» در افغانستان و پاره ای نشریات دیگر به زبان انگلیسی را با ذکر بهای آن ها برای تان فرستادیم. ضمن آرزوی موفقیت های تان امیدواریم همواره با ما در تماس باشید.

○ ○ ○

افشاگری رئیس پیشین «سیا»:

آمریکا شوروی را به دام افغانستان کشید



● برژینسکی: بلی، آمریکا پیش از شوروی وارد افغانستان شد

● ۶ ماه پیش از حمله شوروی، آمریکا کمک هایش را به «مجاهدین» افغان شروع کرد

● «چند اسلامگرای هیجان زده؟» در حالی که همه جا مرتباً می گویند و تکرار می کنند که بنیادگرایی اسلامی خطری برای جهان است...

- این حرف ها یاوه است! می گویند که غرب باید در مقابل اسلامگرایی، سیاست یکپارچه و فراگیر داشته باشد. این حرف احمقانه است چون اسلام یکپارچه وجود ندارد. بیاید اسلام را عقلانی بنگریم نه عوامفریبانه و احساساتی. اسلام با ۱/۵ میلیارد پیرو بزرگترین دین جهان است. ولی بین عربستان سعودی بنیادگرا و مراکش میانه رو، بین پاکستان نظامی و مصر طرفدار غرب یا آسیای میانه لائیک چه شباهتی وجود دارد؟ وجوه تشابه آنها هیچ بیشتر از وجوه تشابه کشور های مسیحی نیست...

کیهان چاپ لندن

(شماره ۲۹، ۱۹۹۲، جنوری ۱۹۹۸)

فرستاده اند هیچکس حرفشان را باور نمی کرد. حال آنکه این چندان هم خالی از حقیقت نبوده است... امروز پشیمان نیستید؟ - از چه پشیمان باشیم؟ این عملیات مخفی واقعاً فکری درخشان بود. پای روسها را به دام افغانستان کشید آن وقت می خواهید پشیمان باشیم؟ روزی که شوروی ها رسماً از مرز گذشتند من به پرزیدنت کارتر نوشتم: «اکنون فرصتی است تا شوروی را گرفتار جنگی چون جنگ ویتنام کنیم». حمله به افغانستان دولت مسکو را به مدت ده سال درگیر جنگی توانفرسا کرد، روحیه شوروی را درهم شکست و در نهایت به متلاشی شدن امپراتوری شوروی انجامید.

● هیچ پشیمان نیستید که به بنیادگرایی اسلامی کمک کردید و کمک و مشورت در اختیار تروریست های آینده گذاشتید؟ - از دیدگاه تاریخ کدامیک مهمتر است؟ طالبان یا سقوط امپراتوری شوروی؟ چند اسلامگرای میجان زده یا آزادی اروپای شرقی و پایان گرفتن جنگ سرد؟

- بلی. بر اساس روایات رسمی، کمک «سیا» به مجاهدین افغان در سال ۱۹۸۰ شروع شد یعنی بعد از ۲۴ دسامبر ۱۹۷۹ که شوروی به افغانستان حمله کرد. ولی واقعیت، که تا به حال پوشیده نگذاشته شده بود، اینست که پرزیدنت کارتر در سوم ژوئیه ۱۹۷۹ نخستین رهنمود کمک محرمانه به مخالفان رژیم افغانستان را، که طرفدار شوروی بود، امضا کرد. من در همان روز یادداشتی برای پرزیدنت کارتر فرستادم به این مضمون که: «معتقدم این اقدام حمله نظامی شوروی را به دنبال خواهد داشت».

● با وجود خطراتی که چنین اقدامی در پی داشت شما طرفدار آن بودید. نکنند می خواستید شوروی را تحریک کنید که وارد جنگ شود؟

- دقیقاً به این شکل نیست. ما روس ها را وادار به حمله نکردیم بلکه عمداً احتمال اینکه دست به چنین کاری را بزنند افزایش دادیم.

● وقتی روس ها می گفتند که برای مبارزه با مداخلات مخفی آمریکا به افغانستان نیرو

را برت گیتس، رئیس پیشین سازمان «سیا» در کتاب خاطرات خود به نام «From the Shadows» (از درون سایه ها) فاش کرده است که سازمان «سیا» ۶ ماه پیش از حمله شوروی به افغانستان کمک به گروه های افغان مخالف شوروی را آغاز کرده بود. «زیگنیو برژینسکی» که در آن زمان مشاور امنیت ملی جیمی کارتر رئیس جمهوری آمریکا بود، در مصاحبه ای با مجله «نول ايسرواتور» چاپ پاریس این افشاگری حیرت انگیز را تأیید کرد و آن را دامی دانست برای از هم پاشاندن امپراتوری شوروی. برگردان این مصاحبه را در زیر می خوانید:

● «رابرت گیتس» رئیس اسبق سازمان «سیا» در کتاب خاطرات خود نوشته است که سازمان های مخفی آمریکایی ۶ ماه قبل از حمله شوروی به افغانستان کمک به «مجاهدین» افغان را شروع کردند. شما در آن زمان مشاور امنیت ملی پرزیدنت کارتر بودید و لاجرم نقشی کلیدی در این جریان بر عهده داشتید. آیا این اظهارات را تأیید می کنید؟

بلال - اسلام آباد،

ضمن تشکر از نامه و تذکر غلط چاپی در توضیح عکسی در شماره قبلی «پیام زن» به همین وسیله از شما و سایر خوانندگان پوزش خواسته آنرا ذیلاً تصحیح می نمایم:



گویا فیصدی «مسلمانی» غفوری هم چندان با معیار های بعضی «برادران» جور نبود. این عکس را نشریه «دعوت» آورده با شرح ذیل:
 بناغلی غفوری با سکرتر شان
 اگر این مسجد باشد این ملا
 حال مردم بیچاره ماکه هویدا است

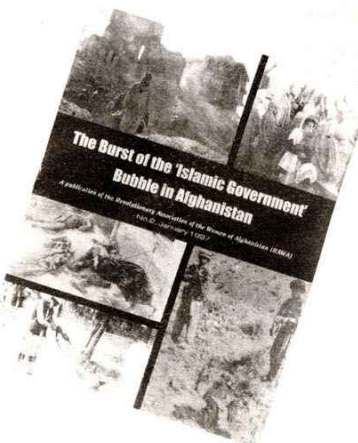
○ ○ ○

لیزا - راولپندی،

از نامه و مطلب تان تحت عنوان «ای زنان چرا» که قسمت هایی از آنرا همینجا می خوانید سپاسگزاریم. آرزو مندیم باز هم از شما نامه بگیریم.
 «شما زنان صرفاً بر جنازه های اطفال تان گریسته اید و از صبر تان در

شماره ۲

ترکیدن پوقانه‌ی «حکومت اسلامی» در افغانستان



در ۱۲۲ صفحه به زبان انگلیسی حاوی گزارشها، اسناد و تصاویر

بخش هرچه وسیعتر این نشریه خدمتی است به رساندن فریاد مردم ما به گوش جهانیان تا بدانند که مردم افغانستان زیر ساطور چگونه جانوران قرار گرفته اند.

قیمت یک شماره در پاکستان ۳۰ روپیه و در اروپا و امریکا با احتساب هزینه پست هوایی به ترتیب ۶ و ۸ دلار امریکایی.

آنرا از کتابفروشی های فروشنده نشریات «راوا» و یا از طریق آدرس ما بدست آورده می توانید.

راه غلط استفاده کرده اید. ولی آه و صدای تانرا بلند نکرده اید که چرا این ظلم و ستم در حق ما صورت می گیرد. چرا این ازدهای جنگ بنام های ملیت پرستی و قوم پرستی با کمک سیاستی خاینانه پناهگاه های ما را ویران و جگرگوشه های ما را به خون می نشاند؟ این سوال را اگر با زبان هم کرده اید ولی با عمل نشان نداده اید. این سوال را انقلاب و مبارزه شما بر ضد همه پستی ها و سیاست های میهن فروشانه و ضد مردمی حل می تواند و بس.

○ ○ ○

ی.س. - آلمان،

از نامه و پول ارسالی تان ممنونیم. پول را تاکنون نگرفته ایم لطفاً رسید بانک را برای ما بفرستید. شماره های درخواستی «پیام زن» و کاستهای «خون کابل» و «کابل انتقام شو» را برایتان خواهیم فرستاد.

○ ○ ○

گریه یا پیکاری قاطع علیه جنایتکاران بنیادگرا؟

عاقله روشن - اسلام آباد،

از نامه و شعر ارسالی تان متشکریم. شعر تان را متأسفانه قابل نشر نیافتیم. شما در شعر به مردم سوگوار ما توصیه می کنید که در برابر همه ی سختی ها و ستم ها و جنایات فقط زار زار گریه کنند. ولی چه خوب بود اگر به آنان ندا سر می دادید که بجای گریه ای که احتمالاً در برابر خاینان جهادی و طالبی می کنند، برای حصول آزادی و دموکراسی به پا خیزند. این تنها راه رهیدن از بند ستم پیشگان مذهبی است و بس.

○ ○ ○

تقاضای کتاب

«جمعیت انقلابی زنان افغانستان» جهت استفاده اعضا و غنای کتابخانه‌اش از نویسندگان ارجمند منیژه برادران (م. رها)، ف. آزاد و پروانه علیزاده متمنی است تا نسخه‌هایی از نوشته‌های ارزنده شان به ترتیب «حقیقت ساده» (در سه دفتر)، «یادهای زندان» و «خوب نگاه کنید، راستی است» را برای ما بفرستند. از سایر دوستان نیز خواهشمندیم ما را در تهیه آثار بالا کمک کنند. ما به صد‌ها نسخه از آن‌ها نیاز داریم.

لطفاً قبل یا همزمان با ارسال هوایی یا زمینی کتاب‌ها ما را در جریان بگذارید.

آدرس پستی:

RAWA, P.O.Box 374, Quetta, Pakistan

صبور زمانی - آلمان

از دریافت دو نامه و مطلبی در رد نامه انگارگر که با اندک اختصاری در همین شماره بجاپ رسیده و از دعوت شما بخاطر سفر یکتا از اعضای «راوا» به آلمان سپاسگزاریم. متأسفانه فعلاً بعلت گرفتاریهای زیاد نمی‌توانیم به این دعوت پاسخ مثبت دهیم. ولی در آینده حتماً موضوع را در نظر خواهیم داشت.

○ ○ ○

ع. عمر - پشاور

مطلب شما تحت عنوان «حتی زنان پرچمی و فاحشه‌ها نیز بر نبی مصداق‌ها شرف دارند» را بطور کامل در همین شماره آوردیم. آرزو مندیم همیشه مطلبی از شما داشته باشیم.

برایتان سلامتی و امید و استواری تمنا می‌کنیم. □

○ ○ ○

انعکاس نامه‌های ذیل در شماره بعدی

اسد کورگانی - امریکا (در رد بنیادگرایی و دفاع از حزب خلیلی!)،
پ.رتیل - کانادا (شعر «تساویر» خنجر بر خنجره‌ی واصل باختری)،
جبار زمانی (در پاسخ به نامه زیر قروس)،
شیر - پشاور (موضع گیری مادر باره انتخابات ایران)،
قیام - غزنی (در دفاع از «فرهنگیان» تسلیم طلب)،
م.اخگر - اسلام آباد (خواهران عزیز، صدایان آشناست)،
نوریه - اسلام آباد (موضع ما در مورد کشاکش امریکا با عراق)،
د افغانستان دملی یوالی اسلامی جرگه - آلمان، غ.ج. باختر - هالند،
ن.حسین - جهلم پاکستان، و سهیلا ابراهیمی - دنمارک،

از دوستان ذیل که گزارشهای ارسالی شانرا در همین شماره گنجاندیم، سپاسگزاریم. آرزو مند دریافت مرتب گزارش ازین دوستان خویش می‌باشیم.

آذرنوش - کابل، آریا - رهپو - کابل، احمد - ننگرهار، ایمل یمگانی - کابل،
جاوید - ننگرهار، حبیبه - غزنی، خالد - فراه، خالد هوشمند - کابل،
خیراندیش - بامیان، ذبیح - ننگرهار، رباعه لطیف - کابل، رحیمه - کابل،
زرلشت - کابل، زمزی - کابل، ستاره - کابل، س. حبیبی - فراه، سحر - کابل،
سلمان - کابل، سمندر - کابل، سیمین - کابل، شکیلا - کابل، شیمیا - کابل،
صمد - کابل، عبدالله - کابل، علی فریاد - بامیان، غ.ک. - بامیان، فاخره - مزار،
فرهاد - نجراب، کریم - کابل، لطیفه یمگانی - کابل، ماری - هلمند،
محبوبه خواهانی - کابل، محمد اسلم - کابل، مختار - کویت، مرغله - کابل،
ن. شجر - کابل، ن.م. - کابل، واحد - کابل، وژمه سبا - کابل و ه.ت. - کابل.

با تشکر از کلیه دوستان کمک کننده.
در حالیکه اکثریت مردم بینوای ما از دسترسی به حتی سه وقت نان محروم اند، کمکهای خواندگان ما از داخل کشور بی نهایت ارزشمند است و امیدواریم به همین وسیله درود و تشکر قلبی ما را بپذیرند.

آرام	۵۰۰۰	افغانی	سعید	۱۱۰۰۰	رر
ابراهیم	۱۰۰۰	رر	سپوژمی	۸۰۰۰	رر
افشین	۱۱۰۰۰	رر	سعیده	۵۰۰۰	رر
اکمل	۱۰۰۰۰	رر	سلیمان	۱۰۰۰۰	رر
انجنیر تواب	۱۲۰۰۰	رر	سودابه	۲۵۰۰۰	رر
انجنیر هوشمند	۲۰۰۰	رر	سهیلا	۸۰۰۰	رر
تمنا	۲۹۰۰۰	رر	سیمین	۹۵۰۰	رر
ثریا	۱۱۰۰۰	رر	صفورا	۱۰۰۰۰	رر
جاوید	۶۰۰۰	رر	عارفه	۹۰۰۰	رر
جمشید	۲۵۰۰۰	رر	فاروق	۲۰۰۰	رر
جمشید کامل	۱۰۰۰۰	رر	فتاح	۱۰۰۰۰	رر
حمیرا	۱۰۰۰۰	رر	فریما	۱۰۰۰۰	رر
خالد	۱۱۰۰۰	رر	قادر	۵۰۰۰	رر
خلیل	۱۱۰۰۰	رر	ماریا	۱۰۰۰۰	رر
خورشید	۱۰۰۰۰	رر	مینا	۱۰۰۰۰	رر
ذکیه	۵۰۰۰	رر	وژمه	۲۰۰۰۰	رر
رامش	۳۰۰۰	رر	هما	۵۰۰۰	رر
رحیمه	۳۰۰۰۰	رر	یوسف	۲۹۰۰۰	رر
رسول	۲۰۰۰	رر	یما	۲۵۰۰۰	رر
زرلشت	۸۰۰۰	رر	زحل	۵۰۰۰	کلدار
زرمینه	۱۵۰۰۰	رر	میترا	۱۰۰	دالر
ژیلا	۱۹۰۰۰	رر	Jane O'Reilly	۱۰۰	دالر

نشریات رسیده

About Iran... - Disruption of speech by renowned dissident poet, Ms Simin Behbahani in Tehran, oct. 1997
ACBAR - News Summary, Nov. 1997 and Jan. 1998
Afghanistan: Continuing atrocities against civilians, Amnesty International, Sep. 1997
Afghanistan: Reports of mass graves of Taliban militia, Amnesty International, Nov. 1997
Afghanistan - First publication of Australian Relief committee for Afghanistan
ARIC BULLETIN- ACBAR Resource and Information Center, No. VIII/11, 12, Nov. and Dec. 1997
As - Salamu' Alykum - Muslim Peace Fellowship, No. 7 Sep. 1997
CCA Newsletter - Department of human rights, Vol. IV, No.5 and 6, Oct., Dec. 1997
COLORS - A magazine about the rest of the world, Nov. Dec. 1997
Islam, Their Belifs and practice - No. 60, Dec. 1997
News and Views - Women's environment and Development Organization, Vol. 10, No. 2, Sep. 1997
PUCL Bulletin - People's Union for Civil Liberties, India, No.1 and 2, Jan, Feb 19987
Women in Action -Isis International, No.3, 1997
The concept of Ijtihad in Islam - Vol. 7, 1997
The Warlord A.R. Dostum: A blood stained chapter in the history of Afghanistan, Written by A.Q. Mahger
20 Years service to the community 1977 - 1997

سایر اسناد

فصلنامه بنیاد مطالعات آسیایی (شرق میانه) - سال اول، تابستان و پاییز ۱۳۷۶
 اعلامیه انجمن استادان و معلمان افغانستان - ۱۶ اسد ۱۳۷۶
 اعتراض به سرکوب و خفقان:
 آقای ابراهیم یزدی رهبر نهضت آزادی را آزاد کنید - آذر ۱۳۷۶
 نامه سرگشاده سازمان غوین الملل به حضور محترم حجت الاسلام والمسلمین سید محمد خاتمی در آستانه آغاز ریاست جمهوری ایشان - آگوست ۱۹۹۷
 «وضع سیاسی ایران و دورنمای آن» متن کامل سخنرانی هواداران اتحادیه کمونیست های ایران (سربرداران)، نوامبر ۱۹۹۷
 دستان خونبار جلادان جمهوری اسلامی از کردستان کوتاه باد! - (سربرداران) آذر ۱۳۷۶
 صادرات فیلم از طرف جمهوری اسلامی در خدمت چه اهدافی است؟ - شورای دفاع از مبارزات خلق های ایران، اکتبر ۱۹۹۷

از دوستان «اتحادیه سوسیالیست های انقلابی ایران» بخاطر ارسال آثار ذیل سپاسگزاریم:

حدود و امکانات عمل اتحادیه صنفی - از انتشارات

مارکسیستی (۲) - پری اندرسون

تزهایی درباره اخلاق کمونیستی در روابط زناشویی

- از کولتانی

وحدت مادی عالم هستی - از انتشارات مارکسیستی (۲) - د. گریبانف
 نهضت های انقلابی در آمریکای لاتین از بولیوار تا گوارا

- از انتشارات مارکسیستی (۲) - کوندرا ترو

بیانیه کمونیست - کارل مارکس و فردریک انگلس - انتشارات فانوس

آوای زن - نشریه زنان ایرانی، شماره ۳۰، پاییز ۱۳۷۶
آن - خبرنامه، عبور ایسوسی ایشن کا ترجمان، شماره های ۷ و ۸ اکتبر و دسامبر ۱۹۹۷، جنوری ۱۹۹۸
آینه افغانستان - شماره مسلسل ۶۶، عقب ۱۳۷۶
اتحاد کار - ارگان مرکزی سازمان اتحاد فداییان خلق ایران، شماره های ۴۴ و ۴۵، ۱۳۷۶
افغانستان - دافغان اطلاعاتی مرکز خپرونه، د ۱۹۹۷ کال د نوامبر میاشتی ۱۳ گڼه
افغان ملت - به اروپا کی د افغان ټولنپال ولسواک گوند خپرونه، د ۱۳۷۶ کال، ۱۷ و ۱۸ گڼی
اترناسیونال - نشریه حزب کمونیست کارگری ایران، شماره ۲۶ دی ۱۳۷۶
انگار - نشریه ای به زبان اردو، نوامبر ۱۹۹۷
انقلاب اسلامی در هجرت - شماره های ۴۲۵ الی ۴۳۰، ۱۹۹۷
بلوچی - ماهنامه ای به زبان بلوچی، شماره ۱۲۷، جنوری ۱۹۹۸
بولتن شورای ملی مقاومت ایران - شماره های ۱، ۲، آذر و دی ۱۳۷۶
بولتن نظرات - از انتشارات حزب رنجبران ایران، شماره های ۹ و ۱۰، اسد و سنبله ۱۳۷۶
پر - از انتشارات بنیاد فرهنگی پر، شماره ۱۲۳، آذر ۱۳۷۶
پگاه - نشریه اجتماعی، فرهنگی و ادبی، شماره های ۳۰ الی ۳۴، ۱۹۹۷
پلوشه - دکراچی نه پښتو میاشتنی ادبی خپرونه، د ۱۹۹۷ کال ۹۱ و ۹۲ گڼه
پیام فدایی - ارگان چریک های فدایی خلق ایران، شماره های ۱۵ و ۱۶، شهریور و مهر ۱۳۷۶
پیوند آزادی - نشریه جامعه زنان ایرانی برای دموکراسی، شماره ۹، بهار ۱۳۷۶
توفان - ارگان سیاسی مشترک جهت تدارک کنگره مؤسس حزب واحد طبقه کارگر ایران، شماره های ۱۳۶، ۱۳۷۶
جفاکش - ماهنامه ای به زبان اردو - انسانی حقوق اور مزدوروں کا ترجمان، شماره های ۱۲، ۱۹۹۷ و ۱، ۱۹۹۸
جهان امروز - نشریه حزب کمونیست ایران، شماره ۲۶، مهر ۱۳۷۶
خپلواکی (آزادی) - نشریه مرکزی سازمان ملی دموکراتیک آوارگان افغانی، شماره ۳۱، دسمبر ۱۹۹۷
درد دل افغان - نشریه آزاد و علاقمند به دیموکراسی و حکومت مردمی، شماره ۱، نوامبر ۱۹۹۷
راه آینده - در دفاع از مارکسیسم و سوسیالیسم، شماره های ۳۷ الی ۳۹، ۱۳۷۶
روزگار نو - نشریه ای در خدمت آزادی و حق حاکمیت ملت ایران، شماره های ۱۸۸، ۱۳۷۶
کار - نشریه سازمان فدائیان (اقلیت)، شماره های ۳۰۷ الی ۳۰۹، ۱۹۹۷
کارگر سوسیالیست - نشریه اتحادیه سوسیالیست های انقلابی ایران، شماره های ۴۸ و ۴۹، ۱۹۹۷ و ۱۹۹۸
کمون - ارگان سیاسی - تئوریک شورای کار، شماره ۱۲، آذر ۱۳۷۶
گاهنامه - گاهنامه همایش زنان ایرانی، شماره ۷، اکتبر ۱۹۹۷
گزارش - شورای دفاع از مبارزات خلق های ایران، شماره ۱۱، دی ۱۳۷۶
سروه - نشریه ای به زبان کردی، شماره ۱۳۶، ۱۳۷۶
لیکوال - میاشتنی خپرونه، د ۱۹۹۷ کال ۱۲ گڼه او د فبروری میاشتی ۲ گڼه
مجاهد - نشریه مجاهدین خلق ایران، شماره ۳۶۶ آذر ۱۳۷۶
مزدور جد و جهد - نشریه ای بزبان اردو، هفت روزه، تریدیونین اور سوشلسٹ تحریک کی آواز، جنوری و فبروری ۱۹۹۸
نبرد خلق - ارگان سازمان چریک های فدایی خلق ایران، شماره های ۱۵۰ الی ۱۵۲، ۱۳۷۶
هماهنگ - در راه سازمان یابی فمینیستی، شماره ۴، ۱۳۷۶

زندانی را که یگانه نان‌آور خانه بود، آزاد سازد. ولی طالب این بار هم پول را می‌گیرد اما زندانی هنوز در زندان بسر می‌برد. فرزندان شهناز در شمالی زندگی می‌کنند. شهناز آنقدر پول ندارد تا خود را آنجا نزد آنان برساند.

واحد

جنایت و بی‌ناموسی طالبان

به تاریخ ۱۴ میزان ساعت ۹ بجه یک تعداد طالب‌ها که در کوچه‌های تایمی گردش می‌کردند یکی از آنان به دیگرش گفت: «ملا صاحب، آن خانه را دیدید که چقدر مقبول است. شاید که مال لوکس هم داشته باشد.» بعدها مطلع شدم که طالبان به همان خانه هجوم برده بودند. اینان ساعت ۲ شب وارد خانه می‌شوند و تمام اعضای خانواده را در یک اتاق انداخته و طالبان به جان دختران جوانی که در اتاق دیگری بودند می‌روند. ابتدا یکی از این وحشی‌ها به اتاق آنان داخل می‌شود و دو نفر دیگر را با اشاره سر می‌خواهد. جانان مذهبی دختر صاحب خانه را که پشتون نام داشت و یک ماه قبل با پسر خاله‌اش نامزد شده بود مورد تجاوز قرار می‌دهند. این مدعیان شریعت محمدی در بی‌ناموسی شان به حدی جانورمنشی می‌کنند که دختر جوان در چنگال دهنش شان جان می‌بازد. بعد قاتلان بدذات تمام اموال خانه را نیز با خود می‌برند.

خون محصلان برای خیانتکاران

به تاریخ ۸ اسد ۷۶ روز پنجشنبه ساعت ۱۰:۳۰ صبح که تمام محصلان چهارده‌گانه پوهنتون مصروف پیشبرد دروس خویش بودند، به تعداد هفتاد الی صد نفر از طالبان، پوهنتون کابل را محاصره کرده و به شکل دزدانه وارد می‌شوند.

نخست به پوهنخی حقوق و علوم سیاسی داخل شده بدون اجازه از ریاست یا معاونت پوهنخی وارد صنف می‌شوند. این در حالیست که سه نفر طالب همراه با دو نفر داکتر که بکس‌های بسیار بزرگ به دست داشتند بلادرنگ مصروف توزیع یک قوطی آب میوه به هر محصل می‌شوند. محصلان که هیچ آگاهی از توزیع آب میوه و وارد شدن آنان بدون اجازه استاد ندارند حیران مانده و به جوس‌ها نگاه می‌کنند. در این اثنا یکی از این طالب‌ها که ریش بسیار دراز داشت مانند یک حیوان درنده با دندان‌های بسیار کشیف و دهن بسیار کلان خنده‌کنان می‌گوید: «ای مال‌های چاق و فربه زود زود بخورید که ما وقت نداریم.» و به داکتر می‌گوید که مقدمات کار را فراهم سازد. داکتر هم بدون اینکه حرفی بزند بکسش را باز کرده و از هر محصل ۵۰۰ سی‌سی خون می‌گیرد.

گزارش‌هایی از سرزمین

مرغره

فساد و جنایتکاری اسحق نظامی

«پروفسر» اسحق نظامی رئیس رادیو تلویزیون این قلمقله‌گر «رادیو صدای شریعت» که به گفته مردم کابل وی در رادیو بستر انداخته، زن سوم می‌گیرد. طالبان که از به قدرت رسیدن در کابل کیف می‌کنند از زرده‌های بالا تا پایین درهوس وصلت به دختران کابل می‌سوزند. نظامی این ژینگولوی چشم‌چران، وقتی چشمش به دختر همسایه می‌افتد، «گرفتار» او می‌شود و با تهدید و تطمیع پدر دختر را وامی‌دارد و این وصلت صورت می‌گیرد. این دختر خیاشنه یاسین چادری فروش است که قبلاً با جوانی نامزد بود. وقتی یاسین از این امر مطلع می‌شود، آن را خلاف قوانین اسلامی و اخلاقی خوانده می‌گوید: «من نمی‌توانم گردنم را بسته کنم. این دختر نامزد دارد. چون نامزدش در دوره ربانی شغلی داشت، از شر طالبان فرار نموده و از همه مهمتر که مراسم نامزدی فلمبرداری هم شده است.» آقای «پروفسر» صاحب برای آنکه هم دختر از دستش نرود و هم تعفن این جنایت بالا نشود، یاسین چادری فروش را به زندان می‌اندازد. وی تا حال در زندان بسر برده و تحت شکنجه قرار دارد.

آریا (ره‌بو)

رشوه‌گیری طالبی «اصول» هم نمی‌شناسد!

داکتر عبدالهادی یکی از کارمندان بانک خون ملالی زیرتوتون بوسيله طالبان به جرم «شمالی‌وال» بودن زندانی می‌شود. شهناز خانمش بعد از سرگردانی زیاد توانست رد او را بیابد که در پلچرخی زندانی است و روزگار بی‌نهایت دشواری را می‌گذراند. خانم داکتر وقتی متوجه شد که زندانیان بی‌گناه یکی پی دیگری با پرداخت پول معینی می‌توانند آزاد شوند، با یکی از طالبان قندهاری در مورد صحبت می‌کند. طالب در بدل آزادی داکتر مبلغ ۳۰۰ لک افغانی رشوه می‌طلبد و زن هم مجبور می‌شود پول را قرض گرفته بپردازد. ماه‌های گذرد ولی زندانی آزاد نمی‌شود. بالاخره طالب دیگری وارد معامله می‌شود و تضمین می‌کند که در بدل پرداخت صد لک افغانی زندانی را آزاد سازد. اینبار فاسیل زندانی با هزار مشکل و قرض و فروش دار و ندارش در شمالی، مبلغ مذکور را تهیه و به طالب می‌دهد تا

محتسب در وزارت معارف

رئیس اداری وزارت معارف دفتر کار خود را دقیقاً به شعبه محتسبین بدل نموده است. وقتی مراجعین عرایض خود را به وی پیش می‌نمایند قبل از اجرای کار، آنان را زیر بازخواست سوالات عقیدتی قرار می‌دهد که مثلاً فرایض وضو و نماز را بگوید، دعای قنوت را بخواند و... اگر درست جواب داد خوب در غیر آن مورد تحقیر و توهین قرار می‌گیرد و کارش اجرا نمی‌شود.

مراجعین اکثراً می‌کوشند از اجرای کار خود بگذرند ولی با

عبداله

چرا طالبان از آهن‌پاره‌ها می‌ترسند؟

ساعت ۵ عصر ۱۴ قوس از جوار سینمای بریکوت می‌گذشتم. متوجه شدم که دو طالب مسلح فضل‌احمد باشند. ده‌مزنک، کارگر جمع‌آوری کثافات مربوط ملل متحد را چنان وحشیانه لت و کوب می‌کنند که بیننده را وحشت می‌گرفت. فریادهای فضل‌احمد بلند بود و عذرخواهی می‌کرد. ولی طالبان رحم نکرده با کیبل و مشت و لگد به جانش افتیده بودند و سرانجام وی را کشان کشان به حوزه امنیتی بردند. فضل‌احمد فردای آن روز با پاهای پندیده و به کمک چوب لنگان لنگان به طرف محل کارش روان بود. وقتی از وی جریان را پرسیدم گفت: «جرم چیزی نبود. فقط در ختم کار با یک توت‌ه آهن که از میان کثافات یافته بودم به طرف خانه می‌رفتم که دو نفر طالب مرا گرفتند که چرا آهن را می‌بری؟ گفتیم از دولت و یا از خانه کسی نگرفته‌ام از میان کثافات پیدا کردم. طالبان لعنتی مرا لت و کوب کردند و به حوزه امنیتی بردند و در آنجا نیز به شدت کیبل‌کاری شدم.» بعد گفت: «چند لحظه پیشتر از من دو بچه خرد سن را نیز به جرم دزدی آهن بدتر از من لت و کوب کردند. از خدا نمی‌ترسند مردم را بدون گناه لت و کوب می‌کنند. جرم و گناه خود را اصلاً نمی‌بینند.»

با خود گفتم شاید طالبان می‌ترسند که مبدا مردم از این آهن‌پاره‌ها تانک و توپ ساخته و گلیم «امارت اسلامی» شان را به هوا بپرانند!

رذالت ذکریا وکیل‌گذر نوآباد ده‌مزنک

به تاریخ ۱۲ قوس ۷۶ محمد بشیر از اهل پنجشیر باشند نوآباد ده‌مزنک به وکیل‌گذر ذکریا خان که قبلاً یکی از سرگروپ‌های ربانی بود و فعلاً به صفت وکیل‌گذر نوآباد ده‌مزنک و به مثابه اجنت طالبان در مؤسسه ملل متحد اجرای وظیفه می‌نماید مراجعه نموده و از وی می‌خواهد تا اسمش را در لست کارگران جمع‌آوری کثافات مربوط مؤسسه مذکور ثبت نماید. ذکریا جهت ثبت نام از بشیر پول طلب می‌نماید. محمد بشیر حاضر به دادن رشوه نمی‌شود. سپس وکیل‌گذر وی را دشنام داده و به مأموریت طالبان در ده‌مزنک راپورش را می‌دهد. طالبان محمد بشیر را به مأموریت احضار کرده بعد از لت و کوب مفصل موی سرش را تراشیده.

به هر رنگ خواهی جامه میبوش

من از طرز خرامت می‌شناسم



به اصطلاح معاون وزارت خارجه افغانستان عبدالله با سرمشی ملل متحد کوفی عنان در ملل متحد، سپتامبر ۱۹۹۷

آقای داکتر عبدالله،

در ادعانامه علیه تو لازم نیست فقره‌های بی شماری از خیانتها و جنایتها را درج کرد، فقط کافی است در آن بیاید که: یادت هست که در ملل متحد چگونه خود را آراسته و با گرانترین و آخرین مود دریشی لیس کرده بودی و به مردم سوگواری مپوزخند می‌زدی؟ آیا با آن فیشن عروسک مانند و مضحک می‌خواستی چهره‌ای «لیبرال»، «انسانی»، «متمدن» و «باف‌هنگ» را به خود بگیری و به جهانیان بگویی که چون دریشی و نکتایی را «حرام» نمیدانید، پس میزان خیانتکاری و جنایت پیشگی شما گنگسترهای جهادی کمتر از طلبه ناکرام بوده و پشت کف و کالرت هیچ شمشیر خونباری پنهان نیست؟ تو «بچه فلم» جهادی صرفاً به همین جهت به اشد مجازات محکوم هستی.

خنجری بر حنجره‌ی دژخیمان

به «فرهنگیان» خاین و تسلیم طلب

شاعر مبارز م. آزرم سالها قبل «پیشواز» را برای پ. ن. (پرویز نیکخواه) که باوصف مقاومت طولانی زیر شکنجه رژیم مستعظمی ایران، سرانجام ترسید و لرزید و به ساواک تسلیم شد، سروده بود. اکنون ما این شعر را به پرویز نیکخواه های وطنی، دلاور و وطنی، و صاف باختری، صورالهی سیاهستگ، لطیف ناطقی، فاروق قزاقی، اشکنازگر، بیرنگ کوهدانی، رهنورد زریاب، دکتر عسکر موسوی، اکرم عثمان، نبی مصداق و سایر «دولت‌گان» «شاعران» پیشکن می‌کنیم که اغلب بدون تجربه حتی مشت و لگدی از دشمن، نخست جمع شدن دور دستر خوان روسها و میهن‌فروشان برجمی و خلقی را پذیرفتند و بعد هم از ۶ سال به اینسو «اسلامی» شده، سر بر درگاه خون و خیانت و ذلالت جلدان بنیادنگر نهاده و افغانستان اسیر کرکسان و کل کائنات را از منشور و شعر و ادب ناب و غیر سیاسی و نظاره می‌کنند!

پیشواز

از شهربند فاجهی آید
مردی که پشت و تار و آفتابش را
در منزل دوراهی سودا و استقامت
از شتاب‌نگل بسته
وینک چو سلطان سیج
دکوه نامی باور مردم می‌کرد
باشکلی چهره و توجیه
بر رویه گشایش یک در
بر رویه پذیرش یک آشنا.

از شهربند فاجهی آید
آنگشت فنج،
زشت،
تماشائی
آلوده جان فاجه سودا.
یاران من!
مشورید!
اورا امان دهید، تماشائی است!

مکر
مشتی که،

پنک خشنش یابد
بر خاندانی

اعتماد

مردم

می‌کند
عقل که هیچ دری دیگر

دگاه بوس را

پذیره نخواهد بود

یاران من!

مشورید!

اورا امان دهید، تماشائی است!

بیوده پرستی زندان سائل

این سج

دکوه نامی باور مردم،

- دریست -

در باهر زجر عشت بسته است

دکوه نامی باور مردم

بیداری،

اعتماد به دشمن را،

بردارست تجربه سلب کرده است

دکوه نامی باور مردم،

خونخسای تازه شهید

خوشید نامی روشن بر مانند

اورا امان دهید!

یاران من!

چقدر تماشائی است!

مردی که در محله شهید

دژخیم را فرشته نخواهد...

ای سامری!

تنهایی عظیم،

عذابت بس!

در هیچ آستان اجابت

با سائل زحیه تو رحمت نیست

ای،

در درون خوشستن غیش،

در بدر

جز مرگ،

بی‌پسکی،

پاخت نخواهد گفت.

کانتینر زندانی می‌کنند که روز بعد با چندین بار توبه کشیدنها رها می‌شود.

ستاره

جنایت طالبی

مادری با دو دخترش توسط طالبان ربوده می‌شود. او بعد از یک شب با دختر کوچکش رها می‌گردد اما دختر بزرگ در چنگ طالبان می‌ماند. داستان تلخ این اختطاف را گزارشگر «پیام زن» از زبان مادر آن دختر چنین حکایه می‌کند:

«روز پنجشنبه به تاریخ ۵ قوس ۷۶ من بی‌بی شیرین با دو دخترم عاده بیست ساله و عابده دوازده ساله ساعت ۶ شام برای پختن نان به نانوائی نزدیک هتل زرافشان واقع خواجه بغرا خیرخانه روان بودیم که ناگهان موتر دانستن طالبان نزدیک ما توقف نموده و می‌پرسد که شما «سیاه سران» در این شام به کجا می‌روید. گفتیم که ما برای خمیر کردن به نانوائی می‌رویم. اما طالبان فاسد و جنایتکار که از قبل نقشه اختطاف را داشتند ادعای ما را قبول نمی‌کنند. هرچند گفتیم که ما بیچاره هستیم و هیچ مدرک دیگر برای بدست آوردن پول ونان نداریم و مجبور هستیم که در نانوائی کارکنیم تا از گرسنگی نمیریم. درندگان طالب نپذیرفته و ما را به زور و تهدید به داخل موتر انداخته و گفتند که ما را به حوزه امنیتی می‌برند تا بدانند که واقعاً نانوایان هستیم یا نه.

بعد از مدتی که موتر حامل ما از کنار حوزه می‌گذرد ما فهمیدیم که طالبان دروغ گفته و در حقیقت اختطاف شده ایم. فریاد کشیدیم و گفتیم ای بی‌ناموس‌ها ما را به کجا می‌برید. اما طالبان ما را با سلاح تهدید نموده و خاموش ساختند. موتر برای چند ساعت در قسمت‌های مختلف شهر گردش می‌کند تا بالاخره شب به دشت قصبه می‌رسد و طالبان در آنجا پیاده می‌شوند. نیمه‌های شب مردی که پشتو صحبت می‌کرد نزد ما آمد و خود را قومندان طالبان معرفی کرد. وقتی او می‌بیند که ما زیاد گریه و زاری می‌کنیم از طالبان زیر دستش می‌پرسد که من به شما چه گفته بودم؟ بلافاصله دستور می‌دهد که اینها را صبح به خانه شان ببرید. طالبان ظاهراً قبول می‌کنند اما صبح یکی از آنان قرآن را آورده برایم می‌گوید: «بخاطر قرآن حرف مرا قبول کن و دخترت را برابم بده. من دخترت را به خانه کاکایم می‌برم و نزد پدر دختر به خواستگاری می‌آیم.» من قبول نکردم. طالب وقتی می‌بیند که دیگر چاره‌ای ندارد هر سه ما را به موتر انداخته و به محلی که ربوده شده بودیم می‌آورد. من و دختر کوچکم را از موتر پایین انداخته عاده را با خود می‌برد.

بعد از جستجو و تلاش زیاد، بالاخره شوهرم توانست طالب مذکور را پیدا کند. او ضمن تهدید با سلاحش به شوهرم گفت: «من با چند دوست دیگر طالبم می‌آیم و تو شیرینی دخترت را به من بده و از جریان ربودن دخترت هم به کسی چیزی نگو.» شوهر بیچاره‌ام

از ترس به او جواب مثبت داده و شیرینی دخترم را برایش می‌دهد.»

طالبان خود را نسبت به برادران کثیف جهادی شان مسلمان‌تر می‌تراشند و به این طریق طالب مذکور حاضر می‌شود که عاده را به عقد نکاح «شرعی» خود درآورد و جنایتی را که مرتکب شده است، رنگ و لعاب شرعی و اسلامی دهد.

سیمین

جانور صفتی طالبی

حسن نام یکی از طالبان ولایت زابل که در کابل آمده بود بعد از چند روز با خواهر خواجه نام که از شمالی بود نامزد شده و خواجه را که به جرم داشتن تفنگ، زندانی شده بود آزاد می‌سازد. حسن به خط اول شمالی فرستاده می‌شود ولی از آنجا فرار نموده با خیاشنه کلان خود رابطه برقرار می‌سازد و این بار می‌خواهد او را به زنی بگیرد. اما با مخالفت تمام وطنداران جمیله روبرو می‌شود و بناءً به کویت پاکستان می‌رود تا شاید از آنجا با پلان دیگری قصدش را عملی سازد.

شکیلا

وقتی طالب دزد گیر می‌افتد

به تاریخ ۱۰ قوس ۷۶ طالبی در ساحه فروشگاه در یکی از دکانهای خوراکی فروشی بالا شده و از دکاندار چیزی می‌خواهد. دکاندار که مصروف حساب کردن پولهایش بود، آن را بالای میز می‌گذارد تا به طالب سودا بدهد. در این اثنا طالب فرصت را غنیمت دانسته پول را گرفته و خونسرد از دکان خارج می‌شود. دکاندار متوجه شده فریاد زنان می‌دود و طالب را محکم می‌گیرد. از سروصدای دکاندار همه مردم جمع شده و وی با صدای بلند به مردم می‌گوید که «این طالب پول هایم را دزدی کرده» و خطاب به دزد شریعتی چیغ می‌زند که «ای نامرد، مال تمام ملت را خوردی و جیبهای خود را از دالر پر کردی چرا پول مرا که سالها جان کنده و به خون جگر بدست آوردم دزدی می‌کنی؟» طالبان دیگر آهسته آهسته به جمع پیوسته و هیچگونه عکس العمل از خود نشان نمی‌دادند و صرف تماشا می‌کردند. ناگهان از میان جمعیت زنی با صدای بلند گفت: «مردم از درماندگی و بیچارگی دست به دزدی می‌زنند و دستهای شان قطع می‌شود. طالبی که دارو و کلدار در جیب دارد کی دستش را قطع خواهد کرد. شما دشمن ملت هستید.» طالبان تماشاگر فقط از سر خجالت بود که به زن گفتند «خاموش باش و صداقت را نکش» و او را به باد کبیل کاری و فحاشی نگرفتند.

مرغلره

«لشکریان اسلام» عامل خودکشی زنان

طالبی به نام عبدالقیوم که وظیفه اش نامعلوم بود ۴۰ روز متواتر خواستگاری من (شبنم) آمد. او را زوجی (بریالی و کریمه) به خانه ما رهنمایی کرده و از طالب مذکور هم فراوان تعریف و تمجید می نمودند. یک روز شام کریمه که زن چاپلوس و پستی است به مادرم گفت شیرینی بیاورد. مادرم قبول نکرده بالاخره خودش به آشپزخانه ما رفته شیرینی و چای را آورده در پیشروی پدر می گذارد. پدرم که در این مدت جز از طریق بریالی و کریمه شناختی از قیوم طالب بدست نیاورده بود در دو راهی مانده و نمی دانست چه کند. اومی دانست که اگر به رضا نشود به زور بالايش خواهند قبولاند. هنوز در فکر عمیق فرو رفته بود که کریمه شیرینی را بر سر قیوم پاشید. در آن لحظه احساس کردم که تمام بدبختی ها به استقبال آمده است. شب را تا صبح بیدار بودم. من، پدر و مادرم هر سه دیوانه شده بودیم.

فردا صبح وقتی خانه بریالی رفتیم قیوم طالب نیز آنجا حضور داشت. من با جرأت خطاب به طالب گفتم که «من با تو زندگی نمی توانم». پدرم نیز پیش پای بریالی افتاده عذرکنان گفت: «دخترم خوش نیست. از این مسئله بگذرید.» وی در مقابل گفت: «شب قبل شیرینی داده شد و همه خبر شدند که ما شیرینی گرفتیم.» بعداً کریمه گفت که شبنم را کسی جادو کرده باید از ملایی برایش تعویذ گرفته شود. نزد ملا رفتیم ولی دادن تعویذها هیچ تأثیری بالايم نکرد.

چند روز بعد خانه ی کاکایم رفتیم. بریالی و کریمه می خواستند تا از کاکایم نیز شیرینی بگیرند. در این هنگام برایم شوک عصبی پیدا شده و ضعف کردم. کاکایم برایشان گفت که از این مسئله بگذرند ولی آنان با حرف های تهدیدآمیز از او شیرینی گرفتند. بالاخره به شمالی رفته و از کاکای بزرگم نیز به زور شیرینی گرفتند. روز شیرینی خوری خرد ۲۵۰ لک افغانی به بشقاب گذاشتند و مصرف شیرینی خوری بزرگ را به روز بعدی گذاشتند. قیوم طالب گفت باید در این خانه (خانه بریالی) برایم جا بدهید زیرا در کابل کسی ندارم. ما باید مثل زن و شوهر باشیم در غیر آن داتسن را آورده ترا به قندهار می برم. پدرم عروسی مرا که یگانه فرزندش بودم قبول کرد. به تاریخ ۷ جوزای ۷۶ محفل عروسی برپا شد و پدرم به این گمان که مصارف را طالب به عهده می گیرد، پول را از جیب خود می پردازد.

س. حبیبی - فراه

جان باختن جوانی مبارز زیر شکنجه ی طالبی



به سلسله بگیر و ببندهای طالبان در شهر فراه و آزار و اذیت مردم آن ولایت، به تاریخ ۱۷ دلو ۱۳۷۶ عده ای به اتهام داشتن سلاح دستگیر شده و تحت شکنجه های شدید و حیوانی قرار می گیرند که از آن میان دهقانی موسوم به عبدالکریم ۲۷ ساله ولد محمد امین از قریه گجگین در همان اولین ساعات شکنجه به شهادت می رسد. قرار معلوم سایر دستگیرشدگان هم در اثر شکنجه های وحشیانه زخمهای عمیق برداشته اند و این موجب شده است که طالبان رهایی آنان را به تعویق اندازند تا آثار شکنجه تا حدودی زایل شوند. طبق گزارش، جریان دستگیری، شکنجه و سرانجام شهادت یک تن موجب ایجاد اختلاف و دودستگی بین جلادان طالبی در فراه گردیده است.

عبدالکریم که سال ها خود را وقف جنگ ضد روسی و میهن فروشان کرده بود، پس از پی بردن به ماهیت جهادیهای خاین، افتخار مبارزه برضد آنان را نیز داشت. دو برادر او معلم حبیباله و انجنیر شهباز توسط روسها و غلامان شان به شهادت رسیده بودند.

از او زن و سه فرزند بجا مانده است. عبدالکریم با شهامت و مردمداری ایکه داشت بین همه اهالی گجگین و بسیاری از مناطق دیگر فراه از احترام و محبوبیت فراوان برخوردار بود. شهادت او خشم و انزجار شدید مردم فراه را علیه طالبان برانگیخته است.

که گل بی بی بود در فغانستان ...

کیست میان سنجھا؟

چه نابزد باغچه سارنگ
دو گل متاب پشمرده پستانهاش
بی ریشه به خاک، رانهاش.

خزۀ عشق

برنگ

سرخ باشد.

کیست میان سنجھا؟

- اودر وبای این سال
تیس ترک سلامت بوده

در خبا آسوده که طابن کر (ام) زنده را بزم زن سنگ را راند
عمر سبزه. طابن آنگه پسر جوان زن محکم را داد است
تا سنگ اسفرا بر پیکر نیده جان مار بزند. (این قصه حاصل
دین خدیه. تا سینه سینه. بی روح محال خواهم شد
نظر تان را در مورد این قصه در راسته مدام. جودش را
داشته سطر چند را سبب گزاف خواهم بود.

۹۷،۷،۲۸

عشق باخته

اوجان باخته.

کیست که سنگ می زند؟

جمع و بازده.

اوزیاهی شج تن زده

اوبه پیدای تش نوکرشته

اوبه میان توپها خرابه ما

ترس و نفرت و خون

در حلقه تب

هذیان آیات

سنگ باشد.

- سنگ نخت را که بر زده؟

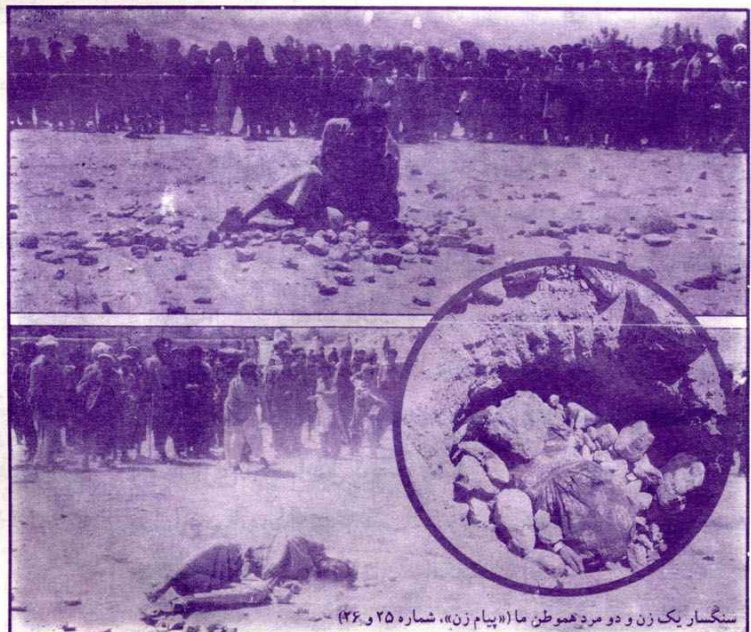
- آماں جنایت به گناهی ترکیده

بیمار جماعت طیبی بر سیده!

- واپسین سنگ را که؟

بگیا نم داشت

نوجوانم فرزند...



تفنگ مورد لت و کوب قرار داده به زندان بردند. بعد از یک هفته حبس وی را در بدل ۵۰ لک افغانی رشوه آزاد ساختند.

لطیفه یمگانی

خودسوزی یا جهادی و طالبی سوزی؟

به تاریخ ۸ عقرب ۷۶ غوث الدین مسکونه بلاک چهار مکروریان سوم که در زمان طالبان بی‌کار مانده بود ناگزیر از پسرش که در پاکستان با فامیل خود زندگی می‌کرد طلب کمک نمود. ولی او هم نمی‌توانست به پدرش کمک کند. پدر سرخورده ناامید به کابل برگشت و نمی‌دانست که دخترش را چگونه اعاشه نماید تا آنکه در سحرگاه ۸ عقرب هنگامی که هنوز دختر جوانش در خواب بود یک گیلین تیل پترول را بر سرش انداخته و خود را آتش زد. وقتی دخترش از خواب بیدار شد سر و صدا راه انداخت تا همسایگان به دادش برسند. متأسفانه وقتی همسایه‌ها رسیدند و آتش را خاموش نمودند، پدر آخرین نفس‌هایش را می‌کشید. او در راه انتقال به شفاخانه جان داد. وقتی طالبان از موضوع باخبر شدند با بی‌تفاوتی گفتند: «او یک کمونیست بود، حرام شد.»

و برخی مردم و همسایه‌ها می‌گفتند: «او که از زندگی به سیر آمده بود باید چندین طالب و جهادی را از خود پیش می‌کرد.»

وضع مریضان در شفاخانه زنانه طالبان

زنی به نام خاله حبیبه دختر محمدابراهیم عضو پرسونل خدماتی ریاست دارالتادیب مدتی قبل به خانه بنده آمده و گفت سه شبانه روز

پس از دو سه روز از خانه بریالی به خانه خود آمدم. بعد از یکماه طالب به پدر و مادرم گفت که مرا به قندهار می‌برد که مادر و پدرم نیز هوس و ارمان دیدن او را دارند و در آنجا دوباره محفل عروسی را با شکوه بیشتر می‌گیرم. من با مادرم و طالب به قندهار رفتیم. آنجا به خانواده‌ای برخوردیم که آثاری از تمدن در آن وجود نداشت. ابتداء با زن فیشنی‌ای که دو طفل داشت روبرو شدیم که قیوم او را خواهرش معرفی کرد. اما خود زن گفت که خانم قیوم می‌باشد و دو طفل هم از اوست. آن لحظات پر وحشت مانند گریزی بر سرم بود. بهرحال مدت ۶ روز را با نهایت رنج و عذاب سپری نمودیم و دوباره به کابل آمدم. وقتی پدرم از موضوع اطلاع یافت گفت من خواب بدبختی‌هایت را همان روز اول دیده بودم.

زمانی که نیروی طالبان در مقابل دولت ضعیف گردید و مؤسسات خارجی کارمندان خود را از شهر کابل اخراج کردند، قیوم طالب نیز از ترس می‌خواست به قندهار فرار کند. بناءً به پدر و مادرم گفت که مرا به قندهار ببرد پدرم التماس کرد: «هزار مری به جان من فیر کن ولی چنین نکن. من و مادرش را بکش بعد جگرگوشه ما را که یگانه امید زندگی ماست، از ما جدا بساز.» طالب بی‌شرم به قهر شده سیلی‌ای به روی پدرم حواله کرد. وقتی این عمل را دیدم دیگر تحمل نتوانسته به اتاق دیگری رفتم و دواهایی را که در آنجا موجود بود خوردم. متوجه شدم که کلکین خانه باز است. از منزل سوم خود را به پایین انداختم تا با این زندگی وحشتناک وداع گویم و مادر و پدرم را نیز از شر آن برهانم. در همان لحظه قیوم بی‌ناموس از ترس سلاحش را گرفته و فرار کرد تا مردم بر سر او نریزند. در نتیجه کمر و پای چم شکست و خون از دهن و گوش‌هایم جاری گشت. فعلاً در منزل دوم اتاق ۵۰ در شفاخانه وزیراکبرخان بستر هستم. درد اصلی من اینست که نمردم.

ایمل یمگانی

عاقبت تهیه فلم ویدیویی

به تاریخ ۹ عقرب سال روان محفل عروسی پسران حاجی در منزلش واقع سرک ۷ تایمینی‌وات برگزار گردیده بود. محفل از ساعت ۱۰ صبح تا ۴ بعد از ظهر ادامه یافت ولی در ساعت ۴:۳۰ که عروس‌ها را از منزل پدرشان به خانه خود آوردند، فردیکه همیشه خوشخدمتی طالبان را می‌نمود به نزدیکترین پوسته اطلاع داد که در این محفل فلم‌برداری صورت گرفته است. چند لحظه بعد موتر داتسن مملو از طالبان اطراف خانه را محاصره نموده و به صدای بلند و به زبان پشتو می‌گفتند کامره و فلم را بیاورید که آن را به مسکو روان می‌کنیم و حاجی موصوف را که در یکی از لیسه‌های شهر معلم است با قنداق

کریم

بیچاره‌بازی طالبان

فامیلی در شهر کابل با پسر ۱۶ ساله‌ای خود زندگی شباروزی شان را با تمام جنجال‌ها و مشکلات سپری می‌نمود. طالبان در ماه میزان ۷۶ چند بار نزد پدر او مراجعه کرده و گفته بودند «ما می‌خواهیم پسرت را نزد خود داشته باشیم.» فامیل بیچاره از ترس پامال شدن عزت شان خانه و زندگی را ترک کرده و به پاکستان فرار نمودند. مادر پسرک مالک آرایشگاه الماس بود که از عایدش زندگی شباروزی خود را می‌گذشتانند. طالبان با این هوس ننگین و شرم‌آور خود آن‌هم زیر چتر مذهب، شیرازه زندگی خانواده نگونبخت را گسستند.

بند انداخته مورد لت و کوب قرار می‌دهد. طالب مذکور به این اکتفا نکرده می‌خواهد ترازوی او را نیز با خود ببرد. یک طرف ترازو بدست طالب و طرف دیگر آن بدست دکاندار و به اینصورت کش و گیر ادامه می‌یابد تا آنکه تفنگ بدست دیگری آمده و با قنداق به سر دکاندار می‌کوبد.

بستن درب ریاست انسجام اکادمیک

با متفک شدن پوهاند فتاح‌نذیر، پوهاند عبدالجلیل یوسفی و پوهندوی داکتر رضاخان و دیگر استادان اکادمیک از قبیل جاهدی و محمد تضمین تنها یک ملازم در ریاست مذکور باقیمانده که باینصورت دروازه ریاست انسجام اکادمیک عملاً بسته شد.

«اساگذار مکتب فرعون است»

ملاخیراله که می‌خواست خود را نسبت به دیگر هم‌آخورانش بی‌آلایش‌تر نشان دهد سخنانش را در مورد انفکاک استادان و مأموران چنین بیان نمود: «من مانند دیگران موضوع را پنهان نکرده بلکه علنی مطرح می‌کنم و از کسی ترس هم ندارم. چون اساسگذار مکتب فرعون است بناءً کسی که با دریشی مکتب و پوهنتون را خوانده باشد ما اینطور اشخاص را کار نداریم و به این اساس کسانیکه تاحال متفک نشده اند عنقریب بالاتر تحقیقاتی که جریان دارد متفک خواهند شد.»

محجوبه خواهانی

ارمغان «انقلاب» ۷ و ۸ ثور

کارکنان مجله «پیام زن»، سرگذشت زنی را می‌نویسم که همکار بنده بود و زندگی فلاکت‌باری داشته است. وی که اسمش فرنگیس است و در شعبه همکارم بود در اواخر سال ۱۳۵۷ شوهرش را که پلوت طیاره‌های جت بود در ضدیت با حفیظ‌الهامین از دست داد. زن مجبور می‌شود روزانه کار کند و شبانه مکتب بخواند. بعد از ختم مکتب در یکی از وزارتخانه‌ها شامل کار می‌گردد و یگانه پسرش را شامل مکتب می‌نماید. پسرش بعد از اتمام مکتب شامل پوهنحی طب می‌گردد. وقتی در سال ۷۵ طالبان زمام امور را بدست می‌گیرند مادر مجبور به ترک وظیفه می‌شود. این فامیل دو نفری یگانه عاید شان یعنی معاش همین بیه زن را از دست می‌دهد. بالاخره مادر و پسر تنها خانه شان را گرو کرده جهت بدست آوردن لقمه نانی به طرف پاکستان حرکت می‌کنند. و اینک پسری که باید داکتر می‌شد زندگیش با روزمزدی تباه می‌شود.

می‌شود که اطفالم از نداشتن نان و مواد خوراکی در عذاب می‌باشند. هرآنچه در توان داشتم برایش کمک نموده و ضمناً وی را به یکی از دوستانم که عروسی داشت معرفی کردم تا از مواد غذایی که در عروسی می‌ماند به وی کمک شود و هم او را به فامیلی آشنا ساختم تا هفته یک بار جهت رخت‌شویی به آنجا رفته و چیزی برایش بدهند. به تاریخ ۲۲ عقرب ۷۶ ساعت ۱۰ قبل از ظهر برایم خبر دادند که خاله حبیبه ضعف کرده است. چیزی که می‌دانستم تا ساعت ۱۲ بجه انجام دادم نتیجه نداد. بالاخره او را به شفاخانه وزیراکبرخان و سپس به علی‌آباد بردم ولی هیچکدام از شفاخانه‌ها وی را نپذیرفتند و گفتند طالبان دستور داده اند که مریضان زن در شفاخانه‌های «مردانه» تداوی نشوند بروید به شفاخانه زنانه. وی را به شفاخانه زنانه «رابعه بلخی» بردیم ولی هیچ تذکره‌ای پیدا نشد تا وی را بوسیله آن انتقال می‌دادیم. بالاخره مجبور شدیم که یکی از پایوآزان مریضان را به کمک بخوایم تا او را به منزل دوم انتقال دهیم. ساعت ۱۲:۳۰ روز بود و وقت رخصتی. داکتران با چادری خود بالای سر مریض می‌آمدند و می‌گفتند: «وای، بیچاره را چه شده؟ خوب کردی که او را به شفاخانه آوردی، باش تا فلان داکتر بیاید و معاینه‌اش کند.» تا ساعت ۲ بعد از ظهر سرگردان بودیم تا داکتری آمد و مریض را دید و گفت چرا او را به اتاق عاجل نبردید و علاوه کرد که اگر مریض پایوآز ندارد از پذیرفتنش معذور هستیم. مجبور شدم بگویم که پایوآزش من هستم. به بسیار مشکلات او رابه اتاق مراقبت جدی برد. داکتر گفت که مریض در اثر فشارخون بلند فلج شده، ما دوا نداریم برایش دوا بیاورید. بعداً نسخه را گرفته‌و چون من هم پول نداشتم ساعت پسر خود را در دواخانه به‌گرو مانده و برایش دوا خریدیم. داکتر نوکریوال گفت تا ساعت ۵ بعد از ظهر اگر یکی از اقارب مریض را پیدا نکردید او را از شفاخانه خارج می‌نمایم.

این است شرایط زندگی مردم کابل در دوران طالبان. رژیمی که برای مردان ریش و برای زنان چادری را فرض ساخته ولی شفاخانه هایش نه مریض می‌پذیرند و نه سهولت‌های لازم را دارند.

سحر

ریش اگر تا بینی نرسد

بتاریخ ۱۹ میزان طالبان جهت اندازه‌گیری ریش مردم در چهارراهی صدارت کمین کرده بودند. این بار شیوه اندازه‌گیری جالب و آسانتر بود. طالب از نوک ریش مردم می‌گرفت و آن را به طرف بینی بالا می‌برد. اگر به بینی میرسید صدا می‌کردند «شریعت سره برابر دی» و اگر ریش به بینی نمی‌رسید می‌گفتند «وه‌ب‌بی چی فاسق دی». به دستهای ریش به بینی نرسیده‌ها ده دره حواله می‌کردند.

● ساعت ۵ عصر ۱۷ سنبله در چهارراهی سرهمینه خیرخانه طالب مستی از موتر پایین شده سبب فروشی را به جرم اینکه کراچی‌اش جاده را

حبیبه

سهیلا در لب پرتگاه

نامزد سهیلا قبل از عقد نکاح برای چهار سال ناپدید می‌شود. بعد از چهار سال انتظار، سهیلا در حضور وکیل گذر به عقد نکاح فردی به نام شفیع از غوربند در می‌آید و بعد از مدتی هم دختری به دنیا می‌آورد به نام نگینه. زمانیکه نامزد قبلی سهیلا در لباس طالب پیدا می‌شود، بعد از عریضه و عریضه بازی سهیلا همراه با شوهر، برادر شوهر و طفالش به زندان می‌افتند.

دوسیه که اصلاً باید به حارثوالی مرافعه ولایت کابل راجع می‌شد بدلیل واسطه‌دار بودن نامزد قبلی به حارث‌نوال جمال‌کندهاری محول گردیده است و مدت سه ماه می‌شود که سهیلا در زندان بسر می‌برد و هیچ اطمینانی به آینده خود ندارد.

دزدی طالبان

شب ۳۰ عقرب دکان خوراکی فروشی قاری واقع چهارراهی حصه دوم کارته پروان باز شده پول نقد، سگرت و روغن به سرقت رفته است. حوزه امنیتی حدود ۲۰۰ متر از محل واقعه فاصله دارد. دکانداران همه معتقد اند که دزدی کار خود طالبان است چون دزد دیگری در وقت قیود شب‌گردی جرأت چنین کاری را ندارد. یکی از طالبان حوزه امنیتی اعتراف کرده است که در این جا طالبان دزد هم کم نیست.

طاهره در انتظار مرگ با سنگسار و یا بدون سنگسار

مدت هشت ماه می‌شود که طاهره به جرم فرار از منزل شوهر در زندان به سر می‌برد. داستان از این قرار است که فردی به نام وکیل خانمش طاهره را نزد وکیل گذر کارته سه، خواهر زاده خود قلمداد می‌نماید که گویا شوهرش فوت کرده است و بدین صورت کارت بیوگی حاصل می‌نماید. طاهره که از ستم‌های شوهرش به تنگ آمده بود خانه را ترک می‌گوید. وکیل بعد از هشت ماه جستجو موفق می‌شود درک طاهره را پیدا کند. او در این جریان با مردی دیگری ازدواج نموده است. شوهر جدید طاهره از شوهر قبلی او اطلاعی نمی‌داشته باشد. وکیل با وسایل گوناگونی می‌کوشد که طاهره را دوباره به چنگ آورده و از بین ببرد. وی زمینه‌چینی می‌کند و طاهره را وادار می‌سازد که خود را به دیوانگی بزند در غیر آن سنگسار می‌شود. طاهره قبول می‌نماید. در جریان حضور نزد قاضی، طاهره از طرف فرزند ۱۲ ساله‌اش با ضرب تفنگچه مجروح و عصب یک طرف روی وی مدتی فلج می‌شود. طاهره درک می‌نماید که نجات وی از شوهر سابقش ممکن نیست لذا

دوباره نزد قاضی اعتراف می‌نماید که دیوانه نیست و بخاطر نجات از سنگسار طرح وکیل را قبول نموده بود. به تاریخ ۱۲ قوس ۷۶ چهارمین بار دوسیه طاهره در محکمه به دوران خواهد افتاد. اگر محکمه حکم صادر نماید که طاهره دیوانه است تسلیم شوهر سابقش خواهد شد که مرگ وی حتمی است و اگر تأیید نماید که وی نورمال است، در آن صورت محکوم به سنگسار خواهد بود. شوهر دومی نیز زندانی می‌باشد است که از سرنوشت وی اطلاعی در دست نیست.

لت و کوب یک مرد بی‌پا

به تاریخ ۶ قوس ۷۶ روز پنجشنبه ساعت ۱۲:۴۰ ظهر شاهد واقعه دردناکی بودم. موتری حامل گروپ امر به معروف و نهی از منکر (که نزد مردم به نام عبدالمعروف بی‌نیکر هم مشهور شده است) در پایین چوک توقف کرد. آمرگروپ یکی از طالبان را دستور داد که آن دکاندار را شلاق کاری کن چون وقت نماز است ولی وی چهار زانو در دکان نشسته است. «طلبه‌ی کرام» امر را بجا کرده بدون پرسان اسماعیل استالفی را در دکان شیشه فروشی‌اش کبیل کاری می‌نمایند. در این جریان صدای فریاد اسماعیل بلند شده ضارب را متوجه ساخت که به لحاظ خدا من پا ندارم که مسجد بروم. وقتی دژخیم متوجه شد، بی‌شرمانه و با نگاه‌های خشنماک منطقه را ترک گفت.

عابراین که شاهد این واقعه بودند همه نفرت خود را از این وحشیگری طالبان اظهار می‌نمودند.

اسماعیل استالفی گاهگاهی جهت کمک با برادرش سیدحبیب استالفی به دکان شیشه فروشی می‌آید تا حداقل نانی را که می‌خورد به اصطلاح حلال کرده و باری بالای حتی برادر خود نباشد.

آذرنوش

و حالا استفاده طالبان از ورزش

طالبان ورزش و ورزشکاران را نیز به سلاح تبلیغاتی خود مبدل ساخته اند. در این اواخر طالبان «جشنواره» هایی را در رشته‌های مختلف ورزشی برای می‌اندازند تا جهانیان نگویند که اینان با افکار قرون وسطایی شان در ضدیّت با هرچه تمدن است قرار دارند.

اما مردم افغانستان و جهانیان قریب این تاریک‌اندیشان تا مغز استخوان جاهل را نمی‌خورند زیرا طالبان ورزش را هم نه بر اساس مقررات قبول شده بین‌المللی، بلکه مطابق شریعت طالبی خود عیار می‌سازند و فقط قصد دارند ورزش و ورزشکاران را مورد استهزا و تمسخر جهانیان قرار دهند. چنانچه به تاریخ ۲۴ اسد اعلامیه‌ای از طرف کمیته ملی المپیک به این مضمون از رادیو «صدای شریعت» نشر گردید:

اینکه غذای کافی ندارند بیماری چون سایه به دنبال آنان است که نه پول دارند به دکتر بدهند نه توان آن را دارند که دوا خریداری کنند؛ برای کودکان افغان پرداختن به تفریح به افسانه می‌ماند؛ اینان عوض چشیدن محبت و لبخند و خوشبختی در خانواده هر شب ناظر خشونت و بگومگوهای والدین خود روی مسایل اقتصادی و ناشی از فقر اقتصادی می‌باشند؛ تعدادی از کودکانی که شامل کار اند، کارشان طاقت فرساست که جسم آنان را از پا در می‌آورد و آنانی که کار ندارند و مشغول گدایی هستند روحاً ذوب می‌شوند؛ تعدادی از کودکانی که پول ندارند گاهگاهی دست به دزدی می‌زنند و آن کودکان خرده‌فروشی که با پول سر و کار دارند از لحاظ تربیتی بشدت آسیب‌پذیر اند؛ برخورداری کودکان از موسیقی، تلویزیون، کتاب، مجله،

۱- تمام ورزشکاران باید لباس مطابق دین مبین اسلام به تن کنند و بدن شان پوشیده باشد.

۲- تمام ورزشکاران مکلف اند یک قبضه ریش بگذارند.

۳- تماشاچیان نه حق دارند کف بزنند و نه نعره‌های دیگر. به عوض آن اگر احساساتی می‌شوند باید الله اکبر بگویند.

۴- اگر ورزش با ادای نماز مصادف بود در آنصورت ورزش تعطیل و نماز ادا گردد.

۵- ورزشکاران و ورزش دوستان باید نظم، امنیت، اخوت و بردباری را پیشه کنند.

دراین اعلامیه طبعاً جایی برای ورزش زنان وجود ندارد زیرا زن نباید از چادری بیرون بیاید و روشن است که با چادری نمی‌شود ورزش کرد و اما معلوم نیست طالبان برای ورزش‌های پهلوانی با چوته، آببازی بامایو، زیبایی اندام با اندام‌های برهنه و سایر ورزش‌ها چه تجاویز شرعی خواهند داشت.

ملت ما واقعاً سپاه روز است که تحت حاکمیت ارتجاعی ای بسر می‌برد که گردانندگان آن می‌خواهند چهار نعل به سوی زندگی ماقبل قرون وسطایی بتازند در حالیکه جهانیان به سوی رفاه، آسایش، تمدن و خوشبختی گامزن هستند.

آمار یونیسف نمودار فاجعه واقعی بر کودکان ما نیست

یونیسف در ماه میزان نتایج تحقیقات خود را که روی ۳۰۰ کودک کابل بین سنین ۸-۱۸ سال انجام داده بود چنین اعلام داشت:

۹۵٪ کودکان افغان مستقیماً شاهد اجرای عمل خشونت‌آمیز بوده‌اند؛ ۷۲٪ آنان یکی از اعضای نزدیک خانواده خود را در جنگ از دست داده‌اند؛ ۳٪ کودکان جسد و یا قطع اعضای بدن انسان را دیده‌اند؛ ۱٪ آنان شاهد مردن دیگران بوده‌اند؛ ۹۰٪ آنان فکر می‌کنند قبل از آنکه بزرگ شوند طی منازعاتی کشته خواهند شد؛ همه‌ی این کودکان گفته اند که آینده شان بی‌معنی است؛ همه‌ی شان تمرکز حواس ندارند و اکثر آنان در خواب می‌ترسند و همیشه احساس خطر می‌کنند و....

آمار و ارقام فوق واقعاً تکاندهنده و دردناک است و اما این تحقیقات صرفاً به جنبه روانی کودکان پرداخته کجا می‌تواند تصویرگر واقعی وضع کودکان افغان باشد. آنان در وضعیت فاجعه‌بارتری قرار دارند:

کودکان افغان بعلت ناامنی و فقر اقتصادی همه از تعلیم و تربیه سالم محروم اند؛ زندگی اکثریت مطلق آنان تأمین نیست و باید نان‌آور خانه باشند؛ اینان محروم از هر گونه تسهیلات طبی هستند از

دو کودک مهاجر ماکه با فروش شانه‌های چوبی بخور و نمیری برای خانواده‌ی گرسنه شان پیدا می‌کنند.

فقط زمانی زندگی به معنی واقعی کلمه شرافتمندانه میشود که در کنار امرار معاش انسانی به بازوی خود، کودکان و جوانان خود را برای مبارزه‌ای حیاتی و مماتی علیه خائنان بنیادگرا تشویق و تربیت کنیم.



روزنامه، کودکان، شیرخوارگاه، سیر علمی و... در مقایسه با تن برهنه و شکم‌های گرسنه آنان خواست‌های آسمانی بنظر می‌آیند؛ رقم عمده قربانیان ماین در افغانستان را بیشتر کودکان تشکیل می‌دهند. تنها در کابل ظرف ۶ ماه ۱۷۲ حادثه ماین و ۱۶۰ حادثه سایر مواد انفجاری کودکان را از پا در آورده‌اند. جنگهای ۲۰ ساله در افغانستان جان ۴۰۰۰۰۰ کودک را گرفته، ۵۰۰۰۰۰ آنان را بدون سرپرست ساخته است که تنها ۶۰۰ تن آنان در کابل و احتمالاً هم تعدادی در ولایات تحت به اصطلاح سرپرستی قرار گرفته‌اند و....

اینست تصویر اجمالی وضع کودکان ماکه ستم بر آنان در تاریخ نظیر ندارد و این همه از برکت حاکمیت فاشیست‌های مذهبی است که جسم و روان کودکان ما را خسته و فرسوده ساخته است.

ستردن اشک و خون کودکان ما و زودودن فقر وحشتناک آنان فقط با طرد کامل حاکمیت و طغرفروشان خاین و فاشیست مذهبی و کوتاه ساختن دست‌بداران شان از افغانستان میسر است. تنها با حاکمیت رژیم مبتنی بر ارزش‌های دموکراتیک است که کودکان ما شاد و بیدار و خوشبخت خواهند بود.

اکثر قربانیان این شیوه جدید جزیه گرفتن، مردم شمالی، هزاره‌ها، کابل و ندرتاً افراد متمول سایر اقوام هستند. بطور مثال:

- یکی از کارگران فنی ریاست آبرسانی پنجصد فامیلی خیرخانه به اتهام داشتن دو میل سلاح، ۵ روز به سختی شکنجه می‌شود. طالبان از وی ۵۰ لک افغانی پول می‌خواهند. کارگر مذکور چون پول نداشت در بدل پرداخت چند خاده نل آب، آزاد می‌گردد. طالبان پیشکش یگانه قالین کهنه این کارگر را رد کرده بودند.

- یکی از کارمندان ریاست آبرسانی هم به عین اتهام دستگیر می‌شود. او با پرداخت ۵۰ لک افغانی از چنگ طالبان رها می‌گردد.

- سلیم و حبیب‌اله دو نوجوان را ساعت‌ها در کانتینر زندانی می‌سازند. آنان با پرداخت یک حلقه انگشتر طلا و یک قاب ساعت موجود از نزد شان آزاد می‌گردند. جرم آنان: فارسی حرف زدن!

پیلوت‌های خلقی و پرچمی در خدمت طالبان

طالبان چون کوچکترین مهارتی در مسایل تخنیکی و فنی طیارات ندارند اکثراً افراد رژیم پوشالی را در بدل دستمزد کافی استخدام می‌نمایند. بطور مثال در بدل هر پرواز طیاره ترانسپورتی مبلغ صد لک افغانی برای چهار نفر عمله آن پرداخته می‌شود. ضمناً مبلغ یازده لک افغانی را به پیلوت‌ها به عنوان امتیاز می‌دهند. این مبالغ درست قبل از پرواز به عمله طیارات پرداخت می‌شود.

ضمناً از ۴ بال طیاره ترانسپورتی یکی آن در میدان هوایی کندهز سقوط نموده و دیگری از رنوی میدان هوایی خواجه رواش انحراف نموده و غیر فعال گردیده است.

پروازها معمولاً از طرف شب صورت می‌گیرد و مسیر زمینی طیاره را بوسیله چراغ‌های موتر از فاصله دور روشن می‌سازند.

این پروازها اکثراً به کندهز و بخاطر انتقال پرسونل جنگی، سلاح، مهمات و پول می‌باشند.

هجوم دانشوران کابل برای گندم در بدل کار

مؤسسه پاملرنه (CARE) که عموماً به جرکنی در نقاط مختلف شهر کابل مشغول است برای کارگران خود یک سیر گندم در برابر یک روز کار می‌پردازد.

در کابل از یکطرف امکان کارایی بشدت محدود است و از جانب دیگر مرزها فوق‌العاده پایین می‌باشد، لذا یک سیر گندم در برابر یک روز کار، نعمت بزرگی برای مردم گرسنه کابل بحساب می‌رود و هر که می‌کوشد به آن دست یابد.

مراجعین این پروژه بحدی زیاد هستند که مسئولین آن فیصله نموده

عبدالستار پکتیس ۲۰ بوجی گندم دزدید

عبدالستار پکتیس معین وزارت صحت عامه و چنانچه گفته می‌شود از جمله افغان ملتی‌هاست، به جرم دزدی ۲۰ بوجی گندم از وظیفه برکنار گردید. وی با رئیس شفاخانه جمهوریت نیز که از طالبان قابل اعتماد است در دستبرد و حیف و میل کمک‌های کمیته‌های خارجی دست داشته است. برای پکتیس وقتی سبکدوش می‌شد گفتند: «نه تو سر و صدا کن و نه ما بخاطر دزدی ترا تشهیر می‌سازیم. زیرا در هر دو صورت بدنامی به طالبان و بخصوص به پشتون‌هاست.»

سوالی که مطرح می‌شود این است که دست تمام طالبان سطح بالا و پایین به دزدی‌هایی از این نوع آلوده است ولی چرا در جنگ قوچ‌ها پای میشی بنام پکتیس می‌شکند؟

پکتیس قربانی رقابت‌ها و تضادهای طالبان شده، نه اینکه طالبان جامه سفید، سیاه‌کار نیستند و تحمل دزدی همدستان خود را ندارند.

سگ جنگی ملاحسن و ملا منان نیازی

پسر ملاحسن معاون شورای سرپرست با عبدالمنان نیازی (مشهور به پروسه) والی کابل روی موضوعی در جدال می‌افتد. بالاخره پسر معاون صاحب سیلی محکمی به روی والی کابل حواله می‌کند.

طالبان برای فروکش غایله‌ی طرفداران والی، پسر ملاحسن را مدتی زندانی می‌سازند. وقتی او از زندان آزاد می‌شد ۱۸ نفر دیگر زندانیان را که به ادعای او بی‌گناه بودند، نیز از زندان آزاد ساخت.

این واقعه دستاویزی می‌شود تا سران طالب ملاحسن را که هیچگاهی با رئیس خود ملاربانی نساخت، از وظیفه برکنار نمایند.

اما ملاحسن هم بیکار ننشسته و بالاخره سرپرستی وزارت خارجه را به چنگ می‌آورد.

شیوه جدید جزیه گیری

مقامات بالایی طالبان در این اواخر برای تشویق زیر دستان خود و بخاطر خلع سلاح وسیع و عمومی مردم فیصله نموده اند تا هر طالبی هرچه سلاح و مهمات بدست آورد مال خودش است.

طالبان حوزه‌های امنیتی در کابل به تاسی از این فیصله‌ی سران خود به جان مردم افتاده‌اند و هر کسی را که شوق شان شد دستگیر نموده و بالت و کوب و حشیانه و تا سرحد مرگ از آنان تحریری اعتراف می‌گیرند که گویا تنفنگ را حاضر سازند و یا پول آن را نقد بپردازند.

زمری - کابل

جان باختن زیر شکنجه‌ی طالبی

در اوایل ماه جدی ۷۶ جنگی بین طالبان «رنج و عذاب» (مردم به طالبان لشکر یان رنج و عذاب می‌گویند) و وحدت‌بهای خلیلی در قره‌باغ غزنی در گرفت که در نتیجه طالبان شکست خورده و وحدتی‌ها خانه‌های منطقه را تاراج کردند. طالبان جهت تلافی شکست خود، به دشت برچی حمله و بعد از محاصره منطقه، صدها نفر را از خانه‌ها، دکانها و کوچه‌ها دستگیر نموده با خود به پلچرخي آوردند. بعد از ۱۰ الی ۱۵ روز شکنجه، بستگان شان جهت احوال‌گیری بندی‌های خود به زندان پلچرخي می‌روند، اطلاع می‌یابند که طالب شاه پسر جوانی از منطقه لولنج و سیدان که در دشت برچی دواخانه‌ای بنام عرب شاه دارد، در اثر شکنجه‌های حیوانی طالبان به شهادت رسیده و او را در ساحه پلچرخي زیر ریگ دفن کرده بودند. طالبان به وارثین او می‌گویند: پسر شما در فلان جای مدفون است. بروید او را کشیده با خود ببرید. اما حق ندارید به کسی چیزی بگویید. و یا اینکه مراسم عزاداری برپا کنید. در صورت تخلف شما هم به سرنوشت پسر تان مواجه خواهید شد.

فامیل در مانده و سوگوار، جسد عزیزشان را آورده و مخفیانه دفن می‌کنند. اما با آن هم اقارب شان با خبر شده و با احتیاط به خانه آنان می‌روند و فاتحه می‌دهند. یکی از اقارب طالب شاه که در سرک چهل منتره قلعه‌نجا‌های خیرخانه زندگی می‌کند حادثه را افشاء نموده و متذکر شد که طالب شاه چنان دره خورده بود که جسدش چندان قابل تشخیص نبود.

اند کارگران را صرفاً یکبار و آنهم برای ۱۵ روز استخدام نمایند تا همه بتوانند از آن بهره‌مند گردند.

قابل توجه است که اکثر کارگران این پروژه را افراد تحصیلکرده سطح عالی و کارمندان عالیرتبه دولتی تشکیل می‌دهند.

تنها در شاخه کانال کشی رحمن‌مینه از جمله ۲۰۰۰ کارگری که شامل کار اند ۱۰٪ آن را دگروال‌ها و جترال‌ها، ۲۰٪ را ماموران عالیرتبه دولتی و استادان پوهتون، ۲۰٪ را ماموران پایین رتبه و معلمان، ۳۰٪ را کارگران قبلی صنعتی و ۲۰٪ را مردم عادی و بیکار شهر کابل تشکیل می‌دهد.

استادان پولی‌تخنیک هر کدام اسرارالدین، محراب‌الدین و شاه‌محمد از جمله افرادی اند که هم در این پروژه کار می‌کنند و هم در پولی‌تخنیک به تدریس می‌پردازند.

در کشوری که اولاً بیشتر از یک میلیون نیروی کار فعالش در ایران و به همین تعداد در پاکستان بسر می‌برد، ثانیاً بیشتر از ۹۰٪ روشنفکران، متخصصان و دانشمندان در سراسر جهان سرگردان اند، ثالثاً حاکمان فاشیست مذهبی نصف نفوس کشور را در چهار دیواری و چادری محبوس ساخته اند، رابعاً سران دسته‌های خاین مذهبی برای تأمین منافع خود و بادران نه به تأمین صلح و عمران کشور، بلکه به جنگ‌افروزی و

ویرانی آن مشغول اند، نه نهاد تولیدی‌ای به ملت ما گذاشته اند و نه دستگاهی بنام ادارات دولتی، پس جای تعجب نیست که روشنفکران و کارمندان متخصص این کشور که هنوز به ترک وطن مجبور نشده برای بدست آوردن بیشتر گندم در بدل کار جسمی هشت ساعته سر و دست بشکنند و حتی آن هم آرزویی شود که نتوانند به آن دست یابند.

عقده‌های حقارت وانشدنی طالبی

بتاریخ ۱۰ عقرب حوالی ۸ صبح، گروپ های سیار امر به معروف جاده عمومی وزیراکبرخان را مسدود نموده، کسانی را که موهای سر شان با «شریعت» برابر نبود متوقف ساخته و به منزلی در همان ناحیه هدایت می‌کردند.

فردی که بخاطر خریداری نان به مهمانانش از منزل بیرون شده بود نیز به چنگ «نهی بی‌نیکر» می‌افتد و به همان منزل فرستاده می‌شود. در آنجا حدود ۵۰ نفر صف بسته بودند تا موهایشان کوتاه گردد. به این تعداد هر لحظه افزود می‌گردید. فرد مهماندار وقتی

متوجه می‌شود که شاید یکی دو ساعت بعد نوبت سر تراشی اش برسد بامستول امر به معروف مشکل مهمانانش را مطرح می‌سازد و از او خواهش می‌کند تا اگر معامله سر او را زودتر روی دست‌گیرند. طالب از صله رحم کار گرفته عذرش را می‌پذیرد.

سر هر فردی وقتی تراش می‌شد، مکلف به پرداخت ۲۰۰۰ افغانی به سلمان مذکور بود.

این تحقیر و خرد نمودن شخصیت مردم کابل بیشتر از ده روز ادامه داشت و در نواحی مختلف این شهر صدها تن باینصورت «ارشاد شرعی» گردیدند.

انعکاس عقده‌های طالبی اشکال مختلفی دارد و این تراشیدن موی یکی از آنهاست.

مصایب رانده‌شدگان از شمالی

حدود ۱۸۰ فامیل از مصیبت رسیده‌های مناطق شمالی در ماه رمضان سال گذشته که جبراً بوسیله طالبان از منازل شان رانده شده بودند در مکتب خلیل‌اله‌خلیلی خیرخانه جابجا می‌شوند.

زیزتون بحیث خدمه کار می‌کرد، مدت پیش از شش ماه معاش خود را دریافت نکرده بود. شوهرش نیز از چندین سال به اینسو برای غریبکاری به خارج از افغانستان رفته است.

ماه جهان می‌گوید از مناسبات دخترش با دیگران کوچکترین اطلاعی نداشته و طالبان بی‌جهت وی را به جرم دخترش مورد شکنجه قرار داده اند. همچنان او در دو ماهی که در زندان زنانه بسر برده نتوانسته دخترش را ملاقات نماید.

ماه جهان نگران است که طالبان برایش گفته اند دخترش با آن فرد دیگر یکجا سنگسار خواهد شد.

طالبان با سبکدوش ساختن هزاران زن زحمتکش مثل ماه جهان و دخترش و ربودن آخرین لقمه نان از دهان آنان و فرزندانشان همه را به گدایی و فحشا می‌کشانند.

خیانتکاری بخاطر سومین زن

آمر حوزہ دوازدهم کابل، دختری به نام سهیلا متعلم صنف دوازدهم، دختر وکیل ظاهر را به عنوان سومین زن خود نکاح می‌کند. وکیل ظاهر کسی بود که در اثر اختلافات شخصی اقدام به قتل حارثوال عبدالرحمان می‌کند و وی را زخمی می‌سازد. چون دعوا مربوط حوزہ بود آمر حوزہ با استفاده از این وضعیت تقاضای تصاحب دختر متهم را نمود تا در مقابل دعوا را به نفع او پایان دهد.

ضمناً مصرف ماهانه حوزہ دوازدهم مبلغ ۱۲۰ لک افغانی است و آمر صاحب یکدهم آن را هم به مصرف نمی‌رساند. گفته می‌شود این خیانتکار چهارمین نکاهش را به زور پول‌های گردآورده انجام خواهد داد.

شکل پوهنتون هم طالبی می‌شود

قبل از آنکه رخصتی زمستانی محصلان پوهنتون آغاز گردد از طرف پولیس مذهبی از اله منکرات این ابلاغیه به اطلاع رسانده شد:

۱- تمام محصلان سر از سال نو با لباس سفید، کلاه و یا لنگی سیاه به «مدرسه» حاضر شوند.

۲- هیچ محصلی حق ندارد به کار سیاسی بپردازد.

۳- هیچ محصلی حق ندارد کاست بشنود.

۴- تمام محصلین مطابق فیصله شورای پوهنتون عمل خواهند کرد.

۵- تمام محصلین باید در اوقات نماز به جماعت بروند.

۶- تمام محصلین آن سوالات علوم دینی را که از طرف اداره برایش داده شده باید یاد بگیرد. در غیر آن از حق تحصیل محروم می‌شوند.

(۹۹ سؤال در پنج صفحه)

این پروسه طالبی ساختن پوهنتون است که نه شکل آن به یک مرکز علمی می‌ماند و نه مضامین آن.

در اواسط ماه میزان سال جاری طالبان به این فامیل‌ها دو روز مهلت می‌دهند تا مکتب را تخلیه نمایند. بعد از دو روز تمام فامیل‌ها جبراً از مکتب مذکور اخراج می‌گردند. از جمله ۱۸۰ فامیل ۱۳۰ فامیل توانستند اینجا و آنجا برای خود سرپناهی بیابند ولی ۵۰ فامیل تیره‌بخت چون جایی برای رهایش نداشتند ناگزیر در فضای آزاد پارک حصه اول خیرخانه جابجا می‌شوند و از روجایی، چادر و تکه‌پاره‌های کهنه برای خود سرپناهی می‌سازند.

این فامیل‌ها نه خیمه‌ای دارند و نه مواد سوخت تا از سرما و بارندگی‌های پیهم در امان باشند. بی‌پولی، گرسنگی و سرما فامیل‌های مذکور را بشدت تحت فشار قرار داده است.

پارک حصه اول خیرخانه مسیر تردد تعداد قابل توجهی از مردم است که زنان و دختران جوان این فامیل‌ها در معرض دید روزانه هزاران نفر از این عابری‌ن قرار دارند. در اینجا است که غرش شریعت طالبان می‌خواهد. اینان اگر نه بخاطر بشر دوستی و انسانیت که یقیناً در سرشت شان نیست، لاقلاً بخاطر حفظ ظاهر تطبیق اسلام طالبی شان زیر پرچم سفید کذایی شریعت هم که شده به این فامیل‌ها باندیشند که بشدت «حجاب» شان پامال می‌گردد.

این فامیل‌ها غرق در کابوس آینده نامعلوم خود می‌باشند که سرمای گزنده زمستان کابل را که چون شبیح هولناکی روی سر شان ایستاده، چگونه سپری نمایند.

از کینه. کینه خیزد!

به تاریخ ۲۷ میزان در سرک لیسه مریم خیرخانه، موتورسایکلی از کنترل خارج شده و راننده آن بشدت به زمین می‌خورد. عابری‌ن بخاطر ابراز همدردی با عجله بطرف او می‌دوند.

وقتی مردم متوجه می‌شوند راننده موتورسایکل یک طالب است همه با سردی و تنفر و بدون هیچگونه کمک متفرق می‌شوند و طالب زخمی را به حال خود می‌گذارند.

این حادثه بیانگر دقیق احساس مردم کابل نسبت به طالبان است.

شکنجه زن ۵۵ ساله و احتمال سنگسار شدن دخترش

ماه جهان زن ۵۵ ساله از خدمه‌های شفاخانه علی‌آباد دو ماه را در زندان طالبان بسر برده و بشدت شکنجه دیده است.

او که روز شنبه ۲۴ عقرب به ضمانت از زندان آزاد گردید، تمام بدنش کبود بود و آثار شکنجه هنوز هم به وضاحت در دستهایش دیده می‌شد. این زن زحمتکش بجرم دخترش که با یکی از صاحبان فلائینگ کوچ رابطه داشت از طرف طالبان دستگیر می‌شود.

دختر ماه جهان که صاحب هفت طفل است و در شفاخانه ملالی

اسامی پوهاندها:

- ۱- پوهاند عبدالفتاح نذیر استاد فاکولته ساینس
- ۲- پوهاند عبدالجلیل یوسفی استاد فاکولته شرعیات
- ۳- پوهاند سید امیر شاه حسن یار استاد فاکولته زراعت
- ۴- پوهاند حقایقی استاد فاکولته اقتصاد
- ۵- پوهاند گل رحمان حلیم استاد فاکولته تعلیم و تربیه
- ۶- پوهاند محمد انور شمس استاد فاکولته پولی تخنیک
- ۷- پوهاند غلام محمد استاد فاکولته پولی تخنیک
- ۸- پوهاند غنی تنبوال استاد فاکولته پولی تخنیک
- ۹- پوهاند همایون استاد فاکولته ادبیات
- ۱۰- پوهاند هاشم سهاک استاد فاکولته زراعت
- ۱۱- پوهاند افضلی استاد فاکولته ویترنری
- ۱۲- پوهاند عبیداله اکبری استاد فاکولته زراعت

سایر استادان:

- کوهستانی پوهیالی
- افضل پوهنوال
- پنجشیری پوهتیار
- قادر پوهیالی
- ناصر پوهیالی
- سلیمان پوهنوال
- شکپ پوهیالی
- گل رسول پوهاند
- افضل انور شف دپارتمنت هستولوژی
- داکتر محمد رفیع رحمانی استاد فارمکولوژی
- داکتر محمد امان استاد اناطومی

استادانی که طی مکتوب رسمی ۷۳۹ مورخ ۷ قوس ۷۶ ریاست انستیتیوت طب کابل از وظیفه منفک شده اند:

- عبدالغفار فرزند خان محمد
- سخی مرجان فرزند مه خان
- عبدالخالق فرزند عبدالباقي
- غلام فاروق فرزند غلام صدیق
- محمد مزمل فرزند محمد حبیب
- عبدالستار فرزند محمد ایوب
- محمد سلیم فرزند محمد سالم
- عتیق اله فرزند حیات اله
- محمد سلیم فرزند عبدالستار

فحشای سران طالبی

سران برجسته طالبان با آنکه بسیار خوددار اند تا هرزگیها و عیاشیهای شان بر ملا نگردد ولی این موجودات ضعیف النفس و جاه طلب وقتی به بوجی های پول و چوکی سوار می شوند کجا می توانند جلو شهوت غیر نورمال و حیوانی خود را بگیرند. بسیاری از اینان با وصف اینکه به چهار زن شرعی هم دست یافته اند، بی شرمانه مشغول فحشا هستند.

در کابل چندین مورد دیده شده که طالبان رده های بالایی در نواحی شهرنو روسپیان حرفه ای را از موترهایشان پایین و خود با دستپاچگی محل را ترک نموده اند.

در چندین مورد دیده شده که این علمای دین و وارثین انبیاء به علت مصاب بودن به امراض ناشی از مقاربت جنسی به داکتران مراجعه نموده اند.

دشمنی با پوهنتون زیر نام پرچمی و خلقی

طالبان کمر همت بسته اند تا مراکز تعلیمی در افغانستان را به انحلال بکشانند. آنان زیر نام «تصفیه عناصر ناباب» ۱۳۷ تن از استادان و کارمندان تعلیمات عالی در کابل را از وظایف شان سبکدوش ساخته اند. طالبان این حقیقت را بخوبی درک کرده اند که سیاست های جاهلانه، مستبدانه و قرون وسطایی آنان برای مردم قابل قبول نیست و به این واقعیت نیز پی برده اند که مراکز تعلیمی بخصوص پوهنتون تاریخ درخشانی در برافروختن آتش مبارزه در برابر استبداد را داشته است بناءً برای خاموش ساختن کوچکترین صدای اعتراض زیر نام اینکه این افراد همه خلقی و پرچمی بوده، به تصفیه وسیعی دست زده اند.

مردم ما از این ریاکاران می پرسند که چگونه می توانید جنرال ها، پیلوت ها، تانکیست ها، خادیست ها و سایر جنایتکاران خلق و پرچم را در بغل بفشارید ولی این استادان را نمی توانید تحمل نمایید؟

مجموعه استادان و مامورینی که از وزارت تحصیلات عالی منفک شده اند:

پوهنتون	۴۶ نفر
پولی تخنیک	۲۹ نفر
انستیتیوت طب	۷ نفر
انستیتیوت پیداکوژی	۲۶ نفر
وزارت تحصیلات عالی	۲۹ نفر
مجموعاً	۱۳۷ نفر

تاراج آثار عتیقه و گرانبهای دکانها

وقتی طالبان در اواخر ماه میزان اطلاعاتی مبنی بر محو تمام تصاویر و بازپچه‌های موجودات ذیروح را از رادیو «صدای شریعت» نشر نمودند، فردای آن گروپ‌های مسلح طالبان به تمام هتل‌ها و دکان‌های شهر کابل هجوم برده و به لت و کوب دکانداران و تخریب وسایل آنان پرداختند.

و اما گروپ مسلح دیگری از طالبان که در انتظار چنین دستوری

بودند، طبق نقشه به انتیک فروشی‌های کوچه مرغ‌ها و نواحی چهارراهی توره‌بازخان و شهرنو هجوم برده و تمام مجسمه‌های نقره‌ای، برنجی، چوبی و سایر اشیای عتیقه و تاریخی را تاراج نمودند که قیمت هر کدام به میلیون‌ها افغانی می‌رسید. آئنده از مغازه‌ها که مالکین شان فرصت یافتند دکان خود را قفل نموده و فرار کنند از این غارت مصون ماندند.

اطلاعه ریاست عمومی امر به معروف و نهی از منکر

خوانندگان محترم! ریاست عمومی امر به معروف و نهی از منکر توجه هموطنان مسلمان و متدین کشور را به مراتب و نکات آتی جلب مینماید:

- ۱- محو تمام تصاویر و عکسهای ذیروح و آرم صلیب که در موزه‌ها، منازل، دکان‌ها و یا هر جای دیگر نصب باشد.
- ۲- تمامی رنگمالان محترم که عراده جات و یا تعمیرات را رنگ می‌نمایند از کشیدن تصاویر فوق جدا خود داری نمایند.
- ۳- تمام دکان‌ها پرز فروش، و سایر دکان‌های شهر کابل و ولایات از نصب و فروش تصاویر کافغذی و بازپچه‌های پلاستیکی که برای اطفال تهیه میگردد و در آن شکل و تصویر ذیروح باشد، جدا خود داری وروژند. در صورت تخلف یا متخلفین برخورد شرعی و قانونی صورت گرفته و مورد مجازات قرار خواهند گرفت.

شریعت

«دموکراسی خلاف شریعت است»

در محفلی بمناسبت تقبیح کشتار جمعی ۲۰۰۰ نفر طالبان که در ماه قوس در هتل انترکاننیتال برگزار شده بود، یکی از نمایان ضمن چرندیات دیگر گفت: «ما دموکراسی نمی‌خواهیم. این خلاف شریعت است. هر که دموکراسی بخواهد خلاف شریعت عمل کرده است. دموکراسی چیست؟ دموکراسی حکومت مردم بر مردم است، در حالیکه ما حکومت خدا بر مردم را می‌خواهیم.»

ترافیک شرعی طالبان

روزی با شوهرم یکجا می‌خواستم از خیرخانه به تایمنی بروم. در ایستگاه خیرخانه برام گفتند اگر محرم با خود داری بالا شو در غیر آن حق بالا شدن نداری. خوشبختانه با خود «محرم» داشتم، سوار بس شدم و به ایستگاه تایمنی رسیدیم. آنجا وقتی همراه با شوهرم می‌خواستیم سوار بس شویم اینبار مانع شوهرم شدند و گفتند موتر زنانه است و شوهرت

حق ندارد بالا شود. شوهرم بلا تکلیف و حیران ماند و از کلینر پرسید چه کند. کلینر با خونسردی اشاره به جنگله موتر شهری کرد و گفت تمام شوهرها را در جنگله موتر جابجا کرده‌ایم، خودت هم آنجا بالا شو. کلینر چون تردید شوهرم را دید گفت: «اگر راضی نیستی خودت برو و بگو که خانمت را در کجا پایین کنیم.» وقتی این مقررات احمقانه را دیدم عمیقتر درک کردم که وحشت بنیادگرایی کشور آفت‌رسیده‌ی ما را به کجا خواهد برد.

ن. شجر

کیفر ندانستن زبان پشتو

شب ۱۹ میزان ۷۶ در بلاک ۱۶ آپارتمان ۵۳ مکروریان چهارم منزل شاه‌نورخان دزدی می‌شود. دو روز قبل از این حادثه، در همین بلاک، دهلیز اول منزل چهارم دزدی گردیده بود. شاه‌نور جریان را به وکیل بلاک اطلاع می‌دهد. وی از ترس حوزه نرفته و هارون پسر شاه‌نور را وادار می‌سازد تا به حوزه اطلاع دهد. بعد از یک ساعت خود به دنبال او به حوزه رفته پسران بی‌گناه مردم را که تقریباً به ده نفر می‌رسیدند به طالبان لست می‌دهد. از آنجمله دو نفر قندهاری، یک نفر وردکی و یک نفر مسکونه ده‌سبزها و متباقی امراله، سردار، فرید، متین، شریف به شمول هارون که پشتو زبان نبودند زندانی می‌شوند. ساعت نه و نیم شب آمر حوزه با افرادش آمده هر اسیر را به حدی لت و کوب می‌کنند که آنان مجبور می‌شوند به ناحق اعتراف نمایند که دزد بوده‌اند. این جوانان بعد از دادن رشوه و تعدادی هم با آوردن سفارش‌نامه، از زندان آزاد می‌گردند و به این صورت از عذاب بیشتر بخاطر ندانستن زبان پشتو موقتاً نجات می‌یابند.

نرخ سیاه کردن روی

طالبان در سرطان ۷۶ عیدی محمد نانوار به اتهام اینکه وزن‌تان کم است، مبلغ پانزده لک افغانی جریمه می‌کنند و برایش می‌گویند: «پارویت را سیاه می‌کنیم و در شهر کابل می‌گردانیم و یا پانزده لک را نقد به ما بپرداز.» شخص مذکور پانزده لک افغانی به طالبان پرداخت و آبروی خود را خرید.

ستم و زورگویی

در مکروریان ۴ بلاک ۱۳، آپارتمانی را که وارث آن کمال‌الدین اسحق‌زی می‌باشد فامیل دیگری به گرو گرفته است. طالبان وقتی از قضیه آگاه می‌شوند فوراً دست به کار شده و می‌خواهند خانه را به زور بگیرند. با کسی که خانه را گرو گرفته یگومگوی شان بلند می‌شود. یکتا از طالبان در خطاب به یکی از زنان خانواده می‌گوید: «اگر کسی با من زبان بازی

که استخوان دستش شکست و بستری شد.

زمری

۹۰ نفر «نامطلوب»

در وزارت معادن

در این روزها که «امارت اسلامی» تصمیم اخراج ماموران و کارمندان دولت را تحت عناوین مختلف دارد، در آخر حاضرین در مقابل نام افراد فقط می‌نویسند «نامطلوب متفک گردید». از آن جمله در وزارت معادن و صنایع به تعداد ۹۰ نفر را «نامطلوب» تشخیص کرده و جواب دادند که به تعداد ۱۴ نفر آنان از ریاست سروی معادن می‌باشند.

دزدی لشکریان اسلام

در اوایل اسد در یکی از روزها فردی در نزدیک مسجد پل‌خشتی سوار بر بایسکل می‌آید. آنجا طالبی که کلاشکوف بدست دارد، امر توقف داده می‌گوید که بایسکل خود را بگذارد و بخاطر ادای نماز به مسجد برود. فرد مذکور مجبور به اجرای دستور می‌گردد. بعد از ادای نماز متوجه می‌شود که نه طالب وجود دارد و نه بایسکل. داد و فریادش به جایی نمی‌رسد و دست خالی به خانه بر می‌گردد.

«خیر است وحشی اند...»

به تاریخ ۸ سنبله ۷۶ ساعت ۵ عصر در سرک پنج تایمی موتری که حدود ۵ تا ۶ نفر مسلح با بازوبند های امربال معروف بر آن سوار بودند می‌ایستند و کسانی را که ریش شان کوتاه بود و یا کلاه به سر نداشتند دره می‌زدند. از جمله مینی بسی را توقف داده و دو زن را که جوراب گواشتی به پا داشتند پایین نموده و با دره بربری لت و کوب می‌نمایند که چرا این جوراب‌ها را پوشیده‌اند. این حالت را که مردم می‌دیدند کوشش می‌کردند تا از ساحه دید آنان خود را دور سازند. وقتی موتر آنان رفت زنانی که دره خورده بودند می‌گفتند: «خیر است آنان وحشی اند و روز حاکمیت شان زودتر پایان خواهد یافت».

دفاع از ناموس در قاموس طالبی

بتاریخ ۵ سنبله ساعت ۱۲ شب «طلبه کرام» مجهز باتانک و کلاشکوف به محاصره منطقه ده افغانان پرداخته، و اریکین بدست داخل خانه‌ها شده و پسران پنجشیری هارامی نمودند. همان شب حدود ۴۰۰ جوان را به نام پنجشیری با خود به جای نامعلومی بردند. بعد از آن جمله صرف ۴۰ نفر را رها کردند اما از سرنوشت سایرین تا حال اطلاعی در دست نیست.

کند وی را به حوزه می‌برم، وقتی با من حرف می‌زنی رویت را پت کن.» در مقابل خانم جواب می‌دهد: «ما زنان کابل شریف و پاک دامن هستیم ولی چون شما همه فاسد و چشم چران هستید، خویست تو طرف من سیل نکنی.» بالاخره طالب مذکور اثنائه فامیل بیچاره را در ناوقت شب از خانه بیرون کرده و دستور می‌دهد تا فردا خانه کاملاً تخلیه باشد.

نتیجه مقاومت قاطع

به تاریخ ۱۷ میزان ۷۶ در حالی که صنف‌های لیسه غازی خالی از میز و چوکی بودند، امتحانات جریان داشت و شاگردان امتحان شان را با نشستن به روی زمین می‌دادند. در این حال طالبان، خواستند تا جریان امتحانات را از نزدیک ببینند. آنان بدون توجه به کمبود و نبودن میز و چوکی و مشکلات شاگردان بخصوص که در آن هوای سرد به روی زمین نشسته بودند، معلم مضمون را در حضور شاگردان به جرم اینکه به شاگردان نقل می‌دهد تحقیر نموده کشان کشان به دروازه مکتب می‌برند اما مداخله شاگردان به دفاع از معلم شان بحدی قاطع بود که طالبان نتوانستند او را ببرند.

فاشیزم دینی طالبی

در بلاک هوایی واقع قلعه وکیل نماز خواندن بالای مردم تحمیل می‌شود. طالبان همه روزه در مسجد حاضری می‌گیرند و اگر کسی به نماز حاضر نشود رویش راسیه می‌کنند. یکی از روزها در وقت نماز خفتن چند نفر حاضر نبود. وقتی طالبان از قضیه خبر می‌شوند برای دستگیری آنان دست بکار می‌شوند. سه ریش سفید و یک پسر جوان را دستگیر کرده اما پسر جوان که وارث نام دارد، از گیر شان فرار می‌کند. و سه نفر ریش سفید که رویشان سیاه شده بود در اطراف بلاک‌ها نمایش داده می‌شوند.

دزدان طالبی. حقیر تر یا هرامزاده‌تر از دزدان جهادی؟

به تاریخ ۹ میزان ۷۶ در مارکیت مکروریان سوم طالبان رهگذران را متوقف ساخته و چله و انگشت کسانی را که به دست داشتند کشیده و تهدید می‌کردند که پوشیدن آن در اسلام منع است. این نوع دزدی در روز روشن در دوران جهادی‌ها هم کم سابقه بود.

جزای چادر لغزیدن در شرع طالبی

در سرک میدان هوایی کابل ناوانی زنانه‌ای است که در آن زنی به نام پشتون به توزیع نان می‌پردازد. در سنبله ۱۳۷۶ در جریان توزیع نان چادر پشتون از سرش افتید. طالبان وی را آنقدر لت نمودند

دل‌سرد و نگران آینده فرزندان شان ساخته بود. همچنان محیط فاسد بیرون از مکتب نیز عامل دیگرست که وضع تعلیم و تربیت را در داخل مکتب مغشوش می‌سازد.

معلمان به انجام وظیفه خیلی‌ها بی‌علاقه بوده و در آشفته فکری و افسردگی بسر می‌برند، زیرا فشارهای اقتصادی و زندگی ناپسامان و روزگار نکبت‌بار، ایشان را چنان خورد و خمیر ساخته است که روان سالم یک مربی را ندارند. دهها تن از معلمان ترک وظیفه کرده راهی دیار غربت شده‌اند و عده‌ای که موجود بودند، گاه‌گاهی از کارهای طاقت‌فرسای جسمانی یعنی مزدوری‌های روز مزد، خود را فارغ ساخته به مکتب می‌آمدند بعضی‌ها حتی کراچی‌های شان را در بیرون از مکتب «پارک» می‌کردند و به مجرد فراغت از تدریس در کوچه‌ها به فروش وسایل و مواد مورد نیاز مردم می‌پرداختند. مسئولان اداری و تدریسی مکتب جهت جلوگیری از غیبت‌های بیش از حد معلمان، موافق بودند که حداقل هفته دو تا سه روز حاضر وظیفه شوند. علاوه‌آشش ساعت درسی روزمره را به چهار ساعت و سی دقیقه، اختصار کرده بودند.

از شروع الی ختم سال تعلیمی به شاگردان کتب درسی توزیع نشد، لوازم درسی در اختیار شان قرار نداشت و مواد ممد درسی نیز موجود نبود. تمامی سامان آلات لابراتوار های سه‌گانه فزیک، کیمیا و بیولوژی که در گذشته قسماً فعال بود، در دوران جهادی‌ها به سرقت برده شد. از مواد سمعی و بصری نیز اثری نیست. چارتهای مطبوع؛ و نقشه‌های جغرافیایی و به صدها متر مربع چوب نجاری شده ساختمان مکتب نیز دزدی و حریق گردیده است. از شبکه

برق، تلفن و آب نل، هم خبری نیست. اکثریت شاگردانی که غیرحاضری دایمی و پی هم داشتند، علت آنرا در مصروفیت بازار بیان می‌دارند. بازاری شدن شاگرد که از روی جبر و مشقت روزگار است، کرکتر و شخصیت وی را تغییر منفی می‌دهد. تربیت بد شاگردان برمشکلات می‌افزاید.

برای شاگردان در محیط مکتب، شرایط و زمینه رشد تربیت بدنی وجود ندارد. انواع انحرافات متأسفانه دامنگیر شاگردان بوده که تجدید تربیت ایشان با این شرایط که طالبان فراهم ساخته اند خواب است و خیال. عموم شاگردان از نگاه روانی احساس امن و آرامش ندارند. زیرا در شرایط مخوف پلیسی طالبان همگان به شدت مشوش اند که مبادا در جنگال ددمشانه نهی از منکر و غیره گرفتار شوند شاگردان عملاً دیده اند که بعضی از معلمان و همصنفان شان را چطور در وقت درس از مکتب برده و تاکنون ناپدید می‌باشند. یکی از علل غیر حاضری معلمان و

وقتیکه طالبان وحشت اهالی ده‌افغانان را دیدند: «خواهران نترسید، ما بخاطر حفظ و نگهدانی شما آمده‌ایم و از ناموس شما دفاع می‌کنیم.» در مکتب بی‌ناموسان طالبی دور کردن شوهران، پدران و برادران زنان به معنی دفاع از ناموس است!

صمد

وضع تعلیم و تربیه در مکاتب شهر کابل

موجودیت بحران سیاسی و اقتصادی در جامعه، ناگزیر موجب بحران های اجتماعی و فرهنگی نیز می‌شود.

با به قدرت رسیدن نیروهای بنیادگرا، بخصوص طالبان، عموم فعالیت های تعلیمی و تربیتی، سیر قهقرایی را طی نموده است. لیسه استاد خلیل‌الله خلیلی واقع حصه اول خیرخانه‌مینه کابل، نمونه‌ای از مکاتب کابل است.

لیسه خیرخانه بر وفق مراد خلقی‌ها و بعداً جهادی‌ها تاکنون به دو نام (حبیب‌الله شهید) و (استاد خلیل‌الله خلیلی) مسما گردیده است.

در لیسه استاد خلیل‌الله خلیلی سالیهای قبل یک صدوپنجاه معلم و سه‌هزار شاگرد در سه تایم درسی مشغول فعالیت بودند که شصت در صد آنان را اعم از معلمان و متعلمان، ذکور و بقیه را اناث تشکیل می‌داد. با ظهور طالبان،

تشکیل اداری، تدریسی و پرسونل خدماتی به شصت در صد تنقیص یافت.

طی یکسال تعلیمی ۹۵٪ ساختمان فیزیکی و امکانات تخنیکی لیسه استاد خلیلی، مورد استفاده مهاجران قرار داشت که از اثر جنگهای خانمانسوز جهادی‌ها عموم شعب درسی و اداری مکتب را اشغال نموده بودند. هویداست که با جابجا شدن مهاجرین به کدام پیمانانه شرایط آموزش و پرورش محدود گردید. شاگردان و معلمان فقط هفت ماه کامل را در صورتی که وضع جوی مساعدت می‌کرد در فضای آزاد بروی خاک نشستند و به اصطلاح درس خواندند. درسی که معیاری نداشت، به اصطلاح مره پوره کردن بود.

در آغاز سال تعلیمی کودکان زیادی از شمولیت به مکتب باز ماندند زیرا به خاطر کمبود جا، از پذیرفتن اطفال خودداری می‌شد. عدم موجودیت نظم و دسپلین لازم، انعکاس وسیع داشت که اهالی محل را

**ز مونږ خلک د طالبی او جهادی
بنستپالو د ټولو ظلمونو،
خیانتونو او بی‌ناموسیو پای
یواځی د سیاسی ډگر څخه د
هغوی په له‌مینځه وړلو کی وینی!**

رقص و آواز خوانی در محافل عروسی را منع کرده‌اند ولی مردم به آن وقعی نمی‌گذارند.

دین‌فروشی و اخلاق‌نمایی طالبان

به تاریخ ۹ سرطان ۷۶ در مکروریان ۴ حوالی ۱۱ شب جوان ۲۲ ساله‌ای که از شدت گرمی و مریضی به بالکن برآمده بود مورد غضب طالبان گزمه گرد قرار گرفت. سردسته گزمه به شتاب خود را به جوان می‌رساند و بلافاصله وی را زیر لت و کوب می‌گیرد. جوان فریاد کشیده می‌پرسد که گناه من چیست؟ طالب وحشی صفت می‌گوید: «لعین مرتد، هم زنکه‌بازی می‌کنی و هم گپ می‌زنی». جوان مذکور التماس کنان می‌گوید: «من بسیار مریض هستم و از ناآرامی زیاد به بالکن برآمده‌ام. آیا در این وقت شب کدام فامیل بیدار است و در این تاریکی چیزی دیده می‌شود؟» از سر و صدای زیاد تمام اهالی بلاک بیدار شده بودند و به بی‌شرافتی و مردم‌آزاری طالبان نفرین می‌فرستادند.

طالبان وحشی بعد از لت و کوب جوان بدون هیچگونه اعتناء به اعتراض و عکس‌العمل مردم از بلاک مذکور بیرون رفتند تا حادثه دیگری برای رفع عقده‌های حقارت خویش خلق کنند.

وژمه سبا

وحشت در شفاخانه

شفاخانه ۵۲ بستر خیرخانه‌مینه به همکاری و مساعدت وسیع یکی از مؤسسات خارجی فعالیت می‌کند. این شفاخانه بعد از تصرف کابل توسط طالبان بوسیله یک دیوار چوبی به دو بخش زنانه و مردانه تقسیم شده است. به تاریخ ۲۲ عقرب ۷۶ موتر سیاهی مقابل در شفاخانه توقف کرد و چهار مرد بلند قد با ریش‌های بلند، لباس و لنگی‌های سیاه از آن پیاده و بی‌درنگ داخل شفاخانه شدند. بعدها معلوم گردید که این‌ها افراد امریالمعروف و نهی از منکر بودند. اینان به اتاق داکتران زن سر زدند. دو نفر داکتران که با چپن و کلاه سفید مجلس بودند به نسبت اینکه یکی از آنها لبسین زده بود و دیگری شلوار به تن داشت شدیداً سرزنش شده و اسم شان یادداشت گردید و برایشان اخطار داده شد که شوهران شان مجازات خواهند شد. در انثای خارج شدن از دهلیز داخله دو نفر داکتر مرد که به طرف دهلیز داخله روان بودند نیز سرزنش و تهدید شدند زیرا آنها قصد رفتن به بخش زنانه را داشتند. افراد مذکور می‌خواستند داخل سرویس نسایی ولادی شوند. داکتران آن سرویس که قبلاً از آمدن امریالمعروف آگاه بودند خود را در یک اتاق پنهان کرده و چادری‌های شان را به سر کردند تا مبادا مورد سرزنش قرار گیرند. خوشبختانه کارگر مؤظف دروازه سرویس با ترس و لرز به طالبان گفته بود که اینجا صرف زنان مریض و حامله دیده می‌شوند و رفتن شما ضرور نیست. امریالمعروف از

صدها تن از شاگردان همین است که طالبان مفکوره برتری طلبی‌های قومی، لسانی و منطقوی را در اذهان معلم و شاگرد تلقین کرده و تفرقه افکنی را گسترده تر ساخته‌اند.

در حال حاضر چند تن از معلمان و دهها شاگرد در بازداشت طالبی بسر می‌برند. طالبان حتی شاگردان نابالغ دوره ثانوی را به حبسه و نیرنگ‌های گوناگون بازداشت و مورد فجیع‌ترین آزار و اذیت جنسی و جسمانی قرار داده‌اند.

معلمان معاش، ماه جوزای سال روان را به قیمت دادن چندین لک افغانی رشوه در اخیر ماه عقرب اخذ نموده‌اند. ازین به بعد معلمان مکلف‌اند برای بدست آوردن معاش ماههای قبل خود باید در فی صدهزار افغانی معاش، از مبلغ پنج‌هزار افغانی خود بگذرند.

مولوی عبدالسلام «جواد» به اصطلاح مدیر این مدرسه از طالبان جدید بوده که در عین حال به سه چهار وظیفه دیگر هم اشتغال داشته و هرگز به وظیفه اداری مکتب رسیدگی نمی‌تواند. او در مسجد پنج‌جصد فامیلی ملاامام و در یکی از جزوات‌های قطعات نظامی طالبان قومندان و در اوقات فراغت و خلوت مشغول توزیع تومار و تعویذ برای زنان نیازمند است. مولوی مدیر صرف یکی دو ساعت به مدیریت حاضر می‌شود و فقط از موهای سر شاگردان، داشتن و نداشتن دستار، کلاه طالبی و ریش پرس‌وسنل و ارسی و توصیه‌های لازم شرعی عنایت می‌فرماید.

پرسونل خدماتی نسبت معاش ناچیز که آنهم عندالموقع اجرا نمی‌گردد ۹۰٪ کاهش یافته و حاضر به اجرای خدمت نیستند. صرف دو نفر باقی مانده‌اند.

خلاصه طی سالهای اخیر دوران جهادی‌ها و بخصوص به هنگام آمدن طالبان، از مدرسه استاد خلیل‌الله خلیلی چیزی به جا نمانده و اینکه مکتب جریان داشته و سال تعلیمی به پایان رسید، چیزی بوده به نام. طالبان از باز بودن مکاتب بی کیفیت، صرف بهره سیاسی می‌گیرند و زمینه‌ای می‌شود تا کمک‌های مؤسسات خارجی را به بیلند.

شیما

از پاسداران مرگ و تاریکی

به تاریخ ۲۳ میزان ۷۶ در محفل عروسی راضیه در مکروریان سوم، در حالی که تمامی اعضای خانواده سرگرم رقص و آواز خوانی بودند طالب بچه‌های مزدور با شنیدن صدای رادیو کاست بی‌اختیار داخل خانه شده و بلافاصله رادیو کاست را تکه‌تکه می‌کنند و به زنان دو و دشنام‌های غلیظ می‌دهند. اوباشان وقتی برادر داماد معشوق نام را به چنگ می‌آورند وی را بیرون از خانه برده آنقدر لت و کوب می‌کنند که از حرکت می‌ماند. بعداً او را با خود به حوزه می‌برند. از سرنوشت معشوق هنوز هیچ اطلاعی در دست نیست. با آن که فاشیست‌های مذهبی دایره زدن و

از مردم پسران کنید که آیا من سلاح دارم یا خیر. من خود یک کارگر سیلو هستم. اما جلادان خون آشام بدون کدام پسران او را مانند یک گوسفند با کارد حلال می‌کنند. وقتی که خانم، شوهر خود را غرق در خون می‌بیند، سگته می‌کند و برادر وی را با یک مرمی تفنگچه از بین می‌برند. دزدان جنایتکار تمام پول و دارایی خانه را غارت می‌کنند. از فامیل مذکور فقط یک طفلک سه ماهه و یک دخترک پنجساله باقی مانده است.

حبیبه

از فساد و خیانت‌های طالبان

ارگانه‌های دولتی در کابل چون در مطابقت کامل با «امارت اسلامی» قرون وسطایی طالبان قرار ندارد باید تا سرحد انحلال تصفیه گردد.

وضع بانکها در کابل نمونه خوبی از این رفتار طالبان است:

از ۱۴۰۰ نفر پرسونل مرکز «د افغانستان بانک» که ۶۰٪ آنان را کارمندان زن تشکیل می‌دادند تنها ۵۰۰ نفر باقیمانده اند و ۱۴ شعبه شهری این بانک که در هر کدام بین ۲۰ - ۱۵ نفر کار می‌کرد اکثراً تعطیل و غیر فعال اند.

پنج الی شش ماه می‌شود این بانک قادر نشده معاش مأمورین ادارات را بپردازد. اما در مقابل اکثر قراردادهای دولتی و آنانی که سالها قبل بانک مقروض شان بوده با پرداخت ۵۰ - ۲۰ فیصد مجموع پول خود بعنوان رشوه می‌توانند قروض خود را حصول نمایند.

بطور مثال قادر فلز در تابستان سال جاری، با جور آمد با سلاح خان مدیر عمومی خزانه، معاون او خدامحمد و همچنان با خزانه‌دار پادشاه‌زال‌الدین و معاوش دل‌آقا توانست تمام پول های گذشته قراردادی خود را از بانک بکشد و ۲۰٪ آن را به عنوان رشوه به افراد فوق‌الذکر پرداخت نماید.

همچنان زالف‌خان تیکه‌دار چوب هم توانست با وارد معامله شدن با طالبان و پرداخت رشوه قرض‌های خود را از بانک حصول نماید. این در حالی است که وقتی مأمورین دولتی بخاطر معاش های شش ماه قبل خود به بانک مراجعه می‌نمایند، طالبان بانگ می‌زنند که بانک پول ندارد.

طالبان همانند برادران جهادی شان رهن و تبه‌کار اند

ساعت ۸:۱۵ شب، ۶ مرد مسلح در منزل حاجی‌بسم‌الله واقع در ایستگاه دانش حصه سوم خیر خانه را می‌گویند. چون حاجی مشغول ادای نماز بود خانمش به در رفته می‌پرسد کی هست. جواب می‌شود: «من ملاعبیدالله هستم، در را باز کن». وقتی خانم در را باز می‌کند، شش مرد مسلح به خانه هجوم برده و با دو مرد مسلحی که قبلاً از راه دیوار

خویشاوندان می‌رضان که پشت دروازه سرویس منتظر بودند خواست تا حقیقت را بگویند که آیا اینجا مردها رفت و آمد دارند یا خیر. چند روز بعد ساعت ۱۱ بجه قبل از ظهر داکتران در اتاق خود در حال صحبت بودند و چند مریض نیز در اتاق ولادت تحت مشاهده و معاینه قرار داشتند. ناگهان دروازه سرویس باز شد و یک طالب سراپا سیاه پوش با بوت‌های کثیف خود خلاف مقررات شفاخانه و بدون اخذ اجازه وارد سرویس نسایی ولادی گردید. داکتران که اکثراً کلاه بسر نداشتند وحشت‌زده شده و دو نفر فوراً از اتاق خارج شده خود را پنهان کردند. بقیه چادری‌های خود را گرفته و خود را پوشاندند. طالب بعداً کتاب اتاق ولادت را ورق زد و گفت کتاب تعیینات کجاست؟ بی‌چاره نمی‌دانست که کتاب تعیینات کجا باید باشد. او همه داکتران را با نگاههای خاصی از زیر نظر گذرانده خارج گردید.

محمداسلم

سینما زینب سوخت و طالبان رقصیدند

بتاریخ ۱۱ جدی ۱۳۷۶، ساعت ۸ صبح که به طرف مرکز شهر می‌رفتم، در مسیر راه متوجه شدم که از سینما زینب شعله‌های آتش بلند است و صد‌ها نفر ایستاده و سوختن آن را تماشا می‌کنند. هر کس نظری داشت. یکی می‌گفت «چرا طالبان سینما را سوختاندند؟» مرد سال خورده‌ای بود که می‌نالد: «همه چیز از دست ما رفت، باز کی خواهد آمد و سینما درست خواهد کرد.» طالبان که از سرک مقابل سینما زینب عبور می‌کردند بعد از یک توقف کوتاه می‌خندیدند و از سوختن سینما خوشحالی می‌نمودند و به پشتو می‌گفتند: «خوب شد، مرکز فساد باید بسوزد».

من که اشک از چشمانم سرازیر شده بود و گلویم را عقده گرفته بود به این فکر افتادم که این‌ها چقدر بی‌وجدان اند که از ویرانی کشور و سوختن سرمایه‌های ملی خوشحال می‌شوند.

جنایت هولناک به سبک طالبی

به تاریخ ۲۰ میزان ۷۶ روز یکشنبه ساعت دو و پانزده دقیقه در کارته سه شخصی بنام احسان‌اله بعد از هشت سال با مقداری پول می‌آید. چون خانه آنان نزدیک مأموریت سمت بود سه تن طالب او را می‌بینند و فوراً به مولوی شان یعنی قومندان آن مأموریت اطلاع می‌دهند که امروز یک شکار چاق و بسیار خوب پیدا کرده ایم. ساعت دوازده شب شخص مولوی شکم کلان همراه با سه نفر دیگر با پوزهای بسته داخل آن خانه می‌شوند و می‌گویند که چه کردی سلاح‌هایت را که به ما راپور رسیده. احسان‌اله که ۵۵ سال دارد برای آنان می‌گوید که برادران شما فردا صبح

کاری کرد، با آمدن طالبان به کابل به عنوان سرمشاور این ولایت مقرر شد.

دگروال صفت‌اله چقدر غرور و همت خواهد داشت؟

دگروال صفت‌اله که سمت ریاست ارکان را نیز بدوش دارد، وظیفه می‌گیرد که بعد از شکست طالبان در مزار پروازهای ممتد به کندز داشته باشد. در اوایل سنبله ۷۶ صفت‌اله از ساحه سالنگ دوباره برمی‌گردد و احساس خطر می‌نماید که مبادا مورد حمله قرار گیرد. این در حالیست که بخاطر تطمیع بیشتر عمه پرواز، مبلغ ۵۰ لک در کابل و ۵۰ لک در کنر برای شان پرداخت می‌شد. هنگام برگشت ملاعبیداله، صفت‌اله را در محضر کارمندان قوای هوایی و متجمله بهرام قومندان کندک ۱۲ سیلی کاری می‌کند.

آیا صفت‌اله اینقدر غیرت و عزت دارد که انتقام این سیلی را با بمباران مقر «امیرالمومنین» و ملاعبیداله و شرکا بگیرد؟

کیبل کاری معلم حین امتحان

به علت مشکلات کمبود جا و معلم، شاگردان لیسه غازی در لیسه امانی جا به جا شده و امتحان هر دو مکتب یکجا اخذ می‌گردد. بتاريخ ۲۰ عقرب ۷۶ در جریان اخذ امتحانات سالانه معاون تعلیم و تربیه با گروپ امر بالمعروف به لیسه امانی آمده و گویا جریان امتحانات را تفتیش می‌کرد. در این جریان چشمش به یکی از معلمان لیسه غازی می‌افتد که سرش لیج است. فوراً توسط افراد امر بالمعروف کیبل کاری می‌شود.

اسم هم باید به میل طالب باشد

مدیر لیسه امانی که از جمله «طلبه‌ی کرام» می‌باشد یکی از شاگردان را تهدید می‌نماید که اسم خود را تغییر بدهد. شاگرد مسیح‌اله نام داشت. طالب صاحب می‌گوید که چون این نام اسم یکی از پیغمبران است نباید بالای این شاگرد گذاشته شود.

جنایت طالبی به خاطر کتمان بی‌ناموسی طالبی

به تاریخ ۸ سرطان ۷۶ فریداحمد ولد عبدالمحمد از قریه آغلی خان ولسوالی سالنگ ولایت پروان که در حصه دوم کارته پروان سکونت داشت و ۱۲ سال از زندگی پر از رنج و درد را پشت سر گذاشته بود، در پوسته امنیتی طالبان واقع حصه دوم کارته پروان از طرف دلاور نام طالب به رگبار بسته می‌شود و در جا جان می‌دهد. دلاور بعد از ارتکاب این جنایت پا به فرار می‌نهد که از طرف یکی از

داخل حویلی شده بودند یکجا تمام اعضای خانواده را در منزل دوم در اتاقی زندانی می‌سازند. دزدان در تفتیش خانه به قیمت ۳۰۰ لک افغانی زیورات، ۲ لک افغانی پول نقد و ده هزار روپیه پاکستانی را بدست آورده منزل را ترک می‌کنند. این دزدی مسلحانه که بتاريخ اول عقرب صورت گرفت ۴۵ دقیقه طول می‌کشد.

فرمای آن صاحب منزل قضیه را به حوزه امنیتی اطلاع می‌دهد. آمر حوزه از وی می‌پرسد که با کی دشمنی داشتی. چون حاجی با کسی دشمنی نداشت، آمر حوزه بعد از پافشاری و استدلال زیاد وی را متقاعد می‌سازد تا یکی از خویشاوندانش را که ۳ سال قبل با وی جدال لفظی داشته، قلمداد نماید. حوزه امر دستگیری آن افراد بی‌گناه را داده و همه را زندانی می‌سازد تا باینصورت جلو بالا شدن بوی غارتگری طالبان را گرفته باشد. اما مردم بخوبی می‌دانند که بمجرد تاریک شدن هوا شهریان کابل عادت کرده اند که با توجه به نجات از شر طالبان قیود شبگردی را خود رعایت نمایند و هیچ فرد نمی‌تواند در شب گشت و گذار نماید، پس چطور ممکن است که ۸ نفر دزد مسلح منزلی را بدزدند ولی به چنگ طالبان نیفتند.

میهن‌فروشان خلقی در خدمت خاینان طالبی

لست خلقی‌هایی که در رژیم بوشالی وظایفی داشتند و فعلاً در رژیم طالبان موقعیت‌های برجسته را احراز نموده‌اند:

۱- دگروال کریم معاون اول غند ۳۳۵ در شیندند در سال‌های ۷۰-۱۳۶۴ از ولایت هلمند، فعلاً رئیس ارکان قوای هوایی و مدافع هوایی.

۲- جگرن غنی‌کوهی از ارزگان معتمد روغنیات در شیندند فعلاً رئیس لوژستیک قوای هوایی و مدافع هوایی.

۳- سلیمان‌شاه از قندهار داماد مرج‌آغا قندهاری پیلوت در شیندند. در رژیم طالبان زمانیکه بگرام را در دست داشتند سرپرست گارنیزون بگرام بود.

قابل یادآوریست که تعداد قابل توجهی از خلقی‌های مربوط بخش کریم‌زرغون در رژیم طالبان مقام‌های حساسی را صاحب شده‌اند. همچنان افراد مربوط به مسلم مشهور که بعداً با گلبدین خاین پیوستند نیز در نوکری طالبان قرار گرفته‌اند.

۴- دگروال ظریف پیلوت از وردک معاون سیاسی غند ۳۳۵ که فعلاً رئیس سیاسی قوای هوایی و مدافع هوایی می‌باشد.

۵- بهلول از غزنی منشی کمیته ولایتی غزنی در سال‌های ۵۹ و ۶۰ و مدیر اداری ولایت غزنی فعلاً به عنوان مسئول بخش اوپراتیوی استخبارات اجرای وظیفه نموده و در ساحه قلعه‌فتح‌اله و وزیرآباد مشغول جاسوسی برای طالبان است.

۶- شاه‌محمود حصین که در مورد پشتوی روزنامه حقیقت انقلاب ثور

قابل یادآوریست که شاه‌ولی به عنوان پهلوان در سال‌های ۱۳۶۰ از طرف نجیب گاو وظیفه گرفته بود تا برای جابجایی سرور نورستانی و سایر جاسوسان زمینه سازی نماید. او در آن زمان روابط بسیار نزدیکی با حزب اسلامی گلبدين نیز داشت.

معيارهای اخلاقی طالبان

پرویز معاون ماموریت پولیس سمت کارته آریانا که در گذشته در همین منطقه به بداخلاقی مشهور و به اصطلاح بچه بی‌ریش داوود پسر پردل پنجشیری بود. تمام اهالی کارته آریانا از این روابط مطلع اند. و اما امروز پرویزخان از طرف طالبان به عنوان مسئول امنیت تعیین می‌شود!

کورس‌های انگلیسی یا فرائض وضو و نماز؟

معلمان و شاگردان کورس انگلیسی سیدجمال‌الدین از طرف طالبان تهدید می‌شوند که اگر آنان علوم دینی را شامل برنامه کورس شان نساژند دروازه آن را خواهند بست.

زرلشت

از فاشیزم طالبی

به تاریخ ۳ عقرب ۷۶ به طرف بازار لیسه مریم روان بودم که دفعتاً موتر پیج‌جاری پر از هیولا‌های چشم سرمه به پای پیرمردی که در سرک روان بود ایستاد. بعداً چند وحشی از موتر پایین شده و به پیرمرد حمله و او را به زور و لت و کوب داخل موتر انداختند. پیرمرد که علم گل‌خان نام دارد و رئیس تفتیش وزارت دفاع است به جرم اینکه دامادش چند میل سلاح داشته او را بجای دامادش با خود بردند که تا حال از سرنوشتش خبری نیست.

طالبان از خانواده برادران خاین شان انتقام می‌کشند

جنرال شیر احمد که در زمان مسعود جنرال وسله تون وزارت دفاع بود زمانیکه طالبان داخل شهر کابل شدند به پنجشیر رفت و فامیلش در کابل ماند. طالبان چند بار به خانه‌اش آمدند و چون خود وی را بدست نیاوردند از فامیلش خواستند که یکی از نزدیکانشان را که در زمان مسعود به پست بلندتری کار می‌کرد به آنان بدهند. فامیل جنرال از شناسایی شخص مذکور ابا ورزیدند و گفتند که اصلاً چنین شخصی را نمی‌شناسند. چون بعد از چند بار تحت فشار قرار دادن فامیل مذکور، چیزی به گیر

زنان سالنگی به نام زیباگل از اقارب فریداحمد تعقیب و شناسایی می‌شود.

فریداحمد بخاطر فقر و تنگدستی که دامنگیر خانواده‌اش بود در این پوستانه امنیتی به ظرف‌شویی و مزدوری مشغول بود. نظر اهالی گذر این است که مقتول حتماً شاهد کدام عمل بی‌ناموسانه دلاور بود است. شریعت طالبی دلاور قاتل را در بدل پرداخت پول ناچیزی به فامیل فریداحمد تبرئه و دوباره او را به پوستانه امنیتی وظیفه می‌دهد.

بازهم درباره معارف در کابل

از ماه ثور ۷۶ به این طرف معلمان اصلاً معاشی دریافت ننموده اند بگذریم از اینکه معاش ماهانه یک معلم با فامیلش نفره برای ۸ روز قیمت خرید آرد را تکافو می‌نماید و بس.

در مکاتب کتاب وجود ندارد. اگر احیاناً کتابی توزیع شده باشد برای هر ده نفر یک جلد بوده است. متعلمین در روز امتحان از کتاب فروشی‌های بازار کتاب به کرایه می‌گیرند و شب ۵۰۰ افغانی در بدل آن می‌پردازند. این امکان به کسانی میسر است که توان به کرایه گرفتن کتاب را داشته باشند. امسال امتحانات یک ماه پیش انداخته شد. چون صنف‌ها نه در دارند و نه دروازه و هوا هم به شدت سرد بود. نه چوکی‌ای برای متعلم وجود دارد و نه میزی برای معلم. بطور متوسط روزانه صرف یک ساعت درسی از جمله شش ساعت تدریس می‌شد. در ساعت‌های خالی شاگردان مضمون جدیدی برای خود کشف نموده اند که نیاز به معلم ندارد و آن «تخته پاک بازی» می‌باشد.

قبل از اخذ امتحانات از هر شاگرد (مثلاً در مکتب نادریه) مبلغ ۵۰۰۰ افغانی پول کاغذ برای امتحانات جمع‌آوری شده است. تباشیر را باید کفشان صنف تهیه نماید. اینکه از کجا و چگونه معلوم نیست. مرجعی وجود ندارد که از وضع مکاتب باخبر باشد. صرفاً گروپ امر بالمعروف در زمینه احساس مسئولیت نموده هفته یکی دو بار به مکاتب سر می‌زند که آیا موی شاگردان مطابق شریعت است یا خیر. به مجرد داخل شدن گروپ بی‌نیکی، شاگردان لیسه نادریه از سر دیوارها فرار می‌نمایند.

خلقی زیر پای طالبی به خاطر میل به بی‌ناموسی

شاه‌ولی نورستانی سابق معلم سیورت و خلقي و در عین زمان کم سواد فعلاً در خدمت طالبان قرار گرفته است. انگیزه اصلی وی زن گرفتن است. شاه‌ولی بسیار کوشش نمود تا در مکتب متوسطه کارته آریانا وظیفه بگیرد زیرا تعداد قابل توجهی زنان و دختران به عنوان معلمه جهت گرفتن معاش ماهانه به مکتب در رفت و آمد هستند. آقای نورستانی می‌کوشد از این طریق و با سوءاستفاده از مسئولیت مکتب به خواہشات بی‌ناموسانه خود جامه عمل بپوشاند.

ټکولو پیل کوی. له هغوی ورځی وروسته انجنیر اکرم لیدل شوی نډی ویل کیږی چی شاید د عبدالهادی آخوند په کور کی بندی وی او یا ځینی نور انجنیران او کارکوونکی هم چی د اکرم له بی درکی خبر شول په خپله وتبیتدل. داسی ویل کیږی چی پدی نږدی ورځو کی ددی تصفیې د لږی لکی څه سسته شوی او فرمان مخ په سپړیدو دی او داسی گنگوسی هم اوریدل کیږی چی د طالبی ترکیب د خپل منځی مخالفتون د زیاتیدو له امله ملا عمر ویلی چی د وی د خپلو مشکلاتو د هوارولو تر وخته دی دا رنگه تصفیې وځنډول شی.

د کرامو جاهلانو د غلاگانو لږی روانه ده

د روان کال د لړم د میاشتی په ۱۸ نیټه په کارته سخی کی د شپې لخوا اته وسله‌وال طالبان یوه کور ته چی دوه نفره د قدوس او خلیل په نامه په کی وو ننوتل او وویل: «تاسی د مزاری باند پوری مربوط یاست ژر کوی مونږ ته وسله تسلیم کړی». هغوی په ځواب کی وویل: «مونږ وسله نلرو» طالبانو په ټولو پیل وکړ او په پای کی یی یو بکس چی ښځینه کالی او ۳۰۰۰۰ افغانی هم پکښی وی له ځان سره واخیستی او له کور څخه ووتل.

● همدارنگه د لړم په اتمه نیټه د طالبانو وسله‌وال گروپ د خیرخانی په نوی پروژی کی د گل احمد کور ته ننوت هغه د خوب څخه راوښ شو او په اتاق کی یی له غلو سره د قالینی پر سر شور زوږ پیل کړ. په بلی خونی کی د نوموړی ښځی او ماشومانو چیغی شروع کړی چی د شاوخوا گاونډیان هم راوښ او د گل احمد کور ته ور روان شول. گل احمد هم یو طالب را ځملولی وو او نه یی خوشی کاوه تر څو چی طالبانو ډزی وکړی او هغه هم طالب خوشی کړ او په تبسته شو. په لاری کی یی څو ډزی هم د گذر په وکیل باندی وکړی چی د پښی ځای ته را روان وو او په خپله په خیر او عافیت خپلی امنیت پوستی ته ورسیدل.

● د لړم په یوولسمه نیټه د مسابنام په وخت طالبانو یونس پلاستیک خرڅوونکی د کور له مخی څخه په زوره موټر ته پورته کړ. یونس وایی: «زما خوله یی په پټو بنده کړه ترڅو چیغی ونه وهم. په موټر کی له سوکانو وهلو او ټکولو وروسته راڅخه پنځوس لکه افغانی واخیستی او بیا یی له جیب څخه بیرون ته وغورځولم. چی راپورته شوم گورم په باغ بالاکی یم او بیا له هغه ځای څخه په تکسی کی کورته راغلم او د ځان لپاره می دوا واخیسته» د یونس مخ او سر اوس هم شین او وریته وه.

● د لړم د میاشتی په ۲۹ شپه په دارالامان کی د محمد عظیم له کور څخه زیاتره قیمتی شیان غلاشوی خو درانه او کم قیمته شیان پرځای پاتی وو نوموړی حوزی ته د غلا خبر ورکوی مگر کله چی د حوزی آمر صاحب او ورسره هیئت یی کور گوری نو نظر ورکوی چی دا غلا طالبانو او مجاهدینو نه دی کړی، ستاسی د منطقی محلی غلو دا کار کړی دی ځکه چی که مجاهدین او طالبان غلا ته راشی نو هغوی سپک او درانه نه پیژنی. په همدی شپه څلور نور کورونه هم په همدی کوڅه کی غلا شوی

شان نیامد، به تاریخ ۲۷ میزان ۷۶ ساعت ۱۱ شب افراد مسلح خانه جنرال را محاصره می‌کنند و خانم جنرال را که زن سرسفيد بود به زور با خود به صدارت می‌برند که فعلاً مدت ۲۵ روز می‌شود که از وی اطلاعاتی در دست نیست.

جانور صفتی و نخوت طالبی

در مکتب پروژه جدید خیرخانه چندین فامیل مهاجر شمالی در انتظار کمک ملل متحد، شب و روز خود را با گرسنگی سپری می‌نمایند. تمنا فرزند گل محمد که بیمار بود با مادرش یکجا نزد داکتر می‌رود. زمانیکه آنان می‌خواستند از چارراهی پروژه جدید بگذرند، ناگهان موتر سرمه به چشمان از طرف دیگر چارراهی به شتاب آمده و دخترک مریض را که دست به دست مادر روان بود مانند توپ به طرف دیگر سرک پرتاب نمود و خود بی‌خیال به راه خود ادامه داد. دخترک در برابر دیدگان غمبار مادرش در کنار سرک دست و پا می‌زد. این فامیل بخت برگشته از شمالی به کابل پناه آورده بود.

از فاشیزم طالبی

به تاریخ ۲۶ میزان سال جاری شب شنبه افراد مسلح طالبان منزل جواد را که از کابل است محاصره کرده و وی را ضمن لت و کوب با خود می‌برند.

اصل قضیه این بود که یکی از همسایه‌های جواد به نام زمان و باشندۀ پنجشیر، متهم بود که سه میل سلاح و یک استنگر را در داخل حویلی خود گور می‌کند و جواد را به حساب اینکه رفیق او بود دستگیر می‌نمایند زیرا زمان فرار کرده بود. جواد مدت ۲۵ روز در صدارت توقیف می‌گردد و سخت شکنجه می‌شود. وقتی چیزی حاصل نشد، طالبان چند مهمانی و مقداری پول از او گرفته رهاش می‌سازند.

سمندر

د جاهلانو تصفیوی جاری

د ۱۳۷۶ کال د لړم د میاشتی په ۱۲ نیټه د «امیرالمومنین» له فرمان سره سم د اوبو او برښنا په وزارت کی د پخوانیو مامورینو د سوانحو د څیړلو لږی روانه ده. په دی ترڅ کی عبدالهادی آخوند د «آبیاری» د شرکت رئیس، د وطن گوند غړی انجنیر اکرم خپل دفتر ته راغواړی. اکرم هم سمدستی د وزارت د کفیل دفتر ته راځی، مگر عبدالهادی آخوند د رسمیاتو په جریان کی اکرم ته د جزا ورکولو وخت نه مومی او پس له رخصتیدو څخه یی له ځانه سره وزیراکبرخان مینی کی خپل کورته بیایی او هلته د کور او د کوټی دروازی او کرکی ټینگوی او د اکرم په وهلو او

وو د غلاگانو لری روانه ده.

● یو پوستکی خرڅوونکی چی د تایمنی پروژی په پنځم سرک کی د زرافشان هوټل تر شا اوسیدی د لیندی په ۲۱ نیټه پوستکی یی په بل تاجر خرڅ او د کور خواته روان شو. کله چی خپل کور ته ورسیده د دروازی مخ ته یی خپل موټر ودراره او په خپله کور ته ننوت چی د کور دروازه وازه کړی چی په دی وخت کی یو ډانسن موټر رسیږی او د تاجر له موټر څخه د پیسو یوچی خپل ډانسن ته اچوی او تښتی. تاجر د موټر د آواز سره سم راووزی گوری چی په موټر کی یی پیسی نشته او یوه ډانسن چی مسلح کسان په کښی ناست دی په بیره سره تښته کی دی تاجر په چیغو او نارو شو او کرامو طالبانو دوه زره لکه افغانی یووړی مع‌الخیر.

سلمان

طالبانو د فاکولتو پرځای «فالکوتی» جوړی کړی

د لیندی د میاشتی په نیمایی کی طالبانو د پوهنتون حریم «فتح» او په ایونده پوهنځیو کی یی د علمی کادرونو قلم، کتاب، مغز، فکر او علمی پوهنی په تصفیوی او «تزکیوی» عملیاتو لاس پوری کړ. په دی عملیاتو کی د طب د انستیتوت د انتانی مضمون استاد چی علمی رتبه یی پوهاند وه هم له تدریس څخه منع شو او په ځای یی یو طالب له یوی کتابچی سره چی د تیر کال له کوم محصل څخه یی ترلاسه کړی وه د «ماشومانو د روغتایی څانگی» (طب اطفال) څلورم ټولگی ته ورننوځی، او سمدلاسه د کتابچی له مخی د انتانی مضمون په نوټ ورکولو پیل کوی. خو طالب جان د هماغه څو لمړیو کړنو په لوستلو د محصلینو له خدا او ملنډو سره مخامخ شو. تلفظ او انشاء یی دومره غلطه او ګډه وه چی هیچا ونشو کړای په څه پوه شی او یا څه ولیکی. طالب په دی گرم ندی چی لاتینی کلمات او مفاهیم یی نشو لوستلای، ځکه چی هغه په مدرسی کی دا ډول «بی‌قاعدی» او «بی‌انډوله» کلمات چی یو یی هم له ضرب او ضربو سره سمون نه خوپه، هیڅکله هم لوستی نه وه. خو زمونږ طالبان ډیر غښتلی او زبر څواکه دی. هغوی د خپلی سرتیمه‌گی له مخی نه علمی معیارونو ته اهمیت ورکوی او نه ورته فنی او مسلکی پوهه او تجارب کوم ارزښت لری. ټول علوم او د طبیعت ټول قوانین باید د دوی له فکر او سطحی سره سم ځانونه برابر کړی او که داسی نه کبړی نو طالبان هم دا ډول «بدعت» او «بی‌قاعدی» کفری علومو ته کوم ضرورت نلری! طالبان په ټولگی کی خپل صرف‌میر پخوی، محصلین ورباندی پوهیږی او که نه پوهیږی دوی پوری اړه نلری د امریکا غږ سره په یوی رادیوی مصاحبه کی د متقی په خبره دوی هغه خلا چی د علمی کادرونو په شپلو یی په پوهنتون کی راپیدا کړی د خپلو چټیانو په ګمارلو باندی ډکوی که څه هم د علمی، فنی او مسلکی پوهی صلاحیت لرونکی وی که نه وی. دوی چی د خلکو په

ژوند او حقوقو باندی لوی کول یوه مشغولتیا ګټی، کله چی د افغانستان د علومو د اکادمی رئیس او د افغانستان د اطلاعاتو او فرهنگ معین ښاغلی مستعد د فاکولتی پرځای «فالکوته» لیکي نو په علم، ساینس او تکنالوجی باندی خو لوی کول یوه کبه نسوار هم ندی.

د طالبانو غلا

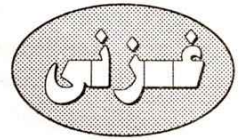
● د ۱۳۷۵ کال د لړم د میاشتی د یوی شپې په یوه بیجی کی شپږ تنه وسله‌وال کسان، په عزیزی مارکیټ کی د عبدالغنی جوالی کورته چی د تره‌کیانو سیمي ته نژدی پروت دی ورننوځی او پنځه میلیونه افغانی، دوه ټیپ ریکارډرونه او یو ایرانی چک چی د ۵۰۰ ۰۰۰ تومانو ارزښت یی درلود له ځان سره وپی.

● د ۱۳۷۶ کال د زمري په نهمه نیټی د پنجشنبی په ماینام یو سړی چی په موټر سایکل سپور او د امام شش تور زیارت په لوری روان وو، اردو خان ته نژدی تر یوی وسله‌والی حملی لاندی نیول کبړی، په داسی حال کی چی پښه یی د غلو په مرمی ټپي او ماتیری موټر سایکل، دوه میلیونه افغانی او نور شیان یی ورڅخه غلا کبړی.

● د روان کال د اسد د میاشتی په څلورمی نیټی د شنبی په ورځ د دیولسو بجو په شاوخوا کی سیدیحی یواز چی له مارکیټ څخه د موټر سایکل په واسطه د جفاره کلی په لوری روان وه، د لاری په اوږدو کی د دوه کسه وسله‌والو غلو لخوا درول کبړی او کلید ورڅخه غواړی. سیدیحی په یو تن غله باندی حمله کوی، غل ترینه ځان نشی خلاصولای، دوهم غل د هغه په پښی باندی ډزی کوی، بیا دواړه په موټر سایکل سپریری او په خپله مخه تښتی. نوموړی د ډیری وینی ضایع کیدو له کبله په ناوړه حالت کی شپي او ورځی تسیروی، پښه یی ماته شویده، ایران ته د پاسپورت او د ویزی د اوچت قیمت او د رشوت ورکولو د توان نلرلو له امله هلته هم دنگ وس نلری.

د هزاره توب په تور بندیانول

د ۱۳۷۶ کال د زمري د میاشتی په لسمه نیټه د جمعی په ورځ د جبریل سیمي څخه چی د ښار لویدیځ خواته ۴-۳ کیلو متره لری پروت دی د ۷۰ تنو شاوخوا خلک د طالبانو له خوا بندی ځانی ته په دی تور اچول کبړی چی دوه کاله پخوا له ایران څخه بیرته خپل کلی ته راستانه شوی وو. نوموړو د هزاره ملیت په اقلیت پوری تړلی کسان وو چی سیدلطیف تاجر، قیوم د لیلای مارکیټ اجاره‌دار او سلطان په دی ډله کی شامل وو. همدارنگه حاجی کریم «احمدی» دغابنوبونو جوړولو ډاکتر، دهرات د زرگرانو وکیل، زرگر قربانعلی اود زرگرانو پخوانی وکیل هادی هم نیول شوی دی.



حبیبه

روش‌های جدید اخاذی طالبان

انتقال می‌یابند. برای اینکه عواید سرشاری را «طلبه‌ی کرام» نصیب خود نمایند و بازار را برای خود گرم نگه‌دارند بعد از اینکه مسافر را به پاکستان رسانند از وی نشانی آورده پول دیگری را در غزنی از فامیلش می‌گیرند!

عواید طالبان و همکاران آنان در ولایت غزنی در این اواخر شکل جدیدی به خود گرفته است. بعد از اینکه شیوه گرفتن پول به بهانه داشتن سلاح تقریباً ختم شد و ده‌ها نفر به سرحد مرگ در ولایت غزنی لت و کوب شدند، اینک به شیوه جدیدی اخاذی صورت می‌گیرد. طوریکه بالای دکانداران غیر پشتون عرض می‌شود که گویا پول امانت نزد دکاندار گذاشته شده و حالا او انکار می‌نماید. مثلاً طالبی بالای حاجی محمد عرض نموده که مبلغ ۴۰۰ لک در بین بوجی داشته و حاجی مذکور این پول را دزدیده است.

ماموریت‌های پولیس و ارگان‌های امنیتی «طلبه‌ی کرام» دکاندار را اخطار می‌دهند که تا ۲۴ ساعت پول را آماده نماید در غیر آن شکنجه شروع خواهد شد. حتی بعضاً از طرف ارگان‌های امنیتی به دکاندار گفته شده است که «پول ادعا شده را به هر طریقی که می‌شود تادیبه نما. به هیچ نام دیگری اگر نمی‌دهی بنام زکات مبلغ را بپرداز».

قابل یادآوریست که ۲۵ واقعه از این قبیل از طرف عارضینی که پشتون‌اند بالای دکانداران غیر پشتون صورت گرفته است که گستردگی این تعداد دال بر طبق برنامه بودن این جنایت است.

امنیت طالبی

در اوایل عرق ۷۶ ساعت ۷ شب، هفت نفر مسلح از طریق دیوارها وارد خانه حاجی احسان می‌شوند. منزل حاجی احسان در قریه شاه‌میر صاحب در مرکز غزنی در فاصله ۳۰۹ متری پوسه ترانسپورت موقعیت دارد. افراد مسلح، حاجی احسان را مجبور می‌سازند که کلید صندوق فلزی پول را بدهد.

مبلغ ده لک کلداری و مقداری دالر به سرقت برده می‌شود. درین اثناء حاجی احسان بخت برگشته در آخر از زبانش این جمله می‌برآید که پول را بردید اما من شناختم. یکی از دزدان برگشته با فیر مرمی به حیات وی خاتمه می‌دهد.

رشوه خوری

مردم با هم می‌گویند در گذشته دهن جیب ماموران رشوت‌خور باز بود و کارشکنی‌ها صورت می‌گرفت، حالا دهن بوجی‌ها باز است.

توقیف و غارت موترهای باربری

از حمل الی ۱۲ قوس ۱۳۷۶ همین سال صدها موتری که حامل مواد غذایی به مناطق هزاره‌جات بودند به جرم انتقال مواد غذایی از طرف طالبان در ولایت غزنی توقیف گردیده اند. دشت سپنده متصل میدان هوایی غزنی در این مدت ۹ ماه به قبرستان موترها شباهت داشت. در میزان ۷۶ طالبان موترها را از بار خالی نموده و دریوران را به زور واداشتند تا سلاح و مهمات مورد ضرورت طالبان را از سپین‌بولدک به مناطق اطراف غزنی برسانند. طالبان وعده دادند که در برگشت آزاد خواهند بود. با تمام این بی‌عدالتی مالکان و دریوران خوش بودند که از این بلا تکلیفی رهایی یابند. اما در برگشت دریوران شاهد جنایت و غارتگری دیگری بودند. اموالی که از موترها پایین شده بودند، یا کامل و یا قسماً غارت شده بودند. چند مثال به عنوان مشتم نمونه خروار:

از جمله ۲۴۰ بوجی آرد حاجی غلام صدیق حلاف صرف ۱۳۰ بوجی بدست آمده که آنهم زیر باران کیفیت خود را از دست داده بود. صد بیرل تیل پترول حاجی جیلان به بهانه اینکه سر بیرل‌ها باز و لیک شده بودند غارت گردید.

دوای معلم رازق به قیمت معادل ۲۰ لک کلداری به سرقت رفت و خود معلم رازق مدت ۶ ماه حبس شد.

این در حالیست که افراد معینی که با قومندان حارندوی در زد و بند قرار دارند در بدل پرداخت ۵ الی ۶ لک کلداری یک موتر ده سلندر ۱۶۲۴ را هرچه بار باشد اجازه عبور می‌دهند. گاهگاهی اتفاق افتاده که شخص قومندان حارندوی سوار بر موتر خود، موتر باربری مورد نظر را از ساحه ممنوعه عبور می‌دهد.

مالکان موترها و صاحبان بار دستجمعی نزد ملاعمر در کندهار عارض شدند اما امر ملاعمر چلشی پیدا نکرد. مالکین بین خود می‌گفتند: «یا اینکه ملاعمر یک مُلی است و یا خودش در خورد و برد دست دارد».

عواید به رسم طالبان

افراد مربوط به ملیت هزاره نمی‌توانند بطور عادی بین ولایت غزنی و مناطق سرحدی پاکستان سفر نمایند. اما اگر کسی مبلغ سه هزار کلداری بپردازد از طرف «طلبه‌ی کرام» با ضمانت از ولایت غزنی به پاکستان

بلخ

وژمه سبا

سگ جنگی و جنایات جهادی و طالبی در مزار شریف



عمر کودکان معصوم ما بیشتر و فاجعه بارتر از این بر باد می رود اگر این شرک و درک بنیادگرایان خاین از جنس جهادی و طالبی هر چه زودتر بر باد نرود.

دارد و در بدل آزاد ساختن هر فرد ۲۰۰۰۰ دالر می خواهند. در جریان جنگ، سازمان های خارجی در تأمین ارتباط میان طالبان و قومندانان محلی و خرید و فروش پوسته ها جداً فعالیت می کردند. دو موتر مواد غذایی که توسط مؤسسات خارجی برای طالبان برده می شد، متوقف و تاراج گردید و افراد موجود در موترها زندانی و بعد آزاد گردیدند. در جریان ۲۸ روز جنگ رادیوی بلخ مستقیماً تحت نظارت ایرانی ها و تبلیغات ضد امریکایی می کرد. ولسوالی بلخ که اکثریت مردم آن پشتون هستند نیز توسط دالره های تقلبی خریداری گردید. پس از ختم جنگ دالره های مذکور در بازار اسعار مورد معامله قرار نمی گرفتند.

آریا «رهپو»

شکست مزار و تشدید تضادهای طالبان

ملاغوث آخند، «وزیر خارجه» سابق طالبان که بطور مرموزی از زندان دوستم «فرار» نموده فعلاً در قندهار تحت محاکمه قرار دارد تا مسئولیت شکست مزار را بپذیرد که در آن هزاران طالب کشته، صدها تن اسیر و ضمناً تعداد قابل توجهی از بادران پاکستانی شان به چنگ مخالفان افتادند.

گروهی از طالبان به این نظر بودند که شهر مزار باید بوسیله قوه نظامی و با توسل به زور تصرف شود. اما ملاغوث و عده ای از نظامیان کارکشته «آی اس آی» پاکستان تصرف مزار را با تطمیع و

به تاریخ ۵ میزان در جریان حملات طالبان بالای شهر مزار شریف آنان موفق شدند تا با توزیع دالره های تقلبی به قومندانان محل، ساحه فابریکه کود برق را تصرف نمایند. هدف بعدی آنان تصرف پل امام بکری که قریه کوچکی در فاصله چند کیلومتری کود برق است بود. زیرا راهی که مزار شریف را به دره موصوف (یگانه راه اکمالانی حزب وحدت از بامیان) وصل می کند از بین این قریه عبور کرده است. بعد از تصرف پل امام بکری آنان در صدد بدست آوردن قلعه جنگی، فرقه ۱۸ و دهدادی شدند. برای رسیدن به این اهداف بایستی از یک محله هزاره نشین بنام شیخ آباد می گذشتند. در ساحه مذکور حدود ۲۰۰ خانه مسکونی وجود دارد. طالبان برای مردم محل دالر تقلبی توزیع نموده و پروتوکولی را امضا کردند که به شما آسیبی نخواهد رسید به شرطی که ما را اجازه عبور بدهید. زمانیکه قوای طالبان از قریه شیخ آباد می گذشت مردم محل کمین گرفته بودند و چند موتر و یک تعداد افراد شان را در جریان یک حمله برق آسا از بین بردند. اما عملیات شان ناکام می شود و طالبان از محله عبور کرده و داخل فرقه ۱۸ می شوند. محافظین فرقه سهواً به آنان اجازه داخل شدن می دهند. طالبان تمام محافظین و افراد فرقه را به قتل رسانده دوباره به قریه شیخ آباد می روند و ۴۰ نفر مرد هزاره را به شکل فجیع پوست می کنند و تمام دختران جوان محل را با خود می برند. در ظرف چند روزی که طالبان بالای فابریکه کود برق تسلط داشتند به هیچکس چه ملکی و چه غیرملکی اجازه داخل شدن در فابریکه را نمی دادند. اما توسط حزب وحدت از آنجا رانده شدند و فابریکه کود برق بوسیله افراد حزب وحدت و حرکت چپاول شد. کشیدن اجناس قیمتی از فابریکه چهار روز دوام کرد. تخمیناً معادل یک لک دالر مواد و سامان آلات غارت گردید. بعد از بهبود اوضاع و شکست کامل طالبان، محقق جهت فعال شدن دوباره فابریکه ۵۰۰۰ دالر را که ایران برایش داده بود به فابریکه کمک کرد. در ظرف یک ماه کار که در فابریکه انجام شد توانستند صرف یک بخش آن را فعال سازند. انجیرهای ملکی اکثر پشتون بودند و به سبب اوضاع اختناق بی خصوص بالای پشتون ها، مزار را ترک گفتند. اختطاف پشتون های باقیمانده توسط طالبان در شمال کشور وسیعاً جریان

فحاشی می‌کرد که حتی به پیرمرد درمانده مجال نمی‌داد تا بگوید که خرابی خانه مربوط قسمتی که او می‌نشیند، نیست. زمانیکه حاجی اکرم کلمات می‌خورد، می‌کشت، شوی زنت هستم، زنته... به زبان آورده و پیرمرد را لت و کوب می‌نمود، صحنه عذر و زاری‌اش مقابل دو نفر تنگدار گدگدی بیاد ما می‌آمد.

سلمان

د غفورزی بنخولو کی چاودنه او غلا

د ۱۳۷۶ کال د وری د میاشتی په لمړۍ ورځ کله چی د عبدالرحیم غفورزی او د حزب وحدت د څو تنو جنازی د ربانی، عبدالملک او محقق په شته‌والی خاورو ته سپارل کیدی، د سهار لسو بجو په شاوخوا کی د بلخ د دروازی له لوری د یوې غټې چاودنې آواز پورته شو. او د برخه‌والو تر مینځ یی دومره گلوډی رامنځ ته کړه چی څره هم خپل څښتن نه پېژانده او هر یو په وار سره غوښتل چی تر نورو د مخه له صحنی څخه ځان وباسی..

د چاودنې کیسه داسی وه چی یو تن جنبشی وسله‌وال د کفایت مارکیټ (د اسعارو د بدلولو سرای) ته ورننغی او له یو صراف ځنی ۴۰۰ ډالر اخلی او ورته وایی چی ورسره ولاړ شی تر څو ورته افغانی ورکړی. صراف هم دا خبره منی او له هغه سره یو ځای روانیږی، کله چی د خلکو له گڼی گونی ځنی لیری کیږی او د بلخ دروازی ته نژدی مینه مارکیټ ته رسیږی، وسله‌وال سړی له جیب ځنی یو لاسی بم راباسی او د ۳۲ کلن صراف په لوری یی غوڅاروی او په خپله تښتی. په دی پېښی کی څوک نه وژل کیږی، خو نومړی صراف او ۳ تنه نور ملکی خلک چی هلته یی کار کاوه سخت ټپیان او بیا روغتون ته وېل کیږی.

دغه پېښه هیڅکله د امنیتي مسئولینو له خوا ونه څیړل شوه، ځکه چی نوموړی وسله‌وال سړی په خپله د ښار د امنیتي کسانو له ډلی څخه وو.

د بلخ ولسوالۍ کی د طالبانو غلا

وروسته له هغه چی طالبانو په ۱۳۷۶ کال د تله په شپږمی نېټی د بلخ ولسوالی تر خپلی ولکی لاندی راوستله او د ښار امنیت یی په لاس کی ونیوه، گدگدی چی د سیمي ډیر مشهور او بد نومی غل وه د بلخ د امنیت د عمومی قومندان په توگه وټاکل شو. هغه د خپلی ټاکل کیدنی په لمړی ورځ خلک راټول کړل او وه یی ویل چی وروسته تردی هیڅ څوک حق نلری غلا وکړی او یا څوک ووژنی، که څوک په دی جرم ونیول شو نو د خلکو په وړاندی به په دار وځړول شی. په همدی ورځ چی ده خبری کولی د ولسوالی خلک دری کسه په غلاکی نیسی او د امنیت کسانو ته یی سپاری او هغوی هم دغه دری تنه غله گدگدی ته ترمخی کوی. کله چی

بدون خونړیزی و تلفات و مصرف ترجیح می‌دادند.

ملاغوث و مدافعین او به این سوال جناح دیگر طالبان لاجواب اند که چرا با جنرال ملک «کمونیست» و بدنام وحدت صورت گرفت در حالیکه گلبدين و سیاف کسانی هستند که لااقل دم از مسلمانی می‌زنند و جهاد کرده‌اند اما ما آنان را دشمن خود می‌پنداریم؟

فاخره

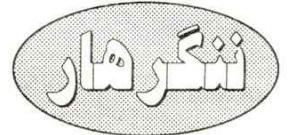
حاجی اکرم شیرخ پز

حاجی اکرم باشنده کهمر د سیغان در سالهای قبل از کودتای ۷ ثور در دروازه شادیان مزارشریف دکان شیرخ داشت. در دوران کودتای ثور، او از خادی‌ها و نیز یکی از اعضای «جبهه پدر وطن» بود که از همین طریق کثک قومى را ایجاد نمود. بعد از سقوط دولت پوشالی و بوجود آمدن جنبش دوستمى وی مربوط جنبش شده و با همکاری یک خادی دیگر ماشین چاپ پول را از تاشکند به مزار انتقال داده در منزل خود به چاپ نوت هزارافغانیگی می‌پرداختند. بعد از یک سال اختلافی بین این دو خاین بوجود آمده و در نتیجه ماشین چاپ و چندین بوجی و صندوق نوت چاپ شده را از منزل حاجی اکرم پیدا نموده و ضبط کردند. بعد از مدت کوتاهی او به پسر سیدکیان، سیدجعفر نادری پیوسته و به آمریت لوا می‌رسد. در این مدت او از هیچ نوع جنایت و غارت و ثروت‌اندوزی دریغ نکرده است.

بدینترتیب حاجی صاحب از شیرخ پزی به دم و دستگاه و چندین موتر و خانه و آپارتمان می‌رسد. زمانی که طالبان در شیرغان مستقر گردیدند و آوازه ورود شان در مزار پیچید، شهر دچار هرج و مرج گردید. در این میان گدگدی از موقع استفاده نموده و افراد خود را در شهر جهت چور و چپاول پراکنده می‌سازد، از آنجمله دو نفر عسکرش را به منزل حاجی اکرم می‌فرستد که با فیرهای هوایی او را ترسانده یکی از موترهای ولگای او با خود می‌برند. حاجی اکرم با وجود داشتن افراد مسلح هیچگونه مقاومتی نتوانسته و به عذر و زاری متوسل می‌شود.

چند روز قبل (به تاریخ ۲۴ سرطان ۷۶ ساعت ۶ صبح) مقابل منزل حاجی اکرم در «عقب تفحصات» غالمغال و سر و صدا بلند شد. همسایه‌ها فکر کردند که بازهم شاید اموال دزدی حاجی اکرم مورد حمله یکی از «برادران جهادی» دیگر قرار گرفته است ولی این بار حاجی صاحب بود که از عصبانیت سرخ و سیاه گشته و رسوایی راه انداخته بود. قضیه از این قرار بود که پیرمردی نصف یکی از حویلی‌های حاجی اکرم را به کرایه گرفته بود. در اثر جریان آب دیوار تشناب خانه خراب شده می‌باشد. اما دیوار خراب شده مربوط قسمتی می‌باشد که شخص دیگری به کرایه نشسته است ولی چون حاجی اکرم بی‌وجدان پیرمرد را ناتوان و بیچاره یافته بود، با لگد و مشت بجانش افتاده و چنان

گدگدی له هغوی حُنی تحقیق کوی پوهیبری چی په غلو کی دوه تنه طالبان دی، هغوی پوی خواته کوی او خلکو ته وایی چی دوی فرقی ته وری ترڅو هلته د خپلو اعمالو په جزا ورسیری او هغه بل تن چی د بلخ استوگن وه لمړی د خلکو ترمخ تیرباران او بیا وروسته په دار ځړول کیږی. خو هغه دوه طالبان چی فرقی ته وړل شوی وه بیرته خوشی کیږی.



احمد

قصاصی در ننگرهار

په تاریخ ۹ عقرب ۷۶ جارچی های طالبان در شهر و ولسوالی های ننگرهار جارمی زندکده شاه محمد ولدگل محمدباشنده ولسوالی سرخرو د ساعت چهار عصر در پل بهسود در محضر عام به جزای عمل خود می رسد. جنایتکاران طالبی دکانهای شهر را مسدود و حدود دو هزار نفر را به زور در محل تعیین شده گرد آوردند. دوسیه فیصله شده به حکم محاکم ثلاثه و به امضای محمد عمر قرائت گردید.

قضیه از این قرار بود که در سال ۱۳۷۲ بین فامیل شاه محمد و خسر برادر شاه محمد نزاع صورت گرفته و در این جریان خسر بره برادرش به قتل می رسد و شاه محمد در محبس عمومی جلال آباد زندانی می گردد. زمانیکه ولایت ننگرهار بدست طالبان می افتد، محبوسین همه از زندان فرار می کنند و شاه محمد نیز بعد از فرار به پاکستان پناه می برد. او در اواخر ماه میزان ۷۶ دوباره به ننگرهار آمده اما فامیل مقتول وی را دستگیر و به طالبان تسلیم می کند. طالبان جلال طبق شرع طالبی شاه محمد را به قتل و اجرای وظیفه افسری در اردوی رژیم سابقه متهم نموده و عمل قصاص را اجرا می کنند. حین حلال کردن شاه محمد توسط خسر بره برادرش یک تن از اهالی هنود شهر جلال آباد صدا زد که وی را حلال نکنید من در عوض برایتان موتر می دهم. فرد دیگری فریاد زد من دو دختر برایتان می دهم از این عمل دست بردارید. اما با تهدید طالبان عمل قصاص اجرا گردید.

جاوید

مجازات طالبان

په تاريخ ۲۸ سنبله ۷۶ طالبان در شهر جلال آباد اعلامیه های پیهم پخش

نمودند که فردا صبح مجرمینی را در محضر عام مجازات شرعی می نمایند. بار اول اعلان نمودند که سه نفر را به جرم دزدی در چوک مخابرات جزا می دهند. بار دوم گفتند سه نفر مأموران مؤسسه «کوه نور فوندیشن» را به جرم سرقت آرد از نانوائی های مربوطه شان مجازات می نمایند و متعاقباً جار زدند که هر سه رابه جرم رشوه ستانی در محضر عام به سزای شرعی می رسانند. بدیترتیب توجه همشهریان جلب شده و در چوک مخابرات گرد آمدند. حوالی ساعت ۳ بعد از ظهر داتسن طالبان در صحنه ظاهر شد و سه نفر با رنگ های پریده از موتر پایین شدند. محافظین مسلح اوضاع را مراقبت می کردند. بعد توسط طالبی اعلان شد که متهمان هر یک عبدالغفار ولد محمدانور، میرا جان ولد محمدانور و سرتور ولد جان به ترتیب به ۲۷ و ۲۲ و ۲۱ دره محکوم شده اند و جزا در محضر عام تطبیق گردید.

این عمل غیر انسانی طالبان به دو دلیل مورد نفرت مردم قرار گرفت. اول اینکه طالبان خود به دزدی و جنایات بزرگی ملوث اند که باید محکمه گردند. ثانیاً همه می دانستند که عبدالغفار معلم به جرم بگو مگو های پلوان شریکی با یکی از وابستگان طالبان مغضوب واقع شده بود و نه رشوه دادن.

وقتی ترابی جنایتکار و وحشی به ننگرهار می آید

په تاريخ ۱۷ عقرب ۷۶ نورالدین ترابی به اصطلاح وزیر عدلیه طالبان که شخص معیوب است جهت تفتیش و کنترل ادارات دولتی اعم از ملکی و نظامی وارد شهر جلال آباد شد. مردم ولایت ننگرهار که از وحشی گری وی قبلاً اطلاع داشتند همه در فضای ترس و وحشت به سر می بردند. اولین اقدام ترابی ایجاد پوسته های کنترل موی سر و ریش در هر منطقه بود. صدها نفر توسط اشخاص مسلح طالبان مورد لت و کوب، تحقیر، شکنجه و تعذیب قرار گرفتند.

همایون واحدی یکی از دکتران شهر جلال آباد به بهانه کم بودن ریشش حین اجرای کار در معاینه خانه اش به وسیله طالبان بی رحمانه مورد لت و کوب و شکنجه قرار گرفت. دکتر مذکور التماس می کرد: «مرا در محضر عام نزنید. در جای دیگری که مردم نباشد جزا بدهید.» اما سادیست های مذهبی که از لت و کوب توأم با تحقیر بیشتر لذت می برند دکتر در مانده را از معاینه خانه بیرون کرده و در محضر عام لت کوب نمودند.

حاجی حفیظ مالک نیز مورد حمله طالبان وحشی آقای ترابی قرار گرفت. یکی از طالبان ترابی حین کنترل «شریف مارکیت» با حاجی

بدون مبارزه بابیادگرایی، مبارزه برای آزادی و دموکراسی بی معنی و پوچ است!

غونلوی ته چی د سراج‌العمارت په بڼ کی ترتیب شوی وه. په غونلوی کی د تل پشان پرته د ماشومانو نه نور هیڅ څوک نه وه، چی کله کله به یی غبرونه اوچتیدل او د ایران، روسیه او هندوستان پر ضد یی شعارونه ورکول.

د ننگرهار ولایت په جلال آباد ښار کی د جنسونو نرخونه

افغانی ۱۳۵۰۰۰	یو من	اوله سیله وریجی
۱۱۰۰۰۰ در	یو من	دوهمه سیله وریجی
۱۶۰۰۰۰ در	پنځه کیلو	غوړی
۲۵۰۰۰ در	یو چارک	بوره
۳۶۰۰۰ در	یو پاو	متوسط شین چای
۵۲۰۰۰ در	یو پاو	متوسط تور چای
۳۲۰۰۰ در	یو چارک	وطني لوبیا
۲۳۰۰۰ در	یو چارک	دال‌نخود
۲۰۰۰۰ در	یو چارک	سوجی اوږه
۳۰۰۰۰ در	یو پاکټ	چاکلیټ
۱۶۰۰۰ در	یو پاکټ	جوهر داره شیرینی
۲۰۰۰۰ در	یو چارک	گوږه
۷۰۰۰ در	یو کلچه	پاکستانی صابون
۱۲۰۰۰ در	یو پاکټ	پنجابی مالګه
۸۰۰۰ در	یو پاکټ	پښتوري مالګه
۲۵۰۰ در	یوه دانه	د چرګی هګی
۱۲۰۰۰ در	یوه کلچه	د تخان مینځلو صابون
۴۶۰۰۰ در	یو من	وطني غټی وریجی
۴۵۰۰۰ در	یو من	وطني خامی وریجی

کمیته فرهنگی و هنری «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» منتشر ساخته است

«خون کابل»، «توای مادر من»، «کابل انتقام شو»

کاست های ۶۰ دقیقه‌ای حاوی آهنگهای
میهنی و انقلابی

مقابل شده دفعتاً با کلمات توهین آمیز وی را مورد سؤال قرار می‌دهد که چرا ریشت کم است. حاجی حفیظ که توهین را تحمل کرده نمی‌تواند با سیلی بروی طالب می‌زند. طالب موضوع را به ترابی اطلاع داده و بعداً چند نفر مسلح به دفاع از او نزد حاجی حفیظ می‌آیند و وی را بشدت مورد لت و کوب قرار داده روانه زندان می‌کنند. برادر حاجی حفیظ هم وقتی به دیدن برادرش می‌رود، چنان مورد ضرب و شتم قرار می‌گیرد که در شفاخانه صحت عامه ننگرهار بستری می‌گردد. حین آمدن ترابی به شهر جلال‌آباد از طریق «رادیو صدای شریعت» اعلان شد که ترابی صاحب در راس یک هیئت جهت استماع شکایت مردم وارد زون شرق شد. در حالیکه واقعیت چیزی دیگری بود. ترابی جنایتکار به تعداد ۲۰ تن از استادان ورزیده پوهنتون طب، ۷۵ تن از داکتران و کارمندان مجرب شفاخانه صحت عامه ننگرهار و ۸۰ تن از استادان پوهنتون را به بهانه اینکه که در دوران خلق و پرچم وظیفه داشته اند و یا در کشور های خارجی تحصیل کرده اند، از وظیفه برکنار نمود.

ذبیح

طالبانو سره د خلکو «غمرازی»

د مرغومی دمیاشتی په پنځمه نیټه د ننگرهار ولایت د جلال‌آباد په ښار کی طالبانو اعلان وکړ چی هیڅ څوک نشی کولای خپلو کارونو ته ولاړ شی. باید ټول خلک پښتونستان چوک کی راغونډ او د «دشت لیلی مزار د شهیدانو» په نامه ترتیب شوی محفل کی گډون وکړی. ځینی خلک په خپلو کورونو کی پټ شول، د نورو دوکانونه د طالبانو لخوا په زور وتړل شو او یو شمیر نور خلک هم مجبور کړای شول چی په غونډه کی گډون وکړی. د پښتونستان چوک د طالبانو امنیتي قواو په زور کلابند کړی شوی وو او هیڅ څوک یی بهر ته د وتلو لپاره نه پرېښودل.

د محفل زیات شمیر گډون‌کوونکی هغه ماشومان وه چی په زور راوستل شوی او غټی غټی لونگی یی په سرتړلی وی. هیڅ څوک علاقمند نه وه چی مړه شوی طالبانو لپاره وژای او یا یی د ژوند یو ملاتړ وکړی ځکه نور داسی څوک پاتی نه دی چی د طالبانو ریښتینی کرغړینی څیری ونه پیژنی.

طالبان او د مرغومی شپږمه

د مرغومی په ۶ نیټه طالبانو اعلان وکړ چی نن هیڅ څوک حق نلری خپلو کارونو ته ولاړ شی، ټول دکانداران موظف دی خپل دکانونه وتړی او د مرغومی د ۶ ورځی د غند لو لپاره ترتیب شوی پروگرام کی گډون وکړی. څرنگه چی د خلکو له نظره د طالبانو دا کارونه ملنډی ښکاریدی ځکه که روسان پردی وول نو دوی هم د پاکستان او عربستان نوکران او وطن‌پلورونکی دی. نو ځکه نه خپلو کارونو ته ولاړل او نه د هغوی

حیات آباد زندگی می کرد.

در سال ۱۳۷۰ به ایران رفته با خامنه ای دیدار کرد. زمانی که تشی حزب تشکیل داد، مصباح با وی همکاری نمود. در سال ۱۳۷۵ از طرف طالبان وظیفه گرفت تا با مقداری دالر با کریم خلیلی در بامیان مذاکره نماید. بعد از این مذاکره زمانی که عازم مزار بود، در جریان راه توسط افراد محقق دستگیر و مدت سه ماه در مزار زندانی بود. ولی بعد از سه ماه به وسیله خلقی های حزب وحدت و دوستم فرار نمود. این مزدور چند جانبه فعلاً بنام «سادات گرانی» در کابل به نفع طالبان کار مأموریت دارد.

غ.ک.

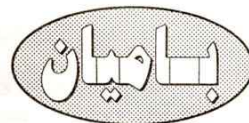
خشم و نفرت مردم ورس مقابل جاسوسان ایرانی

ایرانی ها با وجود داشتن یک لانه جاسوسی در پنجاب و یکاولنگ می خواستند لانه دیگری در ولسوالی ورس مربوط ولایت بامیان ایجاد نمایند. به تاریخ ۷ سنبله ۷۶ یک موتر دوا را با مقداری وسایل طبی و پول به سرپرستی ایرانی ای موسم به نیازی به ورس انتقال دادند. آنان می خواستند که دوا را صرفاً به مزدوران سر سپرده خود یعنی طرفداران اکبری در منطقه پی تابجوی توزیع نمایند. مردم وقتی ازین موضوع آگاه شدند دانستند که ایرانی ها فقط سر سپرده گان و نوکران خویش را تقویت نموده و بهره برداری سیاسی می نمایند. بناءً مردم دوا، پول، وسایل طبی و موتر را ضبط نموده آقای نیازی را به شدت لت و کوب کردند و برایش گفتند: «شما ایرانی ها مردمانی نائسان و خودخواهی هستید که جز خود تان افغانها را انسان نمی شمارید. ما هیچگاه عکس العمل خشن تان را نسبت به افغانهای مقیم ایران بخصوص هزاره ها را فراموش نمی کنیم.»

نیازی که خود را در مقابل مردم عاجز و ناتوان دید، به «شورای اسلامی» ورس مراجعه نمود. ولی آنان در مقابل گفتند که «در برابر قهر و خشم مردم ما هم چیزی نمی توانیم.» بار دوم نیازی از طریق سرقونسل ایران مقیم بامیان به «شورای اسلامی» ورس مراجعه نمود و اینبار آنان از مردم خواستند تا در مقابل ایرانی ها نرشم نشان دهند. اما مردم به سرقونسل ایران گفتند: «بهتر است که بدون سر و صد و دخالت در کار ما منطقه را ترک بگوی.»

دروغ شاخدار محقق شولگر

به تاریخ ۸ جوزای ۷۶ وقتیکه طالبان با سازش ملکبای وارد شهر مزار گردیدند، محقق توسط موتر کومازاحسانی رئیس بامیان فرار نمود. وقتی به بامیان رسید، خلیلی به صاحب موتر مبلغ ۲۵۰۰۰۰۰ افغانی جایزه بخاطر نجات محقق از چنگال طالبان داد. به تاریخ ۹ جوزا محقق



علی فریاد

نفرت مردم از میهن فروشان خلقی

جنرال مسلم یکی از مقامهای بلند پایه دولت مزدور روس و فعلاً کارمند ملل متحد و هیئت خریداری و توزیع کچالو در ولایت بامیان می باشد. به تاریخ ۲۸ عقرب ۷۶ حین خریداری کچالو در قریه گوروانی بامیان مردم قریه جمع شده و مسلم را به شدت لت و کوب کرده برایش می گویند: «ما از شما خلقیهای کثیف و بی ناموس هیچ خلاصی نداریم. حزب وحدت هم شما مزدوران را وظیفه داده حال در ملل متحد هم وظیفه دارید.»

بی ناموسی های حزب وحدت در ولسوالی دوم یکاولنگ

به تاریخ ۲۰ سرطان ۷۶ شش نفر از نظامی های حوزه حصه دوم یکاولنگ در ایلاق بلخاب واقع دامنه حمله نموده دختری از مردمان این ایلاق را به زور با خود می برند. فردای آن روز که پدر دختر با یک عده از ایلاقی ها دنبال دختر رفتند در قسمت دهن دره چاشت نظامی ها بالای شان فیر می نمایند و در این جریان پدر دختر کشته می شود. یک تن از نظامی ها دختر را با خود به حوزه حصه دوم برده می گویند: «دختر سرم صدا نموده است.»

سید داود «مصباح» خود فروخته ای هزار چهره

سید داود مصباح از قریه کشکک ولسوالی یکاولنگ ولایت بامیان می باشد. وی مکتب ابتدائیه را در مرکز ولسوالی خوانده و از لیسه صنایع کابل فارغ گردیده است. مصباح در مناطق مختلف هزاره جات معلم بوده و از سال ۵۴ الی ۵۵ کورس داخل خدمت معلمی را در پروان خوانده و تا پیروزی کودتای ننگین هفت ثور معلم بود. او از سر سپردگان شوروی سابق و طرفدار سر سخت کریم میثاق بشمار می رفت. از سال ۱۳۵۷ تا ۱۳۵۸ بحیث والی بامیان تعیین شد. در سال ۱۳۵۸ در لوگر والی مقرر گردید. به اساس اختلافات بین جناح خلق و پرچم، در سال ۱۳۶۱ پست ولایت از وی گرفته شد و در وزارت تجارت بحیث رئیس کار می کرد. در همین سال از وظیفه برکنار و مدت سه ماه در وزارت داخله تحت نظارت قرار داشت. بعد از سه ماه با فارم مرغ خود به زندگی ادامه میداد، در سال ۱۳۶۸ بعد از شکست کودتای مشترک گلبدین با تنی به پاکستان آمده در

قرار گرفتند.

به ماتم نشستن عروسی

به تاریخ ۷ میزان ۷۶ محفل عروسی سیدولی ولد سیدحسن و شکیلا ولد ضابط فیض محمد معروف به چریک پیر ساکن مرکز فراه برپا شد. رحیم جان برادر شکیلا دو همکارش را نیز که زنان خارجی بودند در عروسی دعوت کرده بود. فردای عروسی گروپ امر بالمعروف به خانه هجوم برده دو زن خارجی، رحیم جان و سیدولی را با خود برده و به جرم دعوت کافر را به عروسی مسلمانان زندانی می‌کنند. دو زن خارجی بعد از میانجیگری مؤسسه مربوط شان به دستور والی رها می‌شوند. اما داماد و برادر عروس بعد از لت و کوب شدید و چند روز زندان با ضمانت ریش سفیدان آزاد می‌شوند.

شریعت طالبی و بودنه‌بازی

به تاریخ ۲ میزان ۷۶ طالبان شش نفر از اهالی فراه را به جرم نگهداری بودنه، بعد از یکشنبه روز زندان توأم با لت و کوب شدید، در حالی که دروازه قفس بودنه به لنگی‌های شان بسته و تور بودنه‌گیری به سرشان انداخته شده بود در شهر گشتانند.

رشوہگیری صلاح‌الدین ذهکنی

به تاریخ ۳۱ سنبله ۷۶ ملاصلاح‌الدین ذهکنی قاضی محکمه ولایت فراه به جرم اخذ ۵۰ لک افغانی رشوہ دستگیر و زندانی می‌شود. قرار گزارشها وی پسر کاکای جلیل‌اله معاون ریاست تمیز کابل بود و همچنان جلیل‌اله خسر دو دختر ملاصلاح‌الدین می‌باشد که بنابر دستور وی آزاد خواهد شد.

ماری - هلمند

قصاص در هلمند

در میزان ۷۶ به اساس اعلان طالبان اهالی شهر هلمند در میدان مخصوص جبراً جمع شدند تا صحنه قصاص را تماشا کنند. متهم را که بیش از ۲۸ سال نداشت در میدان حاضر کردند و بعد شخصی به نام قاضی اینگونه به قرائت دوسیه پرداخت: «این فرد متهم به قتل یک تن از باشندگان هلمند است و به اساس حکم مولوی محمدعمر قصاص می‌گردد. ما چند روز جلسه دایر کرده و تمام مراحل را بررسی کردیم. بناءً هیچ کس نمی‌تواند و حق ندارد که به نفع قاتل حرفی بزند و یا از وی دفاع نماید.» سپس متهم اجازه خواست تا دو رکعت نماز نفل

طی مصاحبه‌ای با بی‌بی سی گفت که «او از مزار مصاحبه می‌نماید» در حالیکه در بامیان نزد خلیلی بود.

خبراندیش

معامله شیطان با شیطان

محقق عضو شورای مرکزی و معاون دوم حزب وحدت کریم خلیلی می‌گوید: «در سرطان ۷۶ با خلیلی و هاشمی به شیخ علی رفته تا جبهات جنگ را از نزدیک دیدن نماییم. در شب ششم سرطان در یک پیشروی بالای موضع طالبان چندین قریه به تصرف نیروهای ما در آمده بعد از چند دقیقه نظامیان شروع به چور و چپاول اموال خانه‌های مردم بی‌دفاع نمودند. اتفاقاً من و خلیلی سردبیر حزب در خانه‌ای که تمام اموال آن حتی فرش نیز چور شده بود رفتیم. من قومندان دره لولنج خالقیار را طلب نموده گفتم: «چرا اموال مردم بی‌دفاع را به غارت می‌برید؟ مگر شما مسلمان نیستید؟» وی جواب داد: «چرا مسلمان نباشیم. مسلمان هستیم، مسلمان حزب وحدت. ما اموال مخالفین را تاراج نمودیم. اگر دشمنان هم بالای ما دست بیاورند و اموال ما را به غارت ببرند باکی نداریم. کلوخ انداز را پاداش سنگ است.»

سایر ولایات

خالده - فراه

راکت پرانی خاینان جهادی

به تاریخ ۲۶ سنبله جنگ پرستان وابسته به ربانی از قریه مادگان پشت‌رود ولایت فراه چند موشک به شهر فراه فیر می‌نمایند که دو موشک به قریه نزدیک فرقه اصابت می‌کند. ساعت یک همان شب طالبان قریه ریگی را محاصره می‌نمایند و عزیزاحمد ولد حاجی سراج‌احمد، بسم‌اله، رحیم‌الدین، فیض‌محمد و عبیداله را بعد از لت و کوب شدید با خود به شهر برده و زندانی می‌نمایند. فردا صبح موسفیدان قریه نزد والی رفته و از عمل افراد فرقه شکایت نموده و هم می‌خواهند تا زندانی‌ها رها شوند. والی در جواب می‌گوید: «شما باید خیرات کنید چرا که زندانی‌ها کشته نشده اند چون آنان را افراد فرقه بغرانی گرفته‌اند. بغرانی‌ها خوب و بد را از هم فرق کرده نمی‌توانند و هر کس که به گیر شان افتاد از بین می‌برند. از دست من هم چیزی ساخته نیست. فقط صبر کنید تا خودشان آنان را آزاد نمایند.» بعد از گذشت یک شبانه روز آنان را رها می‌سازند که هر کدام شان حداقل مدت ۲۰ روز تحت تداوی

از ایران برگشته بودند بصورت دستجمعی در میدان شهر دستگیر و کوه قفلی نموده‌اند که تاحال عده کمی از آنان با کتمان شهرت اصلی خویش و دادن پول پنج تاده لک افغانی توانسته اند از زندانهای طالبان نجات یابند.

آریا «رهپو» - کابل

قطع دست‌ها و پاها

بستاریخ ۹ میزان دست‌های راست و پاهای چپ دو سارق در ترین‌کوت ارزگان قطع گردید. اینان به جرم دزدی صدلک افغانی و اقدام به سرقت مسلحانه مورد مجازات قرار گرفتند. قطع دست‌ها و پاهای حیات واختر محمد مسکونه قریه ترغزارگان در محضر عام صورت گرفت. وقتی زمینه کار و زندگی از افراد جامعه سلب شود طبعاً عده‌ای نه از هوس، بلکه از بیچارگی به دزدی و فحشا رو می‌آورند.

علاوئاً طالبان که خود به دزدی‌های بزرگ، وطنفروشی، قساقچا هیروئین، رشوه‌گیری، غصب دارایی‌های منقول و غیر منقول مردم مشغول اند، صلاحیت مجازات مجرمان را ندارند. برای ادامه زندگی شرافتمندانه باید هم دست و هم کار وجود داشته باشد. در حالیکه تبهکاران طالبی هر دو را از مردم ما می‌گیرند.

فرهاد - نجراب

تبهکاری‌های طالبان و برادران خاین جهادی شان

ولسوالی نجراب ولایت کاپیسا به دو بخش حکومت طالبان و حاکمیت شر و فسادپیشگان (اصطلاحی که مردم به حکومت ربانی داده اند) تقسیم گردیده. غازی بیگ خیل، شاکاخیل، بدخشی و تواچیان به مثابه خط اول دفاعی طالبان بوده و در این اواخر از رفت و آمد اهالی قریه‌ها به بازار جهت خرید اموال و اشیای مورد ضرورت شان مثل آرد، کود کیمیایی، تیل، چای، بوره و غیره جلوگیری می‌نمایند.

در اوایل حاکمیت طالبان، مردم اجازه انتقال گندم، جواری، کود کیمیایی و غیره مواد ارتزاقی را داشتند. ولی حالا مردم حتی بدون مواد هم اجازه عبور و مرور ندارند. اما از طرف شب مواد ارتزاقی را بالای خر، اسب و قاطر به منطقه شر و فساد انتقال می‌دهند. طالبان نظر به نوعیت و قیمت جنس از فی نفر ناقل مواد حداقل یک صد هزار افغانی می‌گیرند. اکثراً وقتی انتقال‌دهندگان به منطقه شر و فساد می‌رسند، توسط برادران جهادی تمام اموال به غارت برده می‌شوند. شب و روز قریه‌های باخانه، وهار، ده‌قاضی، دهنو و روضاخیل از طرف طالبان مورد فیر راکت، آوان، توپ و غیره سلاح‌ها قرار می‌گیرند که اکثر اهالی مجبور به مهاجرت شده اند. در ساحه حاکمیت شر و فساد هرگاه کسی علنی

بخواند. بعد از خواندن نماز جقری کنند و قاتل را خوابانند. برادر مقتول با چاقوی تیزی متهم را مانند گوسفند حلال کرد. قاضی مذکور در سکوت عجیب مردم صدا می‌زد «زود باش از عذاب خلاصش کن». متهم بعد از لحظه‌ای جان داد و جسدش را به نقطه‌ی نامعلومی انتقال دادند.

خالد هوشمند - کابل

مردم شمالی قربانی سگ‌جنگی خاینان طالبی و جهادی

تاریخ پنج‌هزار ساله افغانستان مشحون از حماسه‌های کلیه اقوام و ملیت‌های برادر افغانستان است که بدون هیچگونه تعصب قومی، سمتی، لسانی، مذهبی مانند یک مشت واحد پولادین به دهن متجاوزین کوبیده اند. اما امروز که بعد از سالها جنگ خانمانسوز و هستی‌برانداز نیروهای متخاصم از حالت چند قطبی، به دو قطب متخاصم نیروهای ائتلافی شمال و تحریک طالبان تقسیم گردیده اند شعله این جنگ سوزاننده تر و با فتنه نفاق ملی در هم آمیخته شده است که تبلیغ و دامن زدن تضاد بین جنوب و شمال، پشتون و تاجیک، پشتون و ازبک و پشتون و هزاره همه روزه هزاران فامیل بی‌سرپناه و بی‌گناه را در شعله‌های خود می‌سوزاند. از آوانیکه تحریک طالبان عازم صفحات شمال کابل مانند جبل‌السراج، پروان و کاپیسا شدند با قساوت و شدت هرچه تمام تر اقدام به راندن مردم از مناطق مسکونی شان نمودند که در این زمینه از کبیل زدن پیر مردان، زنان و کودکان هم دریغ نکردند و حتی جهت پیشبرد این جنایت شان قصد و تمایل خود را که با فتح شمالی برای هر نفر از جنگندگان طالب خود یک زن و پنج جریب زمین می‌دهند کتمان نکردند. صدها نفر را به بهانه جمع‌آوری سلاح آتقد ر لت و کوب نمودند که عده‌ای تحت شکنجه جان سپردند و عده‌ای هم که نیمه جان از زیر شکنجه نجات یافتند و ادار گردیدند تا زمین، درخت، گاوهای شیری و زیورات خود را بفروشد و سلاح بخرند و به طالبان تسلیم دهند.

اکنون که نیروهای ائتلافی در نواحی اطراف شهر کابل رسیده اند و با طالبان در حالت جنگ اند، اختلافات ملی را بحدی تشدید نموده اند که شمالی بودن، بالاتر از هر جرم و جنایتی است و به مجرد روپرو شدن با یک نفر از اهالی شمالی غیر پشتون صرفنظر از اینکه شخص حمال است یا قومندان، مثل اینکه بایک قاتل و تبهکار روپرو شده‌اند لحظه‌ای او را مجال نداده فوراً راهی دوزخ‌های کانتینری کرده و برانوام اسیر جنگی خط جبهه را می‌گذارند. گروه‌های مسلح طالبان از طرف شب کچه‌ها را محاصره نموده و بنام تلاشی هر فرد غیر پشتون را که می‌بینند فوراً گرفتار و راهی دوزخ‌های کانتینری می‌نمایند که تعداد آنان تا حال به هزارها نفر بالغ می‌گردد.

بازجویی و دستگیری مردم شمالی و هزاره در تمام مدخل‌های ورودی به شهر با شدت هرچه تمام‌تر ادامه دارد. به تاریخ های دهم، یازدهم و دوازدهم برج سرطان سال جاری هزاران نفر از مسافرینی را که

می‌شود با وی عروسی کرده‌ام.

روش جنایتکاری جهادی و طالبی

به تاریخ ۲۷ سنبله ۷۶ ساعت چهار عصر حزب وحدت طی درگیری‌ای با طالبان ۱۷ نفر طالب را اسیر گرفته و با خود به مرکز بامیان انتقال می‌دهند. در آنجا با دارانشان از افراد خود می‌پرسند که این‌ها کیستند. یکی با غرور می‌گوید: «این‌ها پاکستانی‌ها هستند صاحب. من امروز یک فلم به شما نشان می‌دهم.» و به یکی دیگر خود اشاره می‌کنند که «یاور». آن دیگری یک پمپ موتور را آورده و یکی از طالبان اسیر را از راه معقد پمپ کرده و مانند توپ فتیال انفجار می‌دهد. بعداً که طالبان از این جریان آگاه می‌شوند فوراً یک تعداد مردم بی‌گناه را به بهانه پنجشیری و یا سالنگی و یا جای دیگری از شمال دستگیر می‌کنند و این‌ها را به خانه علم و فرهنگ که فعلاً به مخروبه تبدیل گردیده است انتقال داده ابتدا به آنان تجاوز کرده و بعد همه را پوست می‌کنند.

مختار

منافقت و فساد طالبی

روزی در میزان چوک کویته چند طالب توجهم را به خود جلب نمودند. از آنجاییکه طالبان با لباس‌های خاص و به شکل قطار شتر از پشت یکدیگر روان بودند، فکر کردم که شاید مسجد آن طرف باشد. اما بلافاصله متوجه شدم که وقت نماز نیست. خود را ملامت کرده گفتم طالبان کارهای دیگر هم دارند فقط نماز که نیست! بعد از چند روز حدود شش نفر را بهمان شکل و به همان سمت، روان دیدم. فکر نوی بر سرم رسید که شاید در آن نواحی دفتر و دیوان طالبان باشد، چند قدم از پشت آنان رفتم. طالبان داخل هوتلی شدند. روبروی دروازه هوتل ایستادم. هوتل پر از نفر بود. مقابل دروازه تلویزیونی بود که در آن رقص و آهنگهای هندی به شکل نیمه سکس دیده می‌شد. از نشستن طالبان لحظه‌ای نگذشته بود که متوجه شدم، طالبی به شاگرد هوتلی چیزی گفته به تلویزیون اشاره کرد.

فکر کردم طالبان که در افغانستان تلویزیون را اعدام می‌کنند شاید اینجا هم نسبت به آن اعتراض می‌فرمایند. هنوز فکرم دور همان مسئله می‌چرخید که برخلاف انتظارم تلویزیون خاموش نشد، چینل پاکستان هم گرفته نشد. بلکه چینل یکی از کشور های خارجی گرفته شد و رقص برهنه دختران در صفحه تلویزیون ظاهر گردید. و راز این گروه ریاکار و دور و فاسد برایم آشکار شد. □

گشت و گذار کند و از طرف پوسته‌های طالبان معلوم گردد. هدف قرار گرفته و کشته می‌شود. طالبان در منطقه چنان از بی‌رحمی و قساوت کار می‌گیرند که ظلم و ستم روسها و سگهای زنجیری شان و جنایتکاران جهادی از یاد مردم رفته است. طالبان مزدور تعداد زیادی از اهالی بی‌دفاع قوای خط اول را از ساحه ده متری هدف فیر کلاشنکوف قرار داده و کشته اند. مردم مظلوم دره‌ها بر علاوه این‌که شرایط راکت‌باری و مرمی‌کاری طالبان را تحمل می‌کنند باج و خراج، نان دهی، مهمانداری، توهین، تحقیر و لت و کوب بی‌مورد اوباشان شورای نظار و حزب اسلامی را نیز تحمل می‌نمایند. مردم در روز روشن مورد چور و چپاول قرار می‌گیرند. آنان اکثراً از ترس غارتگری اراذل شورای نظار به نماز خفتن نمی‌روند. ملاها و امام مساجد به مردم گفته اند که چون امنیت نیست لذا به نماز صبح و خفتن نیایید. عداوت و خصومت‌های حاکم بین قومندانان محل شر و فساد تا جایی بالا گرفته که با کمترین شکر رنجی‌ها خانه‌های یکدیگر را به راکت می‌پرانند و این جنگ شان تا زمانی ادامه می‌یابد که هیتی جهت مصالحه بین «برادران» از پنجشیر بیاید.

مردم تحت حاکمیت طالبان شب و روز مصروف مهمانداری طالبان بوده و یا به انتقال مواد ارتزاقی و یا کندن حفرها می‌پردازند. در قسمت‌های اخیر ولسوالی نجراب که خط‌السیرو لایات شمال است، قاجاق مواد و افراد رونق بسزایی دارد. از هر فردیکه بخواد به شمالی برود قاجاقبران مربوط طالبان حداقل دو صد هزار افغانی می‌گیرند. این ساحه‌ایست که هر روز به صدها و حتی هزارها نفر از آن عبور و مرور می‌کنند. عایدات پوسته طالبان در منطقه سرکوه، سرپشته در روز به میلیون‌ها افغانی می‌رسد. عابرین این راه‌ها بر علاوه پیاده روی طولانی در مسیر راه باید مورد توهین، تحقیر و تجاوز طالبان قرار گرفته و یک مقدار زیاد پول شان را باید به عنوان حق‌العبور هم به قاجاق‌چی های طالب بپردازند.

واحد - کابل

بی‌ناموسی به سبک طالبی

تاریخ ۱۲ اسد ۷۶ وقتی که طالبان برای بار دوم شهر کوچک تاشقرغان را تصرف می‌کنند به گفته خود شان «مشرخط» و به گفته مردم «قومندان خط» یک پسر بچه ۱۲ یا ۱۳ ساله را با خود در هر جای شهر می‌گشانند. وقتی که سایر افراد از قومندان یعنی مشرآغا سؤال می‌کردند که این نوجوان چه کاره است؟ مشرآغا وی را به عنوان پادیکارد خود معرفی می‌کرد. معاون قومندان از قومندان خود خواهش می‌کند که باید یکی دو شب آن پسر را به او حواله کند. اما مشر مانند یک حیوان درنده فریاد می‌کشد و به معاون خود می‌گوید تو خبر نداری که تا حال من چند نفر را به خاطر این بچه کشته‌ام. تو نمی‌دانی که مدت دو ماه

تان نیست.

باز هم پرسان عیب نباشد، اگر از ذکر نام و شعر سعید سلطانپور حق دارید ارواح تان قبض شود، چرا عاصی را با فروغ فرخزاد «مانند» نمی‌کنید؟ ما جواب را می‌دانیم: او هم با مجموعه «تولد ی دیگر» و چند شعر بعدیش، بیشتر از آن با جامعه «میان» و به عدالتخواهی گرایش دارد - سواى زیبایی و فخامت کلامش که عاصی و امثالش را به تاثیر پذیری واداشته - که «جامعه‌گرا» ترین شعرهای عاصی هم به پای آنها نمی‌رسد. از اینجاست که تنها باب دندان سهراب سپهری را یافته‌اید. انتخاب نسبتاً مناسبی است به شرطی که عاصی را «دن‌کشیوت» و خود را «سانچو» یش نساخته و رجز خوانی خنده‌آور برای او را کنار بگذارید.

عاصی، «شورشگری نابغه» یا ملنگی خانقاه‌نشین؟

در پایان مقاله، شرح «میان» عاصی و جامعه را به خود شاعر می‌گذارد که یک یک جمله‌ها را می‌بینیم:

من از زخمهایم سخن زده‌ام، نه از ستاره‌زاران فراز
رودخانه‌ی یک شام فروردین

این ادعاها بمثابة اتمام حجت آورده شده ولی آیا قهار عاصی راست می‌گوید و نابغه خوانش دروغ بخورد مردم نمی‌دهد؟
کدام زخمها؟ در جنگ مقاومت، فاکولته می‌خواند، ماموریت می‌گیرد، در اقصی نقاط کشور آزادانه به سیر و سیاحت می‌رود، کتاب پشت کتاب چاپ می‌کند، در انجمن‌های رژیم خوش و خرم تا و بالا می‌دود، با خواننده‌ی رادیو تلویزیون رژیم، «دو روح در یک بدن» می‌شود، بزم‌های طرب انگیز شور موسیقی‌اش دایر است، به فکر ایجاد «دل‌آباد» ها می‌افتد، خارج سفر می‌تواند، مطبوعات پوشالیان از عکس‌ها و مصاحبه‌هایش پر می‌شود و...

بناءً نمی‌توان فهمید که زخمش در کجا و چگونه بوده. توجه کنیم در کشور اسیر جنگ و خاد و پلجری و پولیگوته، شاعر «نابغه» و «در اوج» به چه نحوی درگیر «زخمهایش» است. فرهاد دریا بر ملا می‌سازد:

پس از آن مجالس شعر و موسیقی ما برپای بود و حلقه
جوانان همه عاشق و همه صافی گرد ما دو تن (عاصی و دریا) جمع بودند. شام‌های جمعه همه در خانقاه آغا صاحب
سید مظفرالدین شاه واقع تپه کارته سخی دور دامن آن پیر
جهان دیده جمع می‌آمدیم و من از سر شب تا لرزان
سپیده یک نفس ترانه و دو بیت و عاشقانه‌های سوخته
سوخته می‌خواندم و از شام تا بام با شور و ترنگ لاهوتی
مقام «بهبروی» همه با هم در آرای شب را می‌گریستیم و

کربلایی داکتر عسکر موسوی...

و «تحقیقات» ادبی شما نباید تاریخ و ریشه‌ای داشته و به آن صادق باشید زیرا: آیا در نوشته دیگری (قبل از درگذشت قهارعاصی) او را بعنوان «شاعری نابغه در یک سده‌ی گذشته» ستوده‌اید؟ اگر این کشف فقط پس از مرگ شاعر بدست آمده باشد در آنصورت کشفی قلابی و بی‌ارزش است و شما را «صاحب‌نظر» ی بسیار ناصالح و ناشی در مسئله معرفی داشته و در ردیف آقای عزیز نعیم قرار می‌دهد که تنور را گرم دیده، ناگهان لباس نقد شعر به بر کرده و «شعر» «مکن همشیره‌گریان» و گوینده‌اش را می‌ستاید!

یک سوال دیگر. چرا شما و دوستان، قهارعاصی را کاندید جایزه نوبل نکردید که دنیا تکان می‌خورد؟ شنیده ایم که تا به حال از فارسی زبانان، احمد شاملو یکی دو بار کاندید نوبل ادبی بوده است بدون آنکه در دهها کتابی که درباره‌اش نوشته شده کسی او را «نابغه» نامیده باشد. اکنون که به فضل غور شما قهارعاصی غیر از کمالات دیگر که شاملو به گردش نمی‌رسد، «نابغه سده گذشته» هم ارزیابی می‌شود پس جایزه نوبل حق مسلم او بود. گناه بزرگی به گردن دارید آقای موسوی که این کار را نکردید. در صورتیکه پس از مرگ شخص نوبل بدهند، تا دیر نشده بجنبید!

مقایسه «شورشگر» با سهراب سپهری!

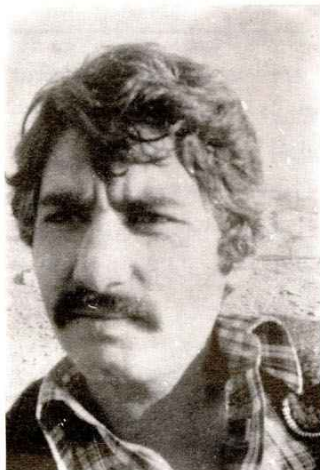
من او را با سهراب سپهری مانند می‌کنم: هر دو در اوج شکفتن پر پر شدند، هر چند در دو فصل، به دو گونه، یکی در کاشان یکی در کابل، اما با یک نبوغ شاعرانه.

و با این «مانند» کردن تاجهایی را که بر سر قهارعاصی گذاشته بودید می‌ستاید.

زیرا شما که او را «جامعه‌گرا» و «عسبانی» و کسی که «باتمام وجودش در یک مقاومت هنری و فرهنگی، که در یک رستاخیز مردمی فرا ایستاده و در برابر رژیم تاندان مسلح بی‌باکانه دست به شورش زده‌است» لقب می‌دهید، چگونه او را با سهراب سپهری «مانند» می‌فرمایید که مثلاً «صدای پای آب» را با حساسیت تمام می‌شنید اما در مقابل صدای پای رژیم محمد رضا شاه و ساواک مخوف آن گویی در گوشش پنبه فرو می‌رفت؟ چرا ناگهان عاصی «نابغه» و «سیاسی» و «جامعه‌گرا» و «شورشی» را با غیر سیاسی ترین شاعر که «میان» ای آنچنانی هم با جامعه نداشت، برابر می‌کنید؟

با این تناقض‌گویی بار دیگر ثابت می‌شود که شما محک معین و ثابتی برای ارزیابی شعر و شاعران ندارید یا اگر مصر باشید که دارید، به آن پابند نیستید و حتی از مسایلی گپ می‌زنید که به هیچوجه در ید صلاحیت

سینه از کینه می شستیم. از جمع یاران خانقاه آنکه گریه بی اختیار داشت و خود دار نبود و حرف عشق و درد از دلش چه روز بر زبان جاری می گشت و گرمتر از همه می تبید، عاصی عزیز بود.



انیس «مرد توفان» بود و دل به توفان سپرد اما عاصی دل به «دل آباد» و خانقاه!

ببینید آقای موسوی شما راست می گوید یا قرها دریا؟ بالاخره «نابغه» تان را، شورشی و عصیانگر و «چه و چها» قبول کنیم یا مردی که کاری دیگر نداشت و وقت خود را مثل ملنگان چند قرن پیش با شنیدن «عاشقانه های سوخته سوخته» در خانقاه ضایع می کرد و دامن دامن اشک می ریخت؟ آیا اینهمه بخاطر «زخمهایش» بود؟ یک چیز عیان است که «زخمهای» وی بعلت اشغال وطن و استیلای مینهنروشان پرچمی و خلقی نبود. این در او تخم کینه نکاشته بود و اگر چیزی هم وجود داشت، چنانکه مطربش تصریح می دارد آنرا در بزمها لاهول کرده و «سینه از کینه می شست».

و در همانحال که قهار عاصی و «حلقه جوانان همه عاشق و همه صافی» با چشمانی تر در خانقاه به خلسه می رفته اند، مبارزان در مخفی گاههای شان با قبول شکنجه و مرگ، بر ضد تجاوزکاران و پادوان آنان شعری می سرودند، شننامه ای می نوشتند و به سازماندهی پیکار آزادخواهانه سرگرم بودند. اینان به معنای واقعی کلمه زخم داشتند لیکن آنرا با پیشبرد نبرد التیام می بخشیدند. **آقای عاصی و اطرافیان علیهم** رژیم نمی جنگیدند بلکه با شیوع خانقاه بازی، درویش گری و ملنگ گرایی (البته با لاکت و بتلون کاوبای)، زندگی را برایشان پذیرفتنی ساخته همه را به آشتی و کینه زدایی با دشمن فراخوانده و بدینترتیب به جنگ مقاومت خیانت می ورزیدند.

عاصی چرا عبدالاله رستاخیز نشد؟

من از تنهایییم هنگامیکه گریسته ام سرود ساز کرده ام نه از بازیهای شبانه باشگاهها و درختستانها.

از کدام تنهایی و گریستن؟ نام خدا شها «عاشق ترین عاشق دنیا» است و جوانان عاشق و «بهروی»^(۶) و فراموشی جهان و مافیها در شب زنده دارهای خانقاهی و روزها هم انجمن نویسندگان و شعرخوانی و شکرافشانی برای یکدیگر و... دیگر چه جای تنهایی و گریستن می ماند؟

من از بی سرانجامی مردمانی دردکشیده ام که هیولایی از چهار سوی پوست و گوشت شان را می درد.

خیلی خوب. اما این درد را «نابغه» چگونه فریاد می کند؟ از طریق کار در نشریات پوشالیان، چاپ و پخش کتابهایش با مدیریت و خرج پوشالیان، از حنجره هنرمندی سرکاری که شاد و مست در رادیو و

تلویزیون می خواند، و بالاخره از طریق دید و وادید و خوش بگو و خوش بشنو با دستگیر پنجشیری ها، عبداله نابیی ها، سلیمان لایق ها، یوفا یاربابی ها، لطیف پدرام ها و اسداله حبیب ها!

من از بیداد دستانی به فریاد آمده ام که بیچاره ترینان را در خاک می کشند.

درین قسمت فکر می کنیم شاعر ما شوخی می کند. آیا این دستان بیدادگر غیر از دستان میهن فروشان بوده است؟ اگر نه، آیا او این دستهای هرزه ی خونالود را در دفتر کارش، در پوهنتون، در انجمن نویسندگان و... هر روز نمی فشرده؟

من از مادری نقل قول می کنم که آسمان و زمینش درد می دهد و به سوگش می نشاند.

چنین مادری فقط می توانست مادر مبارزی شهید و مادر آنانی باشد که در زندانها و زیر شکنجه دژخیمان دست نشانده و جهادی هر ساعت مرگ تلخ خود را تجربه می کردند؛ چنین مادرانی، صدها زن شهید و اسیر دوران پوشالیان و تبهکاران جهادی بودند؛ چنین مادرانی شکریمه ها و مخصوصاً میناها بودند، لیکن آیا هیچکدام در شعر وی راه یافتند؟ اگر او حق داشت از ذکر نام و خون مینا به رعشه افتد چرا از زنان اسیر و شهید دیگر «نقل قول» نکرد؟

سخن کوتاه اگر قهرار عاصی «حقیقتاً آنقدر حساس می بود، می بایست رستاخیز، سرمد و انیس آزاد می شد؛ اگر جانش را هم می گرفتی مهمان

قاتلان سلطانیورها نمی شد و در رادیو مشهد سخن سرایی نمی کرد؛ جوگیگری موزیکال را ترک می گفت و به قول سلطانیپور تفنگ بر خانقاه و انجمن نویسندگان و جریده «دهقان» و شعر و ادبیات بازی با خادیه می نهاد و بسان اغلب هنرمندان انقلابی کشور ما فعالانه به نبرد برضد مهاجمان و نوکران شان و باندهای جنایتکار اخوانی می پیوست و غیرت می کرد و قبل از همه «خطبه» های پر فحشش را اول برای هر یک از خون آشامان بنیادگرا می خواند تا برای ظاهر شاه.

«نابغه» و قتل عام افشار

اما دکتر موسوی، اینهمه را ابداً «کوتاهی ها و لغزش ها و پایی های» جنبه اجتماعی شعر عاصی نمی داند و تنها با عزیمت از شیعه گری است که مردنی و خجل گلابه می کند:

«نابغه» طرفدار ترور سلمان رشدی

عاصی به همراهی فرهاد دریا مصاحبه ای دارد در شماره چهار «سپاوون» (۱۳۶۸) نشریه اتحادیه ژورنالیستان که متأسفانه بخش اول آن (شماره سوم مجله) را نداریم لیکن از همین بخش هم می توان به جنبه های دیگری از موضع او پی برد.^(۹)

شاعری که مدعی است «از زخمهای سخن می گوید» به «سپاوون» که به سلمان رشدی و کتاب «آیه های شیطانی» اش اشاره می کند، سچ و صریح پاسخ می دهد:

نخست با امام

خمینی در مورد (فتوای قتل

او) موافقم. دوم شعر من، کار من

با کار سلمان رشدی به هیچ نحوی مقایسه

نمی شود. سوم اینکه من بسیار آگاهانه سخن می گویم...

«من از مادری نقل قول

می کنم که آسمان و زمینش دردمی دهد و به

سوگش می نشاند...»

**چنین مادری فقط می توانست مادر مبارزی شهید و
مادر آنانی باشد که در زندانها و زیر شکنجه دژخیمان
دست نشانده و جهادی هر ساعت مرگ تلخ خود را تجربه
می کردند؛ چنین مادرانی، صدها زن شهید و اسیر دوران
پوشالیان و تبهکاران جهادی بودند؛ چنین مادرانی
شکریه ها و مخصوصاً مینها بودند، لیکن آیا هیچکدام
در شعری راه یافتند؟ اگر او حق داشت از ذکر نام
و خون مینا به رعشه افتد چرا از زنان اسیر و
شهید دیگر «نقل قول» نکرد؟**

بی آنکه جنبه ای نقادی داشته باشیم، باید بگوییم که با همه ی والایی ها و بالایی ها، شعر عاصی از جنبه ی اجتماعی دارای کوتاهی ها و لغزش ها و پایی های نیز هست ولی در این جا از آنها می گذریم و می گذاریمش برای زمانی که بازشناسی به گونه بازسازی به راه افتد. خموشی و لب از لب نگشودن عاصی در باره ی «قتل عام افشار» یکی از این کوتاهی ها و پایی ها است که «وطن شاعری» عاصی را زیر سوال می برد.

ما نمی دانستیم ولی واصف باختری، دکتر عسکر موسوی، «عاشق ترین عاشق دنیا» و سایر عاشقان که می دانستند، آن نکته یعنی میل عاصی به کشتن سلمان رشدی را چنان ماهرانه زیر زده اند که گویی او از هر چیز دنیا گپ زده ولی در باره ی سلمان رشدی و فتوای قتلش اظهار نظری نرموده است. اما اینک ملاحظه می کنیم که آتش قهار عاصی در دفاع از جمهوری اسلامی و خمینی و فتوای ترورش چنان تیز بوده که سر وقیحترین نوکران ایران را هم خاریده است. بناءً می توان نتیجه گرفت که سفر چند ماهه ی او در آخر عمرش به ایران، ریشه در عشق دیرین او به «امام»ش و رژیم ایران داشته است.

چرا از آنها می گذرید کربلایی جان؟ آیا قادر نیستید به گونه بازسازی و بسیار مختصر این «پایی» های شعرش را «بازشناسی» کنید؟ در سطح خود می توانید. ولی نمی کنید بخاطر آنکه باز کردن سر صندوقچه ی «لب نگشودن» قهار عاصی در باره ی یکی از سیاهترین جنایات «برادر مسعود» و «برادر ربانی» کافیتست که برای نابغه ی تان نه «وطن شاعری» بماند و نه نشانی از «شعور شریف و نجابت روحانی انسانی». این تنها «پایی» شعر عاصی و تنها زیر سوال رفتن «وطن شاعری» نه بلکه «پایی» و زیر سوال رفتن کل شخصیت و سیاست وی بشمار می رود. اگر اغماض «نابغه» را ولو صرفاً در همین مورد (قتل عام

یعنی اگر دموکراسی باشد خوبست. اما اگر شاعران در پلچرخی‌ها هم شکنجه بینند و بعد تیرباران شوند زیاد مهم نیست چرا که «هیچگونه تشددی» مانع هنر «فضاسازی» نمی‌گردد به شرطی که شاعر «متعهد» باشد و «اندک هوشیار»! بنابراین شاعرانی که در پلچرخی‌ها و در شرایط تسلط اشغالگران و خاد و سگان پوشالی نمی‌توانند شعر یا زیاد شعر بگویند نارسایی خودشان است که یا «متعهد» نیستند یا اینکه «اندک هوشیار»ی ندارند! به همین علت شاعران محکوم به اعدام در پلچرخی نتوانستند چندان شعر سرایی کنند به زعم عاصی می‌توان شعار داد زنده باد اختناق که «فضا ساز» است!

آقای موسوی اجازه می‌دهید نتیجه بگیریم که عاصی برپایه برداشت آشتی‌جویانه‌اش از ماهیت پوشالیان چندان مایل به مبارزه علیه آنان نبود؟ و بر پایه همان برداشت، طبیعتاً نباید از تأیید

داکتر موسوی سکوت قهار عاصی درباره قتل عام افشار را «بالا» و «پایین» می‌اندازد اما درباره اینکه «میراث‌دار پوستین‌کهنه‌ی نیاکان» وجدان منقلب شدن از چشم کشیدن‌ها، تجاوزکاریها و هزارویک جنایت شنیع دیگر باند مزاری و خلیلی را نیز نداشته، کلمه‌ای بر زبان نمی‌آرد. اگر داکتر صاحب یک فرقه‌گرای هزاره‌باز و شیعه‌باز نبود، طرف هیچ جنایتکار بنیادگرا را نمی‌گرفت.

رژیم ایران عار می‌کرد؟
شاعر به پوشالیان چنین خاطر جمعی می‌دهد:

و وجود سانسور برای من هیچگونه اهمیتی ندارد.
باشد یا نباشد (...) اگر سانسور نکذاشت که صدایش بالا شود و دست بازتر به جامعه شعرش را عرضه بدارد، راه‌های دیگری وجود دارد که دست‌آوردش را برای مردمش برساند (...) به نظر من سانسور تأثیری بالای کار شاعر نمی‌تواند داشته باشد.

یعنی غیر از حق دادن به رژیم برای سانسور، به شاعران و هنرمندان، هم توصیه می‌کند که پشت اعتراض و مبارزه علیه خفقان رژیم نگرند، «راه‌های دیگری» را بیالند تا «دست‌آورد» شان را به مردم برسانند!

بدین ترتیب اصلاً چه انگیزه‌ای می‌توانست وجود داشته باشد که مرحومی را به نبرد قاطع بر ضد خفقان و سانسور خادی یا بطریق اولی بر ضد کل رژیم بکشانند؟

تملق «نابغه» در برابر شاعران پوشالی و اخوانی

همانطوری که «اصف‌باختری در مصاحبه‌ی رسوایش با شاعری نبا، شده فاروق فارانی (مشهور به قفتکی)، فرصت را غنیمت شمرده و به

بنظر ما هزار بار بیشتر از قهار عاصی، و اصف‌باختری و داکتر جاوید و داکتر عسکر موسوی و نظایر شان بمنابۀ ادیبان مرتجع و تاریک‌اندیش محکوم‌اند که علی‌الرغم خمینی پرستی قهار عاصی، جرأت می‌کنند از او «نابغه»ای «شور شگر» و نفرت‌بارتر از همه، شاعری آزادایخواه و عاشق مردم بتراسند.

به ذوات مذکور باید گفت که نزد مردم جفا دیده‌ی افغانستان یگانه فرق بین موضع شما روشنفکران بی‌شرم و خیانتکارانی جانی مثل مزاری و خلیلی و... اینست که شما به اصطلاح شاعر و نویسنده‌اید و آنان کم‌سواد یا ملا.

کدام ابله می‌تواند قبول کند که مدافعان وطنی رژیم ایران، با استقرار باند‌های خاین و رذالت‌پیشه‌ی جهادی در کشور مخالفتی بنیادی داشته باشند؟
جناب موسوی، اگر پلیس انگلستان خبر

شود که چگونه شاعری مشتاق ترور سلمان رشدی رابه آسمان‌ها و «چه و چها» بالا می‌برد، باید شما را زیر نظر گیرد تا مبدا یا بخاطر عشق به «اجابت دعوت امام» و تحقق یکی از آرزوهای «نابغه» دست از پا خطا کنید!

«نابغه» طرفدار خفقان و سانسور

درباره دموکراسی و هنر و رابطه این دو می‌گوید:

سیاست فرهنگی مبنی بر اصول حقوق بشر در هر جامعه‌ی ایجاب میکند که (...) دموکراسی بدون تشنج و تشدد در هر جامعه‌ی تأمین باشد و تخطی از آن خیانت به انسان و اصول بشریت بحساب می‌آید

اما بلافاصله می‌افزاید:

گر چه فضای زایش هنری و ادبی راهیچگونه تشددی اخلال کرده نمی‌تواند. شاعر متعهد باندک هوشیاری فضایش را خودش می‌سازد و آرایه شعرش را به صورت دلخواه ممکن می‌گرداند با استعاره در کنایات - تشبیهات و غیره

(تأکید از «پیام زن» است.)

رئیسان قبلیش سلیمان لایق و بارق شفیع و اسدالہ حبیب، و حاکمان تازہ ی بنیادگرایش یوسف آیینہ و محمودفارانی ادای چاہلوسی کرد^(۱۰)، قہارعاصی ہم نمک حرامی را روا نمی داند:

کسی بامسئولیت وتعهد طوریکه در شعر معاصر ایران پرداخته شده در کشور ما آهنگی از رشد به سوی کمال صورت نگرفته است. یا کلی گویی و مکررگویی به عمل آمده است و یا شعار داده شده و غیر از نوپردازان آغازگر که چند تن محدودمی شوند وراهی را از شعر امروز باز کرده اند و پس ماندواصف باختری - ناظمی - فارانی - بارق شفیع، آیینہ، بگذار جسارت کرده بگویم که حتی هیچکسی شعر واقعی معاصر از دیدگاه خودم را در این روزگار نه سروده است.

او تنها به چشمک زدن به لطیف ناظمی و بارق شفیع و یوسف آیینہ اکتفاء نمی کند. «نبوغ شاعرانه»، رسم رفاقت و نشست و برخاست چندین

ساله با شکارچیان مشهور خادی، او را نمی گذارد تا از یاد شکنجه گرانی مثل لطیف پدرام و عبداله ناییب و یاران غافل بماند:

شعراپی مثل لطیف پدرام - لیلاصراحت روشنی - محب بارش - ثریاواحدی - ناییب شاعران خوب اند.

خدا کند یک نفر به جای رحم مادر، از رحم شعر و ادب و فرهنگ هم پیدا شده باشد، دربرخورده به بارق شفیع، ناییب، پدرام، سلیمان لایق و... اگر در قدم اول به موقعیت سیاسی آنان - قاتلانی جاسوس - توجه نکرده و خود را به دم شعر و شاعری آنان بیاویزد، او باید نوکر مخفی پوشالیان باشد یا آدمی وجدان باخته و کودن که نظر و «تحقیق» اش به مشکلی نمی ارزد. همچنان نمی توان به تعهد جان نثارانی محمود فارانی، و یوسف آیینہ نسبت به خائنان بنیادگرا حساس نبود و بدون دیدن لکه های خون مبارزان در آستین سروران شان، زیر نام «آغازگر»، «نوپرداز» و «راهگشایان شعر امروز» به مجیز گویی آنان پرداخت.

«وقتی دوستان وسیله آشنایی ما را در تفریحگاه های دانشکده کشاورزی فراهم می نمودند عاصی در نهایت اکراه و خشونت با من سلام وعلیک و خوش و بش کرد. سببش را نیز بعدها که دیگر دو روح در یک بدن شده بودیم با خنده بلند مطمئنش چنین حکایت کرد که چون مرا در دیدار نخست به قول خودش «بچه خان» و نا هنرمند یافته بود (... دیدار های نخست ما در پرتو خشونت فطری او حرام شد.»

ولی قہار عاصی اگر با دشمن سر سازش نمی داشت نباید به «بچه خان» بودن فرهاد دریا اعتناء می کرد بلکه باید از این که عفریته ای میهن فروش موسوم به جمیلہ پلوشه خاله اوست، از او باکین و نفرت دوری می جست. زیرا او در درجه اول بر پایه خاله جاننش بوده که مست و الست کنسرت می داد و در رادیو و تلویزیون می خواند و محبوب و نازدانه پوشالیان و خاد شان بود. معلوم نیست قہار عاصی «آزادیخواه و شورشگر» چگونه و چرا با فرهاد دریا «دو روح در یک بدن» شد. آیا شاعر اطمینان داشت که «عاشق ترین عاشق دنیا» نیز علیه خاله میهن فروشش دست به «شورش» زده و او را نفرین و عاق کرده است؟ اگر چنین می بود، پس چطور شد که سروکار خواهرزاده بازندان و شکنجه نیفتاد یا لاقفل پایش از رادیو و تلویزیون و تالار های نمایش قطع نشد؟

شاید تنها داکتر کر بلایی و سایر غیر تمندان «اتحادیه نویسندگان»، جواب را بدانند.



کینه‌ورزی کار خوبی نیست و باید حکومت و حکومتیان و نیز خایان بنیادگرا را منیث رهبران فعلی و آتی ما دوست داشت، به‌جنگ شان نرفت تا بخیر و بخوبی «مسیر اصلی شعر و شاعر بالنده و پویا خود بخود بصورت سالم و مثبت پیدا شده و بارآوری بوجود آید» (!)

عاصی «غزلی» یا مقاومتی؟

اگر عرقریزی دکتر موسوی و غیره مریدان سینه‌چاک عاصی، متمرکز می‌بود به ستایش پر اغراق وی از لحاظ زیبایی‌های بی‌مثال هنری شعرش، چندان قیمتی نداشت و می‌شد از آن گذشت زیرا که اینان آنقدر خود را از هنر و هنر را از خود می‌دانند و آنقدر داغتر و بیقرارتر از بنیادگرایان و باداران برای «پایان تاریخ» و صحت و تثبیت «نظم‌نوین جهانی» ابراز ایمان و وفاداری می‌نمایند که هرگاه جنایتکاران بنیادگرا با نجاست خود، نام افغانستان را از نقشه گیتی هم بزدایند، چرت آن بزعم خود شان «هنروادیات زادگان» خراب نمی‌شود و لحظه‌ای هم از مجلس آرای‌های «شاعرانه» و خواندن «عاشقانه‌های سوخته سوخته» و غیره عملیاتی لطیف ازین نوع، باز نخواهند ماند. اما

گره کار در آنجاست که این افراد حاضر نیستند تا «پهلوان» شان را بدون آنهمه آرایش بدقواره‌ی «نبوغ» «سلحشوری» «مقاومتگری» و...

شعر عبدالاله رستاخیز، داوود سرمد، انیس آزاد و سعید سلطانپور، بهرام‌راد، خسرو گل‌سرخ و... با شخصیت بزرگ شان عجین بود و به همین خاطر هر قطره خون آن قهرمانان «محراب» و بسیاری از شعرهای آنان، شعار خلق بپاخاسته می‌شود. آنان به «آنچه گفتند باور داشتند» و با خون خود راه‌هایی از هر ستم و استثمار را که «دیگران را به گام نهادن در آن فرا می‌خواندند» ترسیم کردند.

به میدان عرضه نمایند.

«نابغه» را هر پدیده‌ای روزمره دچار «تغزل» می‌سازد اما از پولیگوتهای رژیم، از خیانتها و جنایت‌های اخوان، از خون برومندترین فرزندان مردم ما، از پستی‌ها و تعفن دستگیر پنجشیری‌ها، اسداله حبیب‌ها، عبدالله نایی‌ها، لطیف پدراهم، عنایت پژوهان‌ها، لیلاکاویان‌ها، فرید مزدک‌ها، کاوون توفانی‌ها، واحدستوه‌ها و سایر میهن‌فروشانی «شاعر» که هر روز در «اتحادیه نویسندگان و شاعران ج.د.ا» با آنان خوش و بش می‌کرد و می‌خندید و می‌نوشتید، غباری هم بر دل «غزلی» اش نمی‌نشست و «نبوغ شاعرانه» اش در آن موارد بکلی عقیم می‌ماند.

عاصی در حالیکه غزل سرایی اش را در هاله‌ای از تقدس آسمانی می‌پچد در مقدمه مجموعه «غزل من و غم من» می‌نویسد:

نمی‌دانم این ودیعه لاهوتی چه پیوندی با اندوهانم دارد و چه رابطه با ضمیر عاشقانه‌ام گاهگاهی چندان درهاله از قدسیت تغزلی قرار می‌گیرم که حس می‌کنم

عاصی، مبلغ دوست داشتن پویشالیان و بنیادگرایان

در مقابل این سوال که نقطه نظر تان در مورد شعر و موسیقی آینده چیست، پاسخ می‌دهد:

من همین مقدار می‌گویم که شاعران جوان و تازه‌کارها نترسند. پرخاش کنند - شهامت را ریشه بدوانند - شکبیا باشند - دوست بدارند.

بهتر و صادقانه بود اگر توصیه خجسته‌ی «ترسیدن» را اولتر از همه به «استاد اصف» می‌کرد با فرض اینکه «بزرگمرد» نه از سر علاقمندی به پرچمی‌ها و خلقی‌ها بلکه محض به علت ترسی کشنده از آنان با رژیم کنار آمده و مهمترین مهره «ادبی» اش شده بود. اگر سازشکاری با رژیم، سیاست اصلی خود «نابغه» را تشکیل نمی‌داد حتماً باید به «در سطح بالا یگانه شاعر کشور ما» می‌فهماند که اگر دل و گرده‌ی «پرخاش» گری با رژیم را ندارد، لاقلاً از کارکردن در دم و دستگاه‌های آن و نماینده «ادبی» شدنش در خارج بی‌هریزد که نه تنها گوش و بینی خود بلکه گوش و بینی هم‌می

طرفدارانش را از بیخ بریده و می‌برد! لاکن - به سبک خود آقای واصف باختری - «هان مپندار»^(۱۱) که می‌خواهیم عاصی از «بزرگمرد نام آور» می‌طلبید «شهامت» یا چیزهایی از این نوع را «ریشه بدواند» که کار معمولاً نباتات است، اما لازم بود به او می‌فهماند که با قبول ریاست اتحادیه‌ها و مسئولیت نشریات پویشالی، شخصیتش را با چنان لوثی می‌آلاید که دیگر از شعرش ولو آتش هم پیرد، مردم و روشنفکران مردمی به آن بهایی قایل نخواهند شد چرا که ارزشیابی شعر شاعر جدا از سیاست و شخصیت شاعر ارزشیابی‌ای ناقص است.

عاصی از یاد می‌برد که اگر شاعران جوان «پرخاش» می‌کردند و «شهامت» را ریشه می‌دواندند، نه در اتحادیه‌ها راه می‌یافتند، نه در نشریات رژیم و نه دفترهای شعر شان توسط رژیم به چاپ می‌رسید. ولی مثل اینکه متوجه شده باشد «زیاده‌روی» کرده، فوری می‌افزاید شاعران جوان باید «شکبیا باشند - دوست بدارند» یعنی مقابل آنچه میهن‌فروشان بر سر مردم و وطن ما آورده‌اند شکبیا باشند و «دوست بدارند» یعنی

تمام وجودم غزل است و هر چیزی در نظرم جلوه تغزلی می‌گیرد. گاهی که عطر گل سنجد یا آکاسی مشامم را تازه می‌کند غزل می‌گویم گاهی که سخن دل انگیز می‌شنوم

تمام ابعاد ذهن و فکر اندیشه و احساسم غزلی می‌شوند. بارها اتفاق افتاده است که بایکدیگر کودک، با نگاه مهربان یاری یا نوازشهای قطرات باران بهاری و پاییزی، (...) مصراع و مضمونی از غزل بزبانم شکل گرفته و از آنجا شده‌ام شاعر^(۱۲) و از همانجا آغاز کرده‌ام به سرودن، گویی دستی لاهوتی چیزی را در خونم به حرکت می‌آورد و گویی همه اراده و نیت در

سراینده خوبیها و شایستگیهای فطری انسانیش بمانم. آمین. (یک سطر دعای آخر را نفهمیدم برای کیست، برای عبداله نایی، لطیف پدرام، لیلاکاوایان؟ یا برای استادش واصف؟).

«نابغه» را هر پدیده‌ای روزمره دچار «تغزل» می‌سازد اما از پولیکونه‌ای رژیم، از خیانتها و جنایتها، اخوان، از خون برومندترین فرزندان مردم ما، از پستی‌ها و تعفن دستگیر پنجشیری‌ها، اسداله حبیب‌ها، عبداله نایی‌ها، لطیف پدرام‌ها، عنایت پژوهان‌ها، لیلاکاوایان‌ها، فرید مزدک‌ها، کاوون توفانی‌ها، واحدستوها و سایر میهنفروشان «شاعر» که هر روز در «اتحادیه نویسندگان و شاعران ج.د.ا» با آنان خوش و بش می‌کرد و می‌خندید و می‌نوشتید، غباری هم بر دل «غزلی» اش نمی‌نشست و «نبوغ» شاعرانه، اش در آن موارد بکلی عقیم می‌ماند.

و شاعر «عصیان» ی در چند بیت ذیل وصف حال واضحتری از خود بدست می‌دهد:

بیا که خود را سرد
سازیم / سر خود را تهی
از درد سازیم / بقول یار:
درد سر چه فایده / دل در
خون و چشم تر چه
فایده / بیا ای دل که باهم
یار باشیم / زهم دلبر به
هم دلدار باشیم « (از)
آتش از بریشم».

آقای موسوی، آیا باز هم می‌خواهید به فرمایشات شما اعتنا کنم یا حرف خود «نابغه» را مدار اعتبار قرار دهیم؟ راستی چرا شما در بیانات تان از زیبایی‌های بی‌مانند و پراسرار این مناجات «به گونه بازسازی» سخنی نگفتید؟

آرزوهای عاصی

با فاجعه ۸ ثور برآورده شده بود!

«نابغه» ما، زمانی که ملتی زیر سم ستوران جهادی جان می‌کند، آرزوهایش را تحقق یافته دانسته شکر خدا را بجا می‌آرد! شاید اگر کلمات ذیل از زبان خانمش نمی‌بود بعضی خوانندگان در مؤثقی بودن آنها شک می‌کردند:

«۴ میزان مصادف با سی و هشتمین سالگرد تولد عاصی بود آن روز را در کانون کوچک خانواده خود تجلیل کردیم. خیلی خوش بود و در سفره دعا کرد که شکر الحمداله تاوان سر و مال ندادیم، آرزوهایم برآورده شده کتابهای زیادی چاپ کردم. یکی دوتای دیگر زیر چاپاند، زن خوب نصیبم شد. اولاد دار شدم، صرف آرزوی آرامی وطن را شاید به گور ببرم.»^(۱۳)

وای، چه آرزوهای جلیلی! چه روح بزرگ و آتشی!

اختیار نیرویی آسمانی است و هربار که بخواهد با انگیزه کوچکی وادار به سرودنم می‌کند. خدا یا لحظات شاعر بودن و شعر سرودن و آنهم ترانه و تغزل چه اثری و چه بی‌پهناست! خدا یا دوست داشتن و عاشق بودن چه خاص است؛ و آدمی زاده چقدر به آن نیاز دارد! (خاصه نیاز دوست داشتن شاعران رژیمی و اخوانی و شاعران مرتد و تسلیم طلب بسیار حیاتی می‌باشد!)

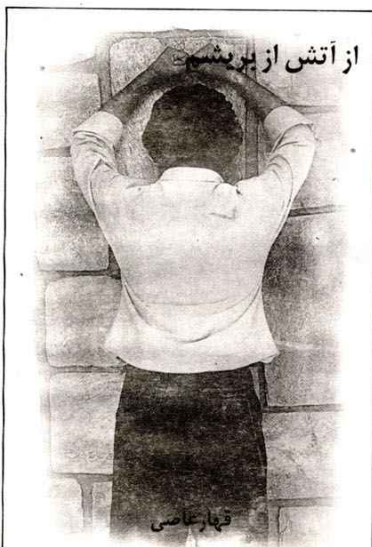
هرچند طولانی می‌شود ولی ندیدن بخش دیگری از مناجات نامه‌ی «نابغه» حیف است:

خداوند! زبانم را با آب صداقت و مهرورزی و شهادت و شجاعت که لازمه عشقی بزرگ و زنده گانی پایدار است شستشو بفرمای تا با بنده گان عزیزت (در درجه اول با پوشالیان و خائنان بنیادگرا) جز با صفا و عشق کنار نیایم و از بنده گان دوست داشتنیات جز مهربانی نییتم. (طبعاً وقتی بندگان پوشالی و اخوانی از تو اینهمه صفا و عشق ببینند، دیگر چرا جز با مهربانی پیش آمد داشته باشند؟) خداوند! روانم را با شسته ترین افاده‌ها و عبارات آراسته گردان که سخن جز به نیکویی نگویم (مخصوصاً در مقابل رژیم و بنیادگرایان و مشخصاً شاعران مربوطه). و خداوند! جوانی و زیبایی او را پاینده دار تا

خود فروخته را صرفاً بخاطر چند شعر از لحاظ هنری کم نظیرش - آنهم در مکان و زمانی چون افغانستان امروز - دیوانه وار ستود. و نیز نمی توان و نباید آنچنان هنرمندی را صرفاً بخاطر حتی چند شعر خوب اجتماعی بخشود و نقاط ضعف شخصیت و یا سیاستش را در رزمگاه امروز زیر زد.^(۱۴) ممکن نیست هنرمندی در زندگی روزمره، سازش و کرنش و تمکین در برابر دژخیمان پیشه کند اما در آثارش «سلحشور» و «نابغه» و... باشد. سخن ژرف و پرمعنایی است که: شاهکار واقعی صمدبهرنگی زندگی بود. هر هنرمندی تنها در پرتو این «شاهکار» است که خواهد توانست شاهکارهای دیگری بیافریند.

شعر عبداللہ رستاخیز، داوود سرمد، انیس آزاد و سعید سلطانپور، بهرام راد، خسرو گل سرخی و... با شخصیت بزرگ شان عجین بود و به همین خاطر هر قطره خون آن قهرمانان «محراب» و بسیاری از شعرهای آنان، شعار خلق پیاخته می شود. آنان به «آنچه گفتند باور داشتند» و با خون خود راه رهایی از هر ستم و استثمار را که «دیگران را به گام نهادن در آن فرا می خواندند» ترسیم کردند.

ولی قهار عاصی «پشتاز» کدام «راهی بود که دیگران را به گام نهادن در آن فرا می خواند»؟ راه «دل آباد» در سخی جان، راه خانقاه و راه معاشقه «شعری و ادبی» در «اتحادیه شاعران و نویسندگان»! و عاصی بیچاره با



روی جلد یکی از دفترهای «نابغه»

آیا «اکادمیسین» داکتر جاوید ضمن ارزشیابی «نازکخیالی» های قهار عاصی، این «نازکخیالی» زیبایی «تجسمی» شاعر «سلحشور» ش را هم در نظر داشت؟

راکت همانهایی از بین رفت که به آنان امید بسته بود، برای شان شعر می سرود، برای خوشی و رضایت شان بر جنازه ظاهر شاه خطبه می خواند و البته اینچا و آنچا از آنان «انتقاد» هم می کرد!

آیا او از همه شاعران می خواست که به احترام دولت اسلامی، کابل را ترک نکنند تا روزی هم یکی از راکت های کور جهادی متفجر شان سازد؟ نظر و کردار و نهایت کار قهار عاصی بر یکدیگر منطبق

جای داکتر جاوید خالی که اوج اندیشه و ذوق و نازکخیالی و سلحشوری شاعرش را در اینجا می دید و بیشتر به عمق «واژه و ایماژها» در شعر و عظمت انسانیت او پی می برد.

در اینجا قهار عاصی مصداق خوب و جیزه کر بلایی موسوی است دایر بر اینکه «شاعر آتنن جامعه ی خویش است، نبض حساسه ی شریف و نجیب زمان و مکان و دوران خویش است!» متها با آن دعای جاودانی، عاصی را انصافاً باید «آتنن بشقابی» و «رادار» جامعه ی خونبار و چرکین از تسلط بنیادگرایان نامید و نه محض «آتنن».

کسی که نه در زمان اشغال و حکومت های دست نشانده و نه بخصوص در ایلغار فاشیستان جهادی، «تاوان سر و مال» نداده (هزاران هزاری که این تاوان را داده اند به نعل بوتش)، برآورده شدن آرزویش چاپ کتابهایش بود، روی بخاک می افتد و خدا را شکر می کند که «زن خوب» نصیبش شده و از آن مهمتر اولاد دار شده، مشکل است فهمید که دیگر «آرامی وطن» (که برای وی جز تمرکز قدرت در دست با کفایت ربانی و مسعود و شرکاء مفهومی نداشت) برایش چقدر مسئله می توانست باشد؟

«بزرگمرد نام آور» و تفویض «نبوغ» به عاصی

سرانجام ببینیم آنچه واصف باختری پس از مرگ شاعر در مقدمه «سال خون، سال شهادت» نوشته تا چه حد «نبوغ» عاصی را مدلل میسازد:

درباره عاصی نکته یی که سخت در خورد یادکرد است این خواهد بود که او همان گونه سرود که زیست، زیستنش، شعرش بود و شعرش جوهر زنده گی و خلیقات و باورهای استوارش.

زیستن شاعر را در کشور و چند ماهی در ایران مشاهده کردیم که نه اینکه جای بالیدن نداشت که مملو از جهاتی نابخشدنی است. همچنین نکات اساسی «باورهای استوار» وی را دیدیم که عمیقاً مطلوب بنیادگرایان، و پوشالی پسند بود. حالا چرا این زیستن و سرودن بی اختیار باید به حساب «نبوغ» ش گذاشته شود؟

اینجا باید با یاسپرس همدارستان باشد و گفت همانگونه که نمی شود میوه را از درخت جدا پنداشت، شاعر و شعر او را نمی توانیم و نباید از هم جدا در نظر بگیریم. شعر آنگاه از ارزش بیشتر بهره ور می شود که شاعر مدعی تعهد و التزام، خود بدآنچه می گوید باور داشته و پیشتاز راهی باشد که دیگران، را به گام نهادن در آن فرا می خواند.

به به! به منکرش لعنت! نمی توان شاعری مرتجع، تسلیم طلب یا

است. صرفاً مرگی غیر طبیعی - در مورد عاصی مرگ با راکت - نمی تواند و نباید فرد را ناگهان به «قدیس» و بعد «نابغه» و «چه و چها» بدل سازد. و «هان و هان» خواننده نپندارد که در مقدمه‌ی «بزرگمرد نام آور» فقط همین نکته است و پس. نکته کم نیست اما اینجا مجال درنگ بر همه‌ی آنها نیست. تنها به یک حرف دیگر او توجه می‌کنیم که با آن آینه‌ای از خود و دلدادگانش را بدست می‌دهد:

«قاتلان او لابد از منطق فرانکو بهره جسته‌اند که در باب روشنفکران کشور خود گفته بود: یا می‌خریم و ساکت شان می‌سازیم، یا می‌کشیم و ساکتشان می‌سازیم. اما عاصی از یک سو خرقه آن فرقه را به دوش داشت که گوهر شرف خویش را در هیچ میزانی برای بیع و شری نمی‌گذازند» (۱)

«دست مریزاد» (۱۵) «بزرگمرد نام آور» ولی راکتی که جان عاصی را گرفت از آن راکت‌های کوری بود که خانیان با «قدوبالای خوشنما» حین سگ‌جنگی بر سر یکدیگر و بر سر مردم کابل می‌باریدند و عاصی هرگز هدف مشخص هیچیک از آنان نبود تا «ساکتش» سازند. او چه گفته بود که باید ساکت می‌شد؟؟ همه مقدمه‌های مجموعه‌هایش را با یک آیت عنوان می‌داد و به پایان می‌رساند: مناجاتش را دیدیم؛ برای محمد (ص) و علی (ع) کم نگفته؛ از خطبه خوانی سرتاپا ارتجاعی و مشمزنکننده روگردان نبود؛ کاکه و سرشار ایران رفت و به خون هزاران هزار جانباخته‌ی آزادی و دهها شاعر شهید آن دیار تف کرد؛ با مزدوران وطنی رژیم ایران به گفت و شنود نشست؛ از دیدن جنایات «برادرمسعود» در افشار کابل روی بر تافت و... (۱۶)

«بزرگمرد» محترم، چنین شاعری را فرانکوهای جهادی نه اینکه نمی‌خواهند «ساکت» شود بلکه طبق ضرورت او را با ناز و نوازش برای خود نگهدارند مخصوصاً که زحمت «اسلامی کردنش» را هم ندارند. اجازه هست بهر سیم که خودت، اکرم عثمان، رهنورد زریاب، رازق‌روین، ا. نگارگر، بیرنگ کوهدامنی، ناظمی و... طی هجده سال تمام چرا ساکت بودید؟ به دلیل آنکه خریده شده و «گوهر شرف» خویش را ارزان به «بیع و شری» گذاشته بودید؟؟ اگر بگویید خیر، پس آیا در پلچرخ‌ی یا قتلگاه دیگر به شهادت رسیده بودید؟؟ اگر باز جواب منفی باشد پس باید پذیرفت که اصلاً «ساکت سازی» شما مطرح نبود و ازینرو پوشالیان و جهادیان خاین هیچگاه در برخورد به شمایان «از منطق فرانکو بهره» نجسته و نمی‌جویند. آن جلادان خاین تنها در سروکار داشتن با مبارزان خواستار سرنوینی و طالبی خود بهره می‌جویند. درست است که از منطق بی‌نظیر جهادی و طالبی خود بهره می‌جویند. درست است «استاد»؟

آخر کربلایی موسوی و «بزرگمرد» جان، افسوس و صد افسوس که گپ‌زدن مفت است و آسان آنهم با مردمی که در دوزخ بنیادگرایان می‌سوزند و هنوز فرصت نیافته‌اند تا حساب روشنفکرانی «اسهالی» را برسد که از بازی و رقصیدنی زشت با کلمات تصنعی خود خسته نمی‌شوند.

و کلام آخر اینکه، اگر شما آقای دکتر عسکر موسوی از عوامل کارت‌دار و علنی حزب وحدت یعنی از «قوماندانان فرهنگی» و مقیم اروپا باشید، آنگاه از گفتگو با شما متأسفیم. چرا که ما با هیچکدام از تبهکاران خاین جهادی و بشمول مزدوران ایران سر «بحث» نداریم و غالباً افشای چاکران «فرهنگی» آن‌ها را هم کاری زاید می‌دانیم. **ما عمدتاً به پاره کردن ماسک آن دست پروردگان میهنفروشان پرچمی، خلقی، جهادی یا طالبی می‌پردازیم که زیر نام «شعر» و «ادب» و با شکل دادنه‌ای «مدرن» و حتی «دموکراسی طلب» به خود، مصمم اند بر مردم گرفتار طاعون سیاه بنیادگرایی و بر جنبش آزادیخواهانه‌ی ما، خنجر خیانت شان را فرو برند.** □

چون قهار عاصی دیگر زنده نیست و چون سینه زنان پس از مرگ او کاذب و متقلب و کاسبکار بنظر می‌خورد بناءً برخورد و ارزیابی مشخص شعرهای او را که در همان سطح کشور هم مقام ممتازی را احراز نمی‌کند، ضرور و اساسی نمی‌دانیم. به همین علت از چاپ نوشته‌ی همکار ما م. مرادی درباره دفتر های شعر وی صرف نظر شد.

یادداشت ها

۱- «دکتر موسوی در پانویس مقاله اش می‌گوید: «دوستانی گفتند که لطیف پدرام شاعر خوب ماقوماندانی نظامی شده است. والله اعلم»!

خیر آقای دکتر با «والله اعلم» گفتن خود را به‌کوچه حسن‌چپ و جهالت‌نزدید. «شاعر خوب» شما و همدستانش از همان زمانی که خود و قلم شان از سمت خدمت به خادبه سمت شغالان بنیادگر اچرخید، بر مرحله‌ی تیره تر و جدیدی از خیانت خود صحنه گذاشتند و نه بعد از اینکه «قوماندان نظامی» شده باشند. به گفته‌ی شاملو اگر «مسئولیت ناشناسی جراح یک تن را می‌کشد، مسئولیت ناشناسی هنرمند روشنفکر جامعه‌ی را». خیانت لطیف پدرام‌ها با «قوماندان» شدن دایره محدود تری می‌داشت تا قلمزنی برای باداران بنیادگرای شان.

پس از شرح «تاکسی وائی» و کچالوفروشی استادان پوهنتون کابل، دکتر موسوی می‌سراید: «ای وای وای تو بر این روزگار بد تبار»!

کربلایی محترم، اینقدر «نازک طبعی» و «شاعرانه» نویسی را در جیب تان بگذارید؛ «تو بر این روزگار بد تبار» یعنی چه؟ این را بنیادگرایان بد ذات هم به دهان می‌آرند. اگر دل تان پیش آن جلادان کثیف نباشد بگویید تو بر خیانتان بد تبار و جهادی از جنس سنی و شیعه و مزدوران ایرانی و غیر ایرانی بیمار ش!

و از طرف ما مخصوصاً تقویه پادوان روشنفکر آن سگان بیگانه!

۲- چرا «نیم بند»؟ بخاطر آنکه اول دزدان جور نیامده و صبغت‌اله مجددی را به ریاست برگزیدند که آدم آسان و ابن الوقتی بود و به دهل هرباندمی توانست بر قصد لیکن گروهش بنیادگر انبوه؟ یعنی باید یکدستی می‌بود و متشکل از مثلاً رسانی و مسعود و مزاری و محسنی و اکبری تا «مجاهدینی کامل» شود؟

۳- حجت محقق برای اثبات قهرمانی عاصی این بد است: «گرچه هر امر خوب و زشت زمان / نیست فارغ ز بوی استننا / لیک گند آنچنان فراوان بود / که بهوشید روی استننا»

۴- مجموعه «دیوان عاشقانه باغ»

جاسوسان حزب خودش و مینفروشان پرچمی اباۛ نورزید، پیش از آنکه در مسکو بمیرد دیگر برای مردم ایران زنده نبود.

۱۵- «بزرگمرد نام آور» همانطوری که شوق دارد بجای داکتر، «پزشک» بگوید، «دست مرزید» رابه آفرین و امثالش ترجیح می دهد زیر اگر وی «در سطح بالا یگانه» است، ایضا در سطح بالا باید نوآوری محیرالعقول نیز محسوب شود! شنیده ایم که «صاحبدل» خوش قریحه و خوش ذوق ماعلاقمند است تاماهای مسیحی رانیز فرانسوی تلفظ کند که دیگر فارسی گوی سره شود!!

به راستی که وقتی شاعر و شعر از مضمون سیاست مردمی تهی شد، برجایش چه ابتذال و سبکریهایی است که قد نمی کشد.

۱۶- بنابر آنچه شمردیم، قهار عاصی بدبختانه در عمل مرد «نه گفتن» نبود و پس به این شعرش هم صادق نبود که:

از توای دوزخ تنگ! / دره آتش و عشق و ایمان! / دوفر آورده انسانشدن آموخته ام / عشق تسلیم نکردن! / هنر نه گفتن!

آیا کربلایی مامالی دارد که عاصی در کجاوکی و در برابر کی، «نه» گفته است؟



● بحران شرق میانه

دنیای «صلح و آزادی» یا پر از کشمکش و بی عدالتی؟

● وقتی خدا مرده را می شرماند...

- یادداشتی بر ترهات نشریه گلبندنی «پیام زن مسلمان»

● سخنی با آقای برهان الدین ربانی

● باز هم سخنی با آقای برهان الدین ربانی

● خیرخواهی مردم افغانستان یا مشاطه گری رژیم ایران؟

- نگاهی به مقاله «گوشه هایی از زندگی پناهندگان و مهاجرین افغانستان در ایران» پژوهش آقای چنگیز پهلوان

اگر مایل به دریافت ضمائم فوق هستید برای ما بنویسید:

RAWA, P.O.BOX 374, QUETTA, PAKISTAN

۵- گفتیم که آقای موسوی در مقاله اش از این جمله پردازیهای تقلیدی و عموماً بی معنا و یا مذهبی زیاد دارد: «(شاعری که حساس نباشد) حتی اگر دیوان پشت دیوان چاپ کند و مثل لوله آفتابه شعر بگوید (... شاعر نیست و از شعور شریف و نجابت و روحانی انسانی بی بهره است.)»

والته «شعور شریف» همانست که ایشان و قهار عاصی را در هشت ثور به زدن «بانگ شاد یانه ی پیروزی» رهنمون می شد! «نجابت روحانی انسانی» نیز معلوم است: مثل شاعران خیابن بنیادگر ابا بد آیت و حدیث را در شعر راه داد تا مقبول رهبران خوشنمای جهادی قرار بگیری!

و اقصاً رژیم ایران و خانیان جهادی و طالبی کوراند که هر کس و ناکس را وزیر «ارشاد و فرهنگ و شریعت» خود می سازند ولی موجوداتی مثل داکتر موسوی را با اینهمه «شعور» و «نجابت روحانی» اش زیاد قیمت نمی دهند!

۶- نوعی موسیقی کلاسیک هندی که گویا قهار عاصی و دسته اش با خواندن آن غوغای جنگ ضد روسی و ضد مینفروشان را بباد فراموشی می سپردند.

۷- این جمله را داکتر موسوی از نشریه برادرانش آورده، «نامه خبری و وحدت»، نمابندگی حزب وحدت اسلامی افغانستان در اروپا، ۱۳۷۳، لندن.

۸- رجوع شود به «مسئله ملی و بد مستی های شونیستی و قوم پرستانه ی محلی» («پیام زن»، شماره ۴۰)

۹- پشت گپهای نصف دیگر روح شاعر یعنی فرهاد دریا در «سبا و ون» نمی گردیم. به «هنرمندی» نباید پرداخت که هنگامی که آزادی و هستی وطن ما بر باد رفته، رژیم پوشالی را بطور «هنرمندانه» انتقاد می کند: «عدم موجودیت یک سیستم آموزشی، بصورت قطع عدم موجودیت و سایل موسیقی، اتاق مشق نوازنده ها، کمکهای پولی، ستیزهای آزاد برای عرضه کارهای تازه ی هنرمندان، عدم موجودیت مغازه های فروش و سایل موسیقی (... در کشور ما یک عنوان کتاب یا رساله هم در باره موسیقی وجود ندارد. نه تجدید چاپ آثار قدیمی و نه رساله های نو، در حالیکه ده ها عنوان کتاب در موارد دیگر در مطابع کشور ما به چاپ می رسد و عرضه می شود، به استثنای موسیقی!»

۱۰- رجوع شود به مقاله «راه «سنگر متحد شاعران و نویسندگان خادی، سازشکار و خاین»»، «پیام زن» شماره ۴۰

۱۱- تاجا بیکه مادیده ایم، «بزرگمرد و اصف» در مقدمه و تنها ولی همیشه فرموده:

«هان میندار که شعر ما سرا پا چنین بوده است که...»

و در مقدمه «سال خون، سال شهادت» اینچنین شیرین نادامی دهند:

«هان و هان کو ته اندیشان نیندارند و نگوبند که...»

۱۲- آیا او زامانی مدعی نشده بود که «تلخی ها، زخمها و پیداهای شاعرش کرد؟»

۱۳- مقدمه «از آتش از بریشم»

۱۴- فاروق فارانی را که زامانی سروده بود:

چو پیشانگ بر خیزد اگر روزی ز خون دود / به تاجش قطره ای از خون من هم نقش خواهد برد / اگر از خاک من اردوی مردم بگذرد روزی / به پایشان غبارم چه بیتابانه خواهد سود.

دیدیم که وقتی عوض اردوی مردم، غبارش را زیر پای «نسیم های تازه» ریخت و به ذلت باور نکردنی انتشار ابتذال نامه هایی مثل «نوبهار»، «راه» و «قتفتک» داد مردم و فسادهایی از ینگونه گرفتار آمد، چگونه سرانجام بمشای شاعری خوار، مرتد و بازاری طرد شده و چنان به زمین خورد که دیگر بر نخاست.

سیاوش کسرائی با ایستادن در جبهه مبارزه ضد ستمشاهی، «آرش کمانگیر» مردم ایران بود اما زامانی که از حزب خاین توده نریده و در سطح شعری سراسری برای المپیک مسکو و «حزب دموکراتیک خلق افغانستان» سقوط کرد و حتی از ننگ رابط بودن بین

و دروغی دیگر از...

خیانانه‌ای که تا آخر شعر و شخصیتش را می‌شکست، به اندازه یک پشکل هم اهمیت نداشت و ندارد. آن جنگ و جدال ادبی سوای برخورد به تجاوز شوروی به افغانستان و جاسوس رژیم خمینی شدن حزب خاین توده را، به زبان مردم ما در چشمان خود و کسری در آید. اگر مانند یک افغان آگاه و با شرف شهامت می‌داشتید نباید سنگینی را ترسان و لرزان بر سایه کسری می‌دید بلکه باید ماهیت او را بر ملا می‌ساختید، باید از او می‌پرسیدید چگونه است که پس از خیانت‌های عظیم حزب توده باز هم با آن دارودسته رسوا است و چگونه است که از سرودن شعر برای کنگره ۲۷ حزب خاین و متجاوز شوروی و عق‌آورتر از آن حتی برای «حزب دموکراتیک خلق افغانستان» هم شرم نمی‌کند؟*

البته ما می‌دانیم شما چنان از دل و جان تابع سیاست میهن‌فروشان و خاد بودید که مطمئناً حتی در خلوت در خانه‌ی تان هم - که کسریایی چندین بار به آن سر زده بود - از آن حرف‌های «خطرناک» به او نزدیک. چرا؟ آیا از کسریایی می‌ترسیدید که فوری به خاد خبر بدهد؟ یا وجدان در گرو رفقای میهن‌فروش تان اجازه آن «فضولی»‌ها را به شما نمی‌داد؟ و در جریان همین «قهرمانی» بحث با کسریایی است که «نویسنده چیره دست وطن» چند دروغ دیگر می‌پراند.

اگر رهنورد وجدانی بیدار می‌داشت

و از این مقوله سفتهای دیگری هم گفتم که البته آن کارهای حزبی را هیچ خوش نیامد و می‌با نگاه‌های منکر به سویم می‌دیدند - به ویژه که کسریایی را به جای «رفیق»، «جناب» خطاب کرده بودم - انتظار داشتند که کسریایی پاسخ گویند و دندان شکنی به من بدهد، که برخلاف تصور ایشان - و برخلاف انتظار خودم هم - دیدم کسریایی مقدار بیشتری از آن لب‌فندهای نمکین و تا اندازه‌ی هم محبوبانه‌اش را تمویل داد و گفت: «شما درست می‌فرمایید...»

درست است که «کادرهای حزبی» در مقابل اربابی چون سیاوش کسریایی، خود را بیمقدارتر از سگ می‌دیدند اما به هیچ‌وجه نمی‌توان قبول کرد که آن سخنها، تان، «کادر»‌های خادی را «خوش» نیامده باشد. زمین قر کرده بود و آسمان تر و در آن جمع خاینان و تسلیم طلبان، شما نکاتی بدیهی را به زبان آورده بودید بدون آنکه مطلقاً هیچ جانبی از سیاست کسریایی و یا حزب خاینش یا مسکو و پوشالیان وطنی زیر سوال

رفته باشد، پس به چه دلیل «فرهنگیان» و «کادر»‌های شکنجه‌گر «هی با نگاه‌های منکر» شما را باید می‌خورد؟ واقعیت اینست که اگر شما کوچکترین غلطی کرده و ناله‌ای ولو گذرا و جانبی از ضمیر یک میهن‌پرست از حلقوم بیرون می‌نمودید، خادیان حاضر در تالار همان دم ضمن نواختن چند سیلی بروی تان، از گوش تان گرفته از مجلس اخراجتان کرده و «کارمند شایسته فرهنگ» را در توقیفگاهی می‌انداختند تا بعد تحقیقات صورت گیرد.

انتظار تان از کسریایی هم که احتمالاً «پاسخ گوینده و دندان شکنی» به شما خواهد داد، سخت اشتباه بود. بنظر می‌رسد آن انتظار بیشتر ناشی از ترس، احساس حقارت و بی‌اعتمادی نسبت به خود در مقابل یک بادار «فرهنگی» بود، تا چیز دیگر. تقریباً درست همان حالتی که مثلاً مقابل سلیمان لایق و میهن‌فروشان همدیاف وی به شما دست می‌داد که مبادا در برابر شان دچار خطایی لفظی شده و ملاً از «مقام» در اتحادیه یا «سباون» افتیده و مغضوب واقع گردید.

کسریایی و مهماندارانش هرگز از آن حرف‌های شما بدشان نمی‌آمد بلکه دهان شما را هم می‌بوسیدند، گو اینکه در آخر، کسریایی بجای قهر و بد خلقی، «از آن لب‌فندهای نمکین و تا اندازه‌ی هم محبوبانه‌اش» را تحویل شما داد. آن مرده حرف‌های پوک شما چاشنی آن گونه مجالس میهن‌فروشان به شمار می‌رفت. کسریایی و مهمانداران خاینش از آن وحشت داشتند که اگر در مجلس ناگهان فرد شرافتمندی پیدا شود و به سیاست پرخانت او و حزبش و سگان بومی مسکو اشاره نماید، چه خاک بر سر کنند. بلی آقای رهنورد، اگر آن فرد شرافتمند، شما می‌بودید یا و اصف باختری، اکرم عثمان، بیرنگ کوهدامنی، دا کترجاوید و غیره یاران «بی‌کارت» رژیم دست نشانده، قضاوت در مورد شما فرق می‌کرد و جای تان در کنار میهن‌فروشان و بنیادگرایان خاین، در تف دانی تاریخ نمی‌بود.

دلیل دیگر چشم کشیدن و «نگاه‌های منکر» مخدومان تان را که استفاده از کلمه «جناب» بجای «رفیق» در خطاب به کسریایی ذکر نموده اید، از آن «دلیل»‌های پر کاهی، تصنعی و مسخره است که احدی آن را جدی نخواهد گرفت. اول اینکه گفتن و نگفتن «رفیق» چه جرأت می‌خواست؟ شما اگر هزار بار هم کسریایی را «رفیق» خطاب می‌کردید ولی مثل یک وطن‌پرست در برابر او زیان می‌گشودید، شاید می‌توانست اهمیتی داشته باشد. ولی حال که در آن مجلس او را با کلمه «جناب» مخاطب قرار داده اید لیکن لرزیده اید که حرفی آزادخواهانه به زبان آرید، این هیچ تاجی ولو آهنی هم بر سر فارغ از سودای مردم شما، تلقی

بعد هم پیش خاد و یا مستقیماً سفارت شوروی رفته و کار تان را یکسره می‌کرد؟ اگر تایید نمایید، پس باید او را به عنوان جاسوس خطرناک روسها و پوشالیان افشاء می‌ساختید. اگر بگویید نه، آنگاه باید بپذیرید که ذهنیت و شخصیت شما - با وصف نداشتن کارت - با ذهنیت و شخصیت میهن‌فروشان تفاوتی نداشت؛ شما همانقدر شرافت و حیثیت داشتید که آن جاسوسان جنایتکار.

کسرایی در کابل چه می‌کرد؟

این سوال را باید نویسنده جواب بدهد. لیکن او بکلی اظهار بی‌اطلاعی می‌کند:

نمی‌فهمیدم برای چه کاری به کابل آمده است و کجا زنده گی میکند. خودش در این مورد چیزی نمی‌گفت. از آن اعضای حزب هم که همراهش می‌بودند، چیزی نمی‌پرسیدم، چون که یقین داشتم چیز مهمی نمی‌دانند. ولی اگر می‌پرسیدم، حتماً چنان نشان می‌دادند که می‌دانند، اما صلاح تعیینند چیزی بگویند. که این خودش آدم را حسابی عصبانی می‌ساخت. گزشته از این، آن روزها از چپ‌های ایران در کابل زیاد بودند. و پسانترها، همان طور که بی‌شیر و ناگهانی آمده بود، بی‌شیر و ناگهانی هم کابل را ترک گفت و رفت و ندانستم به کجا رفت.

نتیجه اینکه ۱) سیاوش کسرایی آدم «بسیار مهمی» برای پوشالیان بود. ۲) اینکه «کارمند شایسته فرهنگ» با حمل چندین نشان و مدال روسها و سگان شان در گردنش، از کار و حتی جای زندگی او بویی نمی‌برد و همراهان حزبی نیز «چیز مهمی» درین باب نمی‌دانستند، پس آن سالها، کسرایی به حیث مهره اصلی‌ای در دست مسکو در کدام بازی‌ای از این ابرقدرت در منطقه به کار گرفته شده بود. ۳) خود کسرایی هم با آنکه چند بار به خانه «کارمند شایسته»، رئیس اتحادیه نویسندگان» و «مدیر مسئول سپاوون» آنهم «غالباً سر زده و بی‌خبر» رفت و آمد داشت، از «کار» و «جای زندگی» در کابل به او (ره‌نورد) چیزی نمی‌گفت: چرا؟ مگر غیر از این می‌توان حدس زد که شاعر بدبخت به ذلت تقبل وظیفه‌ای جاسوسی بین یک‌ابر قدرت و سگهای ایرانی و

شده نمی‌تواند. دوم اینکه «کادر»های فرهنگی و غیر فرهنگی حزب می‌فهمیدند که شما نه آنقدر بی‌ادب هستید و نه بی‌سواد که برای بادر کسرایی خطاب نامناسبی کنید و «جناب» نامیدن، خوب یا زشت، عادت شما بوده* و برای آنان هیچ اهمیتی نداشت که حتی رهبر تان نجیب‌اله را هم «جناب نجیب» بخوانید، اما مهم این بود که بنده‌اش باشید و آنقدر عزت نفس نداشته باشید که دریافت جایزه‌ها و نشانها از دست هرزه‌ی او و یا صاحبان روسیخ را پیشرفتی و مرگ بیندازید. در فرصت‌های دیگری هم از وجدان خفته‌ی نویسنده «چیره دست» ما ندایی هر چند آرام و زیرگوشی برنخاسته است:

آن روز هم کسرایی سفرانی کوتاهی ایراد کرد. او از یک رهگذر معفل را ستود و گفت لازم است آدم‌های شایسته تبجیل و تبجیل شوند. اما از رهگذر دیگری انتقاد کرد و گفت که حاضران این معفل همه دکتتر زیار را می‌شناسند و دکتتر زیار هم حاضران را می‌شناسد. بهتر می‌بود اگر مردم به این معفل راه می‌یافتند یا این معفل را در میان مردم بگزار میشد تا آنان دکتتر زیار را بشناسند و از کارها و اندیشه‌هایش آگاهی یابند.

اگر عنان اراده و تفکر نویسنده‌ی ما در اختیار پوشالیان قرار نمی‌داشت، باید به شاعری که نمی‌فهمید یا تجاهل می‌نمود و به خود اجازه آن درفشانی‌ها را می‌داد حالی می‌کرد که اگر «مردم» به آن محفل میهن‌فروشان راه داده می‌شدند یا محفل در میان آنان برگزار می‌شد، آنگاه، محفل و محفل داران و مهمانان و منجمله سیاوش کسرایی و هر توده‌ای و اکثریتی خاین دیگر و تمامی «فرهنگیان» پیر و جوان در آتش خشم و گلوله‌ی مردم قیام کرده‌ی ما می‌سوختند و آقای داکتر بحار احمد زیار نیز شادی جشن پنجاهمین سالگرد تولدش را باخود به گور می‌برد. «کارمند صاحب شایسته فرهنگ»، چرا با کسرایی در مورد آن توهم احمقانه‌اش گپ نزدید؟ چرا به او نگفتید که روشنفکران وطن‌پرست و آزادخواه ماکه او را بخاطر «آرش کمانگیر» و سایر شعرهای خویش دوست می‌داشتند، پس از آن که به سخنگوی حزب خاین توده بدل می‌شود و مرداری را به جایی می‌رساند که وظیفه دلالت بین کابل، حزب توده، چریک‌های اکثریت و مسکو را هم به عهده می‌گیرد، به او در حد سلیمان لایق و اسداله حبیب و کاوون طوفانی و سایر میهن‌فروشان شاعر، ارزش قایل اند و نه بیش؟

اینگونه حقایق را به رخ شاعر حزب توده نکشیدید، چون مطمئن بودید که دیگر از آن «لبخندهای نمکین و تا اندازه‌ی هم محجوبانه» تحویل تان نداده بلکه بر عکس اولاً شما را زیر مشت و لگد می‌گرفت و

* «کارمند شایسته فرهنگ» فراموش می‌کند که در نامه‌اش به مجله «کلک» می‌نویسد: «دانشمندگرانی، جناب علی‌دهباشی، السلام علیکم! و در خانه‌اش که با کسرایی تنهاست به او می‌گوید: «جناب کسرایی، ما اتفاق غذاخوری نداریم و...! آیساده‌رو مورد قصد ایشان به قول داکتر جاوید «مقاومت درون مرزی» بوده است؟

افغانیش نیز گردن نهاده است؟

جا داشت آقای رهنورد که شما را این واقعیت‌های نفرتبار و غم‌انگیز، این که چگونه سراینده «آرش کمانگیر» به حرف‌های صادق نمانده و خود تیری در کمان امپریالیزم شوروی شده و گرده‌ی مردم ایران و افغانستان را نشانه رفته، این که چگونه شاعری نامدار به سرخی و سفیده‌زدن به روی کثیف‌ترین میهن‌فروشان پوشالی در جهان همت گماشته، «حسابی عصبانی» می‌ساخت؛ این که کسرایی پس از انجام مأموریت ننگینش، باز هم به شما بهایی قایل نشده و ندانستید که از کابل کی و کجا رفت، باید شما را «حسابی عصبانی» می‌ساخت و نه ادا و اطوار آن سگان کوچک خادی که شاعر زیون را همراهی می‌کردند. راستی آیا شما از آن گونه عشو‌ها و سبکسری‌های میهن‌فروشان واقعاً «حسابی عصبانی» می‌شدید؟ فکر نمی‌کنیم. زیرا شما عمری را در جلف‌ترین مجمع اراذل «فرهنگی» دست نشاندگان یعنی اتحادیه نویسندگان تیر کرده بودید و یقیناً فرومایگی‌های یاد شده اگر شما را مزه نمیداد لاقلاً نسبت به آنها معافیت پیدا نموده بودید و گر نه آنقدر محشور بودن با عبدالله نایی‌ها، لطیف‌پدرام‌ها، لیل‌کاوایی‌ها، اسدالله حبیب‌ها، عنایت‌پروهان‌ها، صدیق‌کاوون طوفانی‌ها، واحدنستوها و غیره پلیس شاعران و شکنجه‌گر شاعران، کار هرکس نیست.

قابل توجه آن دوستان کسرایی که خیانت‌پیشه نیستند!

نویسنده «چیره دست» در جریان گلگشت پرمباهاتش در مسکو در سال ۱۳۶۶ به معیت دو «فرهنگی» دیگر روس‌ها و رژیم دست‌نشانده (صدیق‌کاوون طوفانی و دکتر اکرم عثمان)، برای بار ثانی به دیدار کسرایی مشرف می‌شود که البته با همان «لبخندهای نمکین و تا اندازه‌ی محجوبانه‌اش» مواجه می‌گردد و از صحبت‌های سه جمله به یاد ماندنی را نقل می‌کند:

در آن شب، کسرایی را تا اندازه‌ی سرفورده و مأیوس یافتیم. از آن نشاط و دل‌نرزدگی کابل اثر چندانی در او ندریم. میگفت: «این جا همه چیز دگرگون شده. من خودم شنیدم که گرباف به ریگان، رئیس جمهور امریکا، می‌گفت "تَوْرِیش ریگان" یعنی رفیق ریگان... خوب، که چی!»

آیا درک کسرایی بیچاره از جامعه خیانت زده و رو به‌زوال اتحاد شوروی و رهبران مافیایی‌اش در همین سطح بود و واقعاً تازه فهمیده بود که در آن «همه چیز دگرگون شده»؟ آیا اگر گورباچف به ریگان «تَوْرِیش» نمی‌گفت، شاعر وابسته به حزبی خاین، آن جامعه را

«دگرگون شده» نمی‌یافت؟

کاش «کارمند شایسته» در آن لحظه به یاد وطن اشغال شده‌اش می‌افتاد و از کسرایی درباره تمایل مسکو به بیرون کشیدن تجاوزکارانش از افغانستان می‌پرسید تا چه جوابی می‌داد. کسرایی حتماً سروصدای «انتقاد» در داخل شوروی از لشکرکشی به افغانستان و خروج از آن را، یکی دیگر از بارزترین نشانه‌های «دگرگونی» و فساد قبله آمال‌ش می‌خواند!

جمله دوم:

این سخن کسرایی هم خوب به یاد مانده است که گفت: «به شما توصیه میکنم که تاریخ تان را مرور مجدد کنید. ما هم باید تاریخ مان را مرور مجدد بکنیم. همه چیز را باید از نو بررسی کرد. آری، همه چیز را و از نو»

باز افسوس که در آن جا کدام ایرانی یا افغان آگاه و باشرافی وجود نداشت که بگوید: آقای کسرایی، بجای تاریخ بهتر است خود تان را «مرور مجدد» کنید که چه شد که از اوج یک شاعر مردمی بودن به حقیض سخنگوی حزب خاین توده و عامل شوروی شدن سقوط کردید و از آن ورطه هم به لجن همکاری با فاشیستی‌ترین رژیم بنیادگرای جهان فرو رفتید. شما حق ندارید به کسی «توصیه» بفرمایید؛ مناسب‌ترین توصیه هم به خود و حزب تان اینست که صریح و ساده بخواهید از خیانت دست بردارند. به دوستان افغان تان نیز ارزنده ترین نصیحت و وصیت اینست که آنان را از ادامه میهن‌فروشی و خیانت زیر نام «ادبیات و هنر» برحذر داشته و با توجه به تجربه و سرنوشت سیاه و رقتبار خود، آنان را به هر چیزی که باور داشتند قسم می‌دادید که اگر حکومت پوشالی شان سرنگون شود و احیاناً بنیادگرایان روی صحنه بیایند، برای دومین بار خود را بفروشد و آنها هم به آن جنایتکاران پلید. آری «همه چیزها را باید از نو بررسی کرد» اما در محراق این «بررسی» مطلقاً باید این مسئله قرار داشته باشد که بعضی‌ها چگونه اول مبارز و عدالتجو می‌باشند ولی در نیمه راه به خیانت گراییده و به تمامی آرمانهای آزادیخواهانه و انسانی شان پشت کرده و درین نقطه هم متوقف نمانده به تبانی با بنیادگرایان پلشت و تبهکار می‌پردازند.

به راستی افسوس که کسرایی از هیچ زن و مرد وطن‌دوست و نجیب افغان، حرف لازم را نشنیده از جهان رفت.

و وجیزه سومی در حقیقت مهر باطله‌ی نکبت انگیزیت که سیاوش کسرایی بر خود زده است و شاید تاکنون جز دوستان میهن‌فروش افغانش، کسان دیگری از آن آگاه نباشند.

یکی دو بار متوجه شدم که وقتی از ایران صحبت میکرد، بغض ضعیفی در گلویش میپیچید و او میکوشید آن

را پنهان کړد. و سر انهام هم پاک و پوست کنده گفتم:
«من فقط آرزوی روزی را دارم که امام عفو عمومی
اعلان بکند و من برگردم به آن جا، به ایران!»

آه، چه تباهی و حقارتی! شاعری که زمانی گفته بود «سگ رامی
شده ایم، گرگ هاری باید»، اینک بجای «گرگ هار» شدن، در سطح
دوون ترین «فرهنگیان» تسلیم طلب وطنی ما، «سگ رام» شده و در پای
«امام» چونگس می زند!

طبیعتاً برای «کارمند شایسته» که هیچگاهی در زندگی، حتی در
لفظ هم که شده لاف «گرگ هار» شدن را نزده و همیشه ازین که
نمکخوار مرتجعان و پوشالیان بوده شکر خدا را بجا آورده، آن
استغاثه‌ی ذلیلانه‌ی کسراییی مسئله‌ای نبوده بلکه بر عکس در دلش
نشسته است:

من قبلی مناسفم که در آن هنگام غصه بزرگ او را
درک نکردم، و هالا که خود به درد او گرفتار شده ام -
در غربت - میدانم که او چه می‌کشد. هر چند غصه و رنج
او یک سر دیگر هم داشت: او به چشم سر میرد که کلاغ
آرمانهای دیرینه اش - دژ سوسیالیزم - آرام آرام فرو
میریزد و از هم میپاشد.

دروغ نگویند آقای رهنورد. کسی غصه دار و بیمار
وطنش می‌شود که قبل از همه، آن را رها از اسارت
خون‌آلود فاشییزم مذهبی بخواهد. در غیر آن برای
کسراییی و کسراییی‌ها که
چشم براه «اعلان عفو
عمومی» از سوی «امام»
باشند، «غصه بزرگ»
بی‌معنی است، زیرا اگر رحمت
«عفو عمومی امام» از آنان دریغ
گردد، بخوبی بلدند که چگونه با توبه
نامه‌ای از نوع «معراج مؤمن» استاد
نرشیر، خود را به پای رژیم افگند تا
نهایتاً «شادی بزرگ» را جاگزین
«غصه بزرگ» سازند. مگر کسراییی و

همفکران در اینگونه جامه بدل کردنها، از جاسوس «شاعران» وطنی
نظیر ناصر طهوری، ضیافت، لطیف پدرام، اسداله حبیب و... دست
کمی داشتند که بتوانند بدون تحمل رنج انتظار «عفو عمومی امام عزیز»
چرخشی زده و از کاسه‌لیسی روسها به مردار خواری فاشیست‌های
بنیادگرا رویاورند؟
ازینها گذشته معلوم نیست کسراییی چه مشکل جدی با رژیم امامش

داشت که با فرار از ایران مجبور به تحمل «غصه بزرگ» شود؟ مگر حزب
خاینش به پادویی مزد جمهوری اسلامی بدل نشده بود؟ اگر آن جاسوس
پیشگان «شاعر مشرب» قبل‌الذکر وطنی، برای خاینان جهادی «نامطلب»
تلقی می‌شدند، می‌توان گفت که کسراییی هم برای «امام» و دولتش چندان
عنصر «مطلب» به شمار نمی‌رفت!

شما «کارمند شایسته فرهنگ» وطن هم خدا نکند که به «درد او
گرفتار» شده باشید. شما و هم‌نفسان که برخی از نمایندگان آنان
را در «پیام‌زن» افشا نموده ایم - خود را به هزار شوق
با پشتوانه‌ی «کارمند عالی مقام دولت سابق افغانستان» با صدها چال
بازی به اروپا و امریکا و استرالیا رسانیده و از آنجاها هم
با بیشرمی خائنه‌ای به تبهکاران بنیادگرا صلوات فرستاده، در برابر
آنان ضجه وزاری می‌کنید، «برادران» را به صلح و آشتی فرا می‌خوانید
تایکدست و نیرومندتر خنجر بیداد و بی‌ناموسی شان را تا استخوان
مردم فرو برند و حتی روسپی‌وارتر از انگارگر و هر روسپی سیاسی
دیگری از دهان نبی‌مصدق علیه زنان ستم‌دیده میهن ما فریاد
می‌زنید. * و آنوقت از «درد غربت» کاذبانه ناله سر می‌دهید! آقای
«کارمند شایسته»، شما و امثال تان چرا «افغانستان اسلامی» شده را
ترک گفتید؟ آخر شما که از تبسم مقابل بنیادگرایان از جنس جهادی و
طالبی و شیعه و سنی‌اش، خود را خسته و مانده ساختید، چرا «برادران» را
در جهادشان تنها می‌گذارید؟ البته آنان به جیره خواران قلمزن یا
«دیپلمات» و مبلغ در کشورهای غربی نیاز دارند اما بهر حال شاید
خدمتگذاری زیر ویش آنان لذت دیگری داشته باشد، این را از هم‌رمز
تان لطیف پدرام پرسید.

راجع به «سرديگر» آن «غصه و رنج» کسراییی باید گفت، درست است
که او شاهد انفجار قبله آمالش بود،
ولی آقای رهنورد خود شما
چطور؟ مگر سقوط رژیم
می‌فروش که ۱۵ سال سایه‌ی آن را
غنیمت دانستید و در مقابل این
اطاعت و تسلیم به نشانها و
انعام‌ها و مخصوصاً لقب پرشوک
و شان «کارمند شایسته فرهنگ» نایل
شدید، «سرديگر» «درد غربت» شما
را نیز تشکیل نمی‌دهد؟ مگر شما با
کسراییی‌ها، لطیف‌ناظمی‌ها،

عبداله شادان‌ها، ظاهرطین‌ها، لطیف پدرام‌ها، اکرم عثمان‌ها،
فریدمزدک‌ها و... از یک سرشت نیستید؟ مگر شما به «نشانهای

آه، چه تباهی و حقارتی! شاعری که
زمانی گفته بود «سگ رامی شده ایم، گرگ
هاری باید»، اینک بجای «گرگ هار» شدن، در
سطح دوون ترین «فرهنگیان» تسلیم طلب
وطنی ما، «سگ رام» شده و در پای
«امام» چونگس می زند!

*نبی‌مصدق پس از زیارت امیرالمومنین اش گفت: «ممکن یک تعداد
زنان که فاحشه هستند یا در "خدا" گامی کردند متاثر باشند لیکن دیگر تمام زنان
افغانستان خوشحال اند.» «پیام‌زن» شماره ۴۶

سنگینی نشانها و مدالها و کیسه‌های پول نقد اعطایی روسها و چاکران به گردنش، سرش نزد مردم خم است.

حالا ببینیم پس از دومین دیدار با صاحب «لبخندهای نمکین و تا اندازہ‌یی هم‌محبوبانه و چشمانی که برق می‌زند» چه چیزی را بازگو می‌کند:

این بار کسرابی را بسیار شکسته یافتم. شاید من هم در نظر او شکسته آمده بودم. جسماً و روحاً شکسته شده بود. اصلاً آدمی در یک مرحله زنده گی زود شکسته می‌شود. به قهوه‌من اگر غصه و درد هم بفورم. او بیمار بود. مثل این که بیماریش جری هم بود. خوب میدید که دیگر از آن کاخ آرمانهایش، از دژ استوار سوسیالیزم، چیزی باقی نمانده است. این کاخ بنافاک برابر شده بود و تند باد تاریخ گردو خاکش را با خود میبرد. هیئات ... چه رنجی!



«من فقط آزادی روزی را دارم که امام عفو عمومی اعلان بکند»

افتخار» بیشتری نسبت به بسیاری از آنان نرسیده بودید که حالا به «درد» مضاعفی گرفتار نباشید؟

«دژ سوسیالیزم» کسرابی و دژ پوشالی رهنورد زریاب

نویسنده «چیره دست» پیوسته تقلا می‌ورزد با ادعای «بی‌کارت» بودن «معصومیت»ش را به اثبات برساند، اما از یاد می‌برد که هیچگاه دستش را از دامن حزبی‌های «کارت دار» رها نمی‌کند، در ایام مشتعش تفرج در شوروی و ملاقات‌ها با اربابان تجاوز کار روسی، او رکابدار میهن‌روشنایی مثل کاوون طوفانی است و در ایامی که به مجرد انفلاق رژیم پوشالی به مسکو پناه می‌برد، باز هم نمی‌تواند از یاران میهن‌روشن مثل بارق شفیع دل بکند.*

زمستان سال ۱۳۷۲ فرا رسید. در آن زمستان، من باز هم در مسکو بودم. روزی شاعر معروف ما، بارق شفیع - و هم‌دستان کسرابی در اندیشه و ایدئولوژی - از کسرابی یادی کرد و گفت که او هنوز در مسکو است. شماره تلفونش را گرفته‌ام و شب بوش تلفون زد.*

مقصود اصلی جمله‌ی بالا خطاب کراحت انگیز و در عین‌حال کودکانه‌ی نویسنده «هوشیار» و «موقع شناس» ما به بنیادگرایان بومی و ایرانی است، یعنی که وی با کسرابی توده‌ای و بارق پرچمی هم‌ایدئولوژی نیست!! یعنی «حلال» ثابت کردنش به دژخیمان اسلامی که فکر می‌کند او را «حرام» می‌شمارند!!

مردم ایران در عکس‌العمل به یکجنین حقه‌بازیهای کهنه می‌گویند: «خر خودت هستی»!

باری، ما بیشتر به مسئله نمی‌پردازیم چرا که در شماره ۴۵ «پیام زن» به حد کافی روی آن گپ زده و «کارمند شایسته» را توجه داده ایم که وقتی شوق به این گونه‌هاشاکردن‌ها به کله‌اش می‌زند باید یادش نرود که در اثر

این حدیث نفس خودتان است آقای رهنورد. همه برپاد رفتگی را صرف از آن کسرابی ندانید به اضافه اینکه او بیمار هم بود. اگر تن و جان او زیر آوار یک «دژ» می‌شکست، ایمان شما با پف شدن «دژ استوار سوسیالیزم» و «دژ نا استوار میهن‌روشان» هردو، کوچ کرده و خود را مانند کلیه «فرهنگیان» مماشات گر و تسلیم طلب اتحادیه‌ی ننگین نویسندگان تان در برهوت خوفناک ناامیدی، بی سرپرستی، بی مقامی و بی‌مردمی احساس کردید. بلی «آدمی در یک مرحله زنده گی زود شکسته می‌شود» و اگر دارای اندک غیرت باشد خودکشی می‌کند وقتی ناگهان دریابد دیگر دولت و رهبرانی نمانده که بر سرش دست نوازش کشیده نشان و مدال بر سینه‌اش سنباق کنند؛ به لقب آکادمیسین، محقق یا «کارمند شایسته فرهنگ» مفتخرش سازند؛ رئیس فلان اتحادیه و بهمان نشریه خود مقررش دارند؛ کتابهایش را چاپ کنند، برای عشق و مستی به خارج بفرستندش و...

«هیئات ... چه رنجی!»

واقعاً ازین رنج هیچ انسانی زنده بر آمده نمی‌تواند مگر آنکه تا اندازه‌ای از شرف و اعتماد بخود برخوردار باشد و با طلب‌پوزش از مردم بدون اما و اگرهای حرامزاده‌وار و روشنفکرانه، به مبارزه‌ی قاطع و تابه آخر علیه خائنان بنیادگرا و مالکان خوارجی‌شان بپیوندد، یا آنکه به مرحله‌ی نوینی از فرومایگی و غداریش یعنی عرضه کردن خود به بنیادگرایان چشم دوخته باشد.

* - این گوشه‌های کوچک حقایق احتمالاً از سربسی توجهی «نویسنده چیره دست» به روی کاغذ آمده و نه گوروگردش که در همان مسکو چند بار به عیادت، ببرک کارمل رفته و چند بار شبها در مجالست با وطن‌فروشان خردوکلان دیگر روز کرده است.

«کمونیستها دروغگو هستند» یا نوکران «فرهنگی» میهن فروشان؟

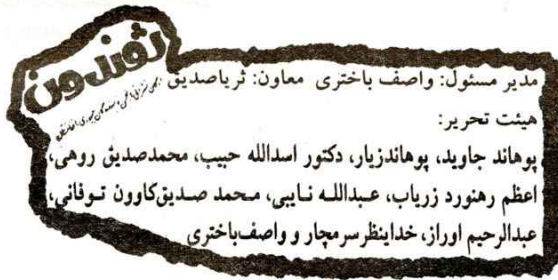
آن شب - و نمیدانم چرا با کستافی تمام به او گفتم
که کمونیستها دروغگو هستند و من هرگز جوی از صداقت
در آنان ندیده ام.

شمارا به چوکی ریاست هم نشاندند؟ آیا چوکی کدام وزارت را وعده داده بودند و به آن وفا نکردند؟ آیا روسها قول داده بودند مبلغ کلانی را برای تان می پردازند یا مستقیماً شما را به مقامی در کابل نصب می کنند ولی بعد بدقولی کردند؟ اگر هیچکدام اینها نه پس میهن فروشان و صاحبان را با مثالهای از دروغ و عدم صداقت شان و برخورد خود تان با آنان را معرفی و توضیح نمی فرمایید؟

نه. هرگز. هرچه عمیق تر بنگریم، بیشتر متقاعد می شوم که شما ولو هم «حسابی عصبانی» شده باشید، با آن «گستاخی» مقابل کسری حرف نزده اید. پس دلیل این دروغ نویسی چیست؟ دلیل و در واقع ضرورتش همان نکته ای است که بیشتر به آن اشاره رفت. شما همانند سایر «فرهنگیان» سازش پیشه و مشاطه گر باندهای بنیادگرا و مالکان، در این «مرحله ی نوین» خود فروختگی، در عصر ایمان آوری روشنفکران ایمان باخته به «نظم نوین جهانی»، خود را ملزم به ارائه هر نوع دروغ و تحریف و تظاهر و ابستدال می دانید: شما

پرچمی ها، خلقی ها، حزب توده ای ها و اربابان روسی شان را میهن فروش، جاسوس، خاین و تجاوزکار نه بلکه «کمونیست» می نامید و از «امام» یاد می کنید (که بلافاصله تایید فتوای «امام» در مورد قتل سلمان رشدی توسط همتای تان قهار عاصی را در ذهن آدم تداعی می کند) و هم به ماهنامه ای «امامی» مثل «کلک» می نویسید* تا اولاً طبق اصول «نظم نوین جهانی» خود را از کلنتن و یلتسین هم «ضد کمونیست تر» به نمایش بگذارید و نیز برای همه باندهای بنیادگرا چه از جنس شیعه و چه سنی و چه جیره خوار ایرانی، پاكستانی، عربستانی یا امریکاییش، خود را «کارآمد» نشان دهید که تا دیر نشده بشتابند و جهت مخصوصاً ارتقای عظیمر فرهنگ جهادی و طالبی از فیض وجود یک «کارمند شایسته فرهنگ» بهره مند گردند!

آیا آنچه را گفتیم قبول خواهید کرد؟ بهر حال این زیاد مهم نیست چون قبول آنها شما را به اعتقاد بی رحمانه از شخصیت و کارنامه ی آلوده ی تان در ۱۵ سال گذشته نخواهد کشاند که یگانه اقدام شرافتمند از



آقای رهنورد، اگر شما و همدیگان تا آخر عمر، از این هم حقه بازانه تر، و قبحانه تر، دار بازانه تر و مداری گرانه تر بگوئید تاریخ متغفن و داغدار خدمت خفتبار تان به میهن فروشان را کتمان و توجیه نمائید، سند بالا و امثالش تمام رسته های شما را پنبه می کنند.

نه «کارمند شایسته»، این را دیگر با هیچ قسم و قرآن تان نمی توان قبول کرد که شما اینقدر بی نزاکت، بی ادب، ناسپاس، نمک خوار و نمکدان شکن و بالاخره اینقدر بوغمه و بی ربط پورته کن باشید که به سیواش کسریایی بگوئید «کمونیستها دروغگو هستند و جوی از صداقت در آنان» ندیده اید. آخر چرا اینچنین بسی تربیتی و بی حیایی؟ خود هم اعتراف می کنید که «نمی دانم چرا». اگر همه «کمونیست ها دروغگو» هستند، از همین بیچاره کسریایی که گویا از نظر «تیزبین»

و «دقیق» شما حتماً شش قاطه «کمونیست» بود در طی چندین سال آشنایی چه دروغی و چه عدم صداقتی دیده بودید؟ اگر راست می گوئید چرا مهربانی ننموده و افشا نساخید که پشت آنهمه «لبخندهای نمکین و تا اندازه یی محبوبانه و چشمهایی که می درخشیدند» دروغگویی پنهان است که حتی «جوی صداقت» ندارد؟ باز چطور است که شما آقای دروغگو شناس و صداقت سنج، پشت این زبده «کمونیست» های دروغگو و فاقد جوی صداقت (لااقل کسریایی و بارق شفیمی) را در مسکو هم ایلا نکرده از دروغها و قفدان صداقت شان به وجد آمدید؟ نه، نه «کارمند شایسته» محترم، تصور نمی کنیم آن گستاخی را در برابر شاعر «کمونیست» مرتکب شده باشید زیرا که مطمئنیم در جواب سیلی سختی بروی شما حواله کرده و می پرسید «از دیگران تیر، من کسریایی چه دروغی به تو آدم احمق و مفتری گفته و چه عدم صداقتی به خرج داده ام که اینطور بی مورد دشنام می دهی؟»

«کارمند شایسته»، حالا کسریایی نیست و بین خود هستیم، از کی به اینسو و چگونه به «دروغگو» و «ناصداق» بودن «کمونیست ها» یعنی عمدتاً همان مخدومان و دوستان میهن فروشان پرچمی و خلقی تان و مالکان کرملین نشین شان، پی بردید؟ آخر آنان که شما را از پلچرخی کشیده، اشکهای تان را پاک نموده، ناز تان داده و تا وقت زوال شان شما را همچون گل گلاب در حضانت خود گرفته، هرچه لقب و نشان و جایزه مخصوص نوکران خود در سطح شما را داشتند ارزانی تان کردند و

* البته چشم داشت شما از رژیم امام سابقه طولانی تری دارد و در «سباوون» شعر «امام» را نیز منظور فرموده بودید.

مبارک است آقای رهنورد زریاب و چه بسا تعدادی دیگر از نویسندگان و شاعران که نشانی از عزت نفس و آزادی دوستی در آنان موجود باشد، به شما تأسی جویند.

و اگر این توان را در خود نمی‌بینید، پس تراژدی مردی را پردازید که وقتی اژدرهای سرخپوش به سرزمینش تجاوز کرد او به آن خوشامد گفت و بعد که گم شدند و مولودات را قايم مقام تعیین کردند، اوسینه چاکتر از قبل خود را خاک پای آن طفیلی‌ها ساخت، و سرانجام که سرزمین جهانی شده‌اش زیر پای اژدرهای سبز پوش خرد و خمیر شد، او هم بی‌محایا لیخند زد و تملق گفت و بیرق سبز و سفید در دست گرفت. لیکن حین این آخرین رقصیدنش به ساز خون آشامان سبز قبا که خود را بشدت نفرین شده و مطرود مردم ناکام و نزارش دید، از فرط عذاب و جدان و احساس تنهایی، اول ورقه «کارمند شایسته فرهنگ» و مدال‌ها و نشانهای یادگاری را به امواج رود سن سپرد و سپس از بالاترین نقطه‌ی برج ایفل خود را به پایین افکند! و در وصیت نامه‌ای که از جیش پیدا شد نوشته بود:

«فرهنگیان عزیز اتحادیه نویسندگان جمهوری دموکراتیک افغانستان و اتحادیه اسلامی نویسندگان جمهوری اسلامی افغانستان! ما و شما به یک اندازه در خدمت وطن‌روشان و جلادان مختلف بوده ایم. اگر پس از اینهمه خیانتکاری، هنوز هم عرضی رد و طرد گذشته را ندارید، به عنوان پیشکسوت تان به شما توصیه می‌کنم که انتحار را به مرگ زیر سیل نف و لعنت مردم ترجیح دهید که حسابی شرم آگین و شکنجه‌اش هزاربار بیشتر است!» □

سوی شما و امثال شما به حساب خواهد رفت، مهم این است که «حسابی عصبانی» نشوید بلکه بکوشید ثابت نمایید که اگر چه «کارت» نداشته‌اید ولی بحمدالله شرافت داشتید و بناءً هیچگاه در خدمت اشغالگران و میهن‌فروشان نبوده‌اید؛ که فرهنگ و سیاست به هم ارتباطی ندارند و اشغالگران و پوشالیان در «صف مخصوص» «فرهنگیان» عضو اتحادیه غرور برانگیز نویسندگان و هیئت‌های تحریر پاره‌ای از نشریات زیر نظارت دستگیر پنجشیری یا سلیمان لایق نظیر «ژوندون» و «سپاون» کوچکترین اثری نگذاشته و آنان تا آخرین لحظه که پدران پوشالی هر طرف متواری شدند، به بارور ساختن فرهنگ مشغول بودند بطور نمونه کلمه‌های «خوانش» و «بسیترینه» را تنوانستند در دهان فرد فرد دست اندرکاران «فرهنگی» اندازند که خوشبختانه از جانب برادران جهادی هم به نیکی‌ی مورد استقبال قرار گرفت؛ که با این لحن و مضمون در «کلک» نوشتن، به معنی عشوہ گری مقابل بنیادگرایان نبوده بلکه نوشتن با مایه‌های اخوانی از قدیم‌الایام شیوه کار تان را می‌ساخته و خود می‌رساند که «در اندیشه و آیدیولوژی» بیشتر «همدستان» با «شهید مظلوم مزاری» و «معصوم مظلوم گلبدین» و «امیر ربانی» هستد تا بارق شفیمی و کسرای؛ و بالاخره بکوشید ثابت کنید که ما اشتباه می‌کنیم و شما تا پایان عمر به ننگ در راه شرف سوز انگارگر شدن (که چشم و پای امیرالمومنین‌اش را بوسید)، فاروق فارانی شدن (که در عهد جلادان اخوانی با پشت کردن به شعر مردمی و مقاومت، در گرداب نوشتن شعر جنسی و مطالب باب دندان اخوان و سایر مرتجعان گم شد)، قیوم بیسند شدن (که از یک کمبدین خوب، با تقلید شکلیات حفظ اطوار پرچمی به صورت سخنگوی خیلی «جدی» جنایتکاران دوستمی در آمده است)، لطیف پدرام شدن (که به قومندانی در ساحه «فرهنگ» خادی - جهادی اکتفانورزیده و به قول و همدمش داکتر عسکر موسوی،



و حالا که بنیادگرایان خاین وطنی از بخت بد، دولت و سرکرده‌ای دولتی ندارند، در این قافله‌ی مزدوران جاسوس، جای داکتر روان فرهادی، انگارگر، داکتر هاشم صاعد، جنرال رحمت‌الله صافی و... خالی است.

قومندان نظامی بنیادگرایان شده است)، بزرگ علوی شدن (که در آخرهای عمر تسلیم رژیم «امام» شد)، بیرنگ کوهدامنی شدن (که در چشم دریدگی اعتراف به رابطه داشتن با میهن‌فروشان درجه یک پرچمی و خلقي و خاینان مختلف بنیادگرا، تاکنون گوی سبقت از شما و کلیه «فرهنگیان» کلان شده و تعلیم یافته در اتحادیه نویسندگان پوشالیان را ربوده است) و... گام نخواهید گذاشت و با انصراف از اینگونه خاطره نویسی‌های معمول و بنیادگرا پسندانه، از پیشروی به «مرحله نوین» خیانت، یکبار و برای همیشه باز خواهید ایستاد. یعنی خلاصه ثابت کنید که چون شما حیثیت و کرامت داشتید، کارت حزبی نداشتید و نه اینکه چون اولی را نداشتید به دومی هم نیازی نبود و اکنون هم هر نوع مرگ را نسبت به همکاری یا سکوت در برابر بقایای پوشالیان و جلادان بنیادگرا ترجیح می‌دهید. این امری خیر و

شرکت نماینده «راوا» در سیمینار «سوسیالیزم: گذشته، حال و آینده»

که هر کدام روی نکات مختلف گذشته حال و آینده سوسیالیزم سخنرانی نمودند.

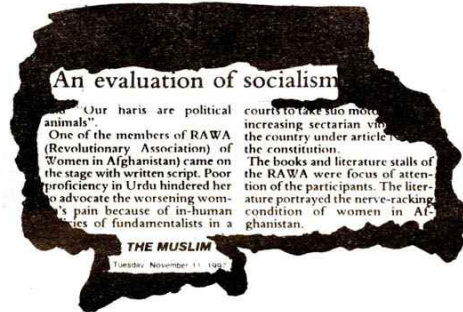
پروفسور جمیل عمر طی نطق افتتاحیه محفل گفت: «این سیمینار دو منظور عمده دارد. اول دادن جواب موثر به تبلیغات جاری علیه سوسیالیزم و دوم تحلیل علمی از فروکش کنونی آن.»

سایر سخنرانان نیز از خدمات و وسعت سوسیالیزم سخن رانده، عوامل تبلیغات علیه آن و انحرافات بعدی از آن را با دلایل و فاکت‌هایی روشن نمودند. نماینده «راوا» ضمن صحبت از جنایات بنیادگرایان، از سازمانها و افراد آزادیخواه پاکستان خواست تا به دفاع از نیروهای دموکراتیک افغانستان برخاسته و در برابر مداخله و نوکرپروری دولت پاکستان در کشور ما صدای اعتراض خود را بلند کنند. □



در سیمینار منعقد از سوی «دادا امیر حیدر سنگیت» میز نشریات «راوا» مورد توجه فوق‌العاده‌ای قرار گرفت و کلیه نشریات به فروش رسید.

به تاریخ ۹ نوامبر ۱۹۹۷ جمعی از سوسیالیست‌های پاکستان که در مجمعی بنام «دادا امیر حیدر سنگیت» گرد آمده اند همراه با چند سازمان چپ سیمیناری تحت عنوان «سوسیالیزم: گذشته، حال و آینده» در شهر راولپندی تدارک دیدند که از «راوا» نیز در آن دعوت به عمل آمده بود. درین محفل شخصیت‌های مشهور چپ پاکستان از نقاط مختلف کشور شرکت داشتند از جمله عابد حسن متو، غلام‌نبی کلو، رسول بخش پلیجو، طاهره مظهر علی، داکتر عبدالحی بلوچ، پروفسور جمیل عمر و...



شرکت نماینده «راوا» در محفل «جبهه آزادیبخش جمووکشمیر»

پاکستان و کشورهای دیگر خواهیم بود... در اخیر محفل میز نشریات «راوا» مورد توجه حاضران قرار گرفته و مقداری از آنها بفروش رسید. □



نماینده «راوا» در محفل جبهه آزادیبخش جمووکشمیر

«جبهه آزادیبخش جمو و کشمیر» پنجمین سالگرد وفات سردار رشید حسرت را طی محفلی در راولا کوت آزاد کشمیر برگزار نمود.

صابر کشمیری ضمن تشکر از شرکت نماینده «راوا» خواستار همکاری متقابل هر چه بیشتر دو سازمان شد. درین محفل نماینده «راوا» سخنرانی‌ای به زبان اردو داشت که مورد استقبال گرم حاضرین قرار گرفت. در ذیل قسمتی از ترجمه آنرا می‌آوریم:

«اتحاد نیروهای ارتجاعی و بنیادگرا در سراسر جهان باید سازمانهای دموکراتیک را به وحدت وادارد و آنان از یکدیگر پشتیبانی کنند. همانطوریکه افشاء و طرد بنیادگرایان کشورهای دیگر از جمله کشمیر یکی از وظایف ماست و آنرا ضربه‌ای به همه‌ی آنان می‌دانیم، نیروهای ترقی کشمیر نیز باید در این مبارزه ما را تنها نگذارند.

...بنیادگرایی را نمی‌توان یک تنه از بین برد. نابودی نیروهای مرتجع بدون وحدت ما ناممکن است. اگر امروز نتوانیم در افغانستان جلو بنیادگرایی را بگیریم، فردا حتماً شاهد وضع فعلی افغانستان در کشمیر،

در شماره‌های آینده

گفتاران در «خانه‌ی عقاب»

گزارشی بر اساس فلمی از مجلس منصور نادری (سیدکیان) با شرکت ظهور رزمجو، لطیف پدرام و دیگر خاینان خادی - جهادی

که نبی مصداق دیوی پلشتی چیر سترگی توب
ونلری باید د کابل د بنحو خخه عذر و غواری

«ادبیات کودکان» و کودکان ادبی

درباره مقاله‌ی «ادبیات برای کودکان و ادبیات کودکان» از محمد آصف معروف

پاینده باد انتشار «راهنما»!

«شهر پنج ضلعی» پوقانه‌ای به روایت منتقدی پوشالی

نگاهی بر ستایش نامه‌ی حسین گل کوهی بر مجموعه‌ی شعر «تا شهر پنج ضلعی آزادی»
از واصف باختری

...و حریر پوشان شیاد و ژولیده فکر

اشاره‌ای به کتاب «کرباس پوشان برهنه‌پا» از دکتر حسن شرق

بزرگ علوی،

نویسنده‌ای بزرگ که تا آخر بزرگ نماند



صبغت الله مجددی در مهمانی ای در اسلام آباد

از یکطرف دژخیمان جهادی و طالبی خود را پاره پاره می‌کنند که اگر چشم مرد مسلمان به زن بی‌ستر افتد، مرتکب گناه و مستوجب آتش جهنم در آن دنیا و مستحق چند دُرّه و کیل در محشر این دنیا می‌شود! اما از طرف دیگر همین جنایتکاران ریاکار و دروغگو، در مکان و زمانی که «لازم و مفید» تشخیص دهند، حاضر اند به هرچیز و در درجه اول به آن اوامر و نواهی حیوانی، جلادانه و فاشیستی شان پشت کنند که بخاطر ارباب مردم ما شب و روز قوله‌اش را می‌کشند.

در یکجا یکی از پدران عرب خاینان بنیادگرایی ما دست مادر مادلین البرایت را آنچنان شادمانه و خندان به گرمی می‌فشارد؛ در جایی برادر همیشه رقصان به ساز هرکس صبغت‌الله مجددی آنچنان با «خلوص نیت» دست «ناپاک» و «نامحرم» دختری جوان و بدون «حجاب اسلامی» را در دست می‌گیرد؛ و در فرصت تاریخی دیگر چنانچه دیدیم دیپلمات (!) طالبی با خشوع و خضوع خاصی در برابر عکس نیمه برهنه‌ی پرنسس دیانای با آنهمه آزادی و صراحتش در بیان عشق‌هایش زانو می‌زند، ولی از خاینان دینی ما صدایی بر نمی‌خیزد که نمی‌خیزد! زیرا که در مسلک این مزدوران، پابندی به دین و اخلاق فقط تا آنجا و آن زمان مطرح است که منافع سیاسی شان اقتضا کند.

**ای وقاحت و تزویر بنیادگرایی، به راستی که نوع جهادی و طالبیت
چقدر کثیفتر و مشمئزکننده‌تر است!**



گلها به روی خوانندگان، دیپلمات طالبی، در منزل سفیر انگلستان در اسلام آباد



مادلین البرایت با شهزاده سلطان بن عبدالعزیز
در وزارت خارجه امریکا